

مجموعه سبزها – جلد ۱۳

مکاتیب حضرت عبدالبهاء

INBA ۱۳

مقدمه فایل‌های ورد مجموعه سبزه‌ها

به نام یزدان مهربان

با درود فراوان،

بدین وسیله به اطلاع پژوهشگران و دست‌داران آثار بابتی و بهائی می‌رساند:

طی مجموعه‌ای که اینک تقدیم می‌شود، فایل‌های ورد Word آثار مندرج در مجموعه «کتاب‌های جلدسبز» ارائه می‌گردد. کتاب‌های جلدسبز، کتاب‌هایی است که عمدتاً طی دهه‌ی پنجاه خورشیدی، توسط محفل ملی بهائیان ایران، عجلالتا جهت حفظ، تکثیر شده است. فایل اسکن‌شده‌ی این کتاب‌ها، پیشتر در برخی از وبگاه‌های اینترنتی از جمله کتابخانه‌ی بهائی (<https://bahai-library.com>) و کتابخانه‌ی افنان (<https://afnanlibrary.org>) موجود بود. اما مجموعه‌ای که اینک تقدیم می‌شود، فایل ورد همان کتاب‌هاست که قاعدتاً از حیث جستجو و قابلیت کپی‌برداری از عبارات، کارایی بیشتری برای پژوهشگران عزیز دارد.

فایل ورد در دنیای امروزی همچون قلم و کاغذ الکترونیکی می‌ماند و حکم کاغذ و قلم و دوات محققین قدیمی را دارد که با آن می‌نوشتند و تأملات خود را مکتوب می‌داشته‌اند. معاصرین ما از طلبه و دانشجو گرفته تا محقق و پژوهشگر و استاد، استفاده‌های زیاد و متنوعی از فایل‌های ورد می‌کنند و آنها را عصای دست خود می‌سازند. اما براهل فن پوشیده نیست که وثاقت و اعتبار محتویات فایل‌های ورد، به دلیل ماهیت خاصی که دارند، خصوصاً به‌خاطر امکان تغییر، دست‌خورده شدن تایپ متن و درهم ریختن حروف‌چینی واژه‌ها، از نوع خاصی است و در قیاس با متن اصلی و نسخه‌ی اسکن از متن اصلی در مقام برتر قرار ندارد. با این همه، امروزه طیف وسیعی از افراد متخصص و غیرمتخصص این ابزار الکترونیکی مفید را، با وجود

چنین نقصی مورد استفاده قرار می‌دهند و از مزایای آن برخوردار می‌شوند. به تهیه‌ی فایل وُرد از آثار بهایی نیز می‌توان از همین دریچه نگریست؛ ضمن آنکه بهترست که برای حفظ شأن و مقام والای نصوص مبارکه تلاش شود تا حتی المقدور فایل‌هایی از متون بایی و بهایی تهیه شود که اشتباه و اشکال کم و نادری داشته باشند. نظر به همین مطلب، بسیاری از فایل‌ها در مجموعه‌ی حاضر مقابله و تصحیح شده است. در تصحیح آثار مندرجه در مجموعه‌ی جلد سبزها به چند نکته توجه شده است:

۱- در مورد آثار حضرت باب و حضرت عبدالبهاء، نسخه‌های جلدسبز با سایر نسخه‌های چاپی یا خطی موجود مقابله و تصحیح شد. در خصوص آثار حضرت باب، با توجه به اینکه هر یک از نسخ در دسترس ما دارای اشکالاتی بود و نمی‌توانستیم هیچ نسخه‌ای را بتمامه مبنا قرار دهیم، برآن شدیم تا در مواردی که به نظرمان اشکال، اشتباه یا تردیدی وجود دارد، آن موارد را با ملاحظه‌ای کلی اصلاح و نسخه‌ی تاپپی را بر همان مبنا تهیه کنیم. در این باب برای تصحیح متن یک اثر از آثار حضرت باب در جلدی از مجلدات سبزها، نه تنها آن را با متن همان اثر در دیگر مجلدات سبزها مقابله کرده‌ایم بلکه اگر نسخه‌ای از همان اثر در اثری خارج از این مجموعه بوده، از آن نیز استفاده کرده‌ایم. در نتیجه، نسخه‌ی پیش‌رو در برخی مواضع با مندرجات نسخه‌ی اصلی (جلدسبز) تفاوت‌هایی دارد؛ اما محض ارجاع‌دهی درست، شماره‌ی صفحات اصلی (شماره‌ی صفحات نسخه‌ی جلد سبز) در دل متن درج شده است.

۲- آثار حضرت بهاء‌الله مقابله نشده، اما در ضمن تاپ، تا حدی قابل قبول، تصحیح شده است.

۳- در مجموعه‌ی حاضر، برخی توابع حضرت باب که سابقاً به‌طور ناقص نشر یافته (مثل کتاب صحیفه عدلیه، مندرج در جلد ۸۲ که

فاقد باب پنجم است، و یا صحیفه بین‌الحرمین و صحیفه اعمال سنه که پیشتر مختصراً نشر یافته) با توجه به سایر منابع به‌طور کامل، و تصحیح‌شده، منتشر می‌شود.

۴- در مجموعه‌هایی که سابقاً و از روی اضطرار منتشر شده بود نواقص عمده‌ای به چشم می‌خورد: از جمله، تفسیر «بسم‌الله» که در چندین مجموعه بدون مقدمه و خطبه نشر یافته بود، و یا توقیع حروف مقطعات قرآن که نیمی از آن ناقص منتشر شده، و یا تفسیر (های هذا) در جلد ۶۰ که در داخل متن افتادگی‌هایی دیده می‌شد، و یا چند باب اول این اثر در مجموعه‌ی ۹۸ که به‌طور ناقصی منتشر شده بود. در مجموعه‌ی حاضر، همه‌ی این نواقص با توجه به مجموعه‌های دیگر بر طرف شده است.

۵- در مواردی که نتوانستیم درج صحیح لغتی را تشخیص دهیم آن را نشانه‌گذاری (های لایت) کرده‌ایم و یا با چند علامت سؤال (؟) آن را مشخص کرده‌ایم.

۶- برای مقابله‌ی نسخ آثار حضرت باب از نسخ مختلفی بهره برده‌ایم. از جمله، از تمامی مجلدات جلدسبز استفاده کرده‌ایم. فی‌المثل در تصحیح جلد ۱۴ تفسیر «های هو» از مجموعه کتاب‌های جلدسبز تنها اکتفا به همین جلد نشده، بلکه از مجلدات دیگر مثل جلد ۵۳، ۶۷، ۸۶ و منابع دیگر نیز استفاده کرده‌ایم. افزون بر نسخه‌های جلدسبز، مجموعه‌ی پرینستون و کیمبریج و نشریات ازلیان و مجموعه شخصی خود را نیز مدنظر و پیش‌رو داشته‌ایم.

۷- در مواردی رسم الخط واژه‌ها به‌گونه‌ای انتخاب شده که برای جستجو مناسبتر باشد. مثلاً گاهی کاتب در نسخ‌ی اصل کلمه‌ی «جلالت»

را به صورت «جلالة» نگاشته است و ما ترجیح داده‌ایم آن را «جلاله»
تایپ کنیم و

در پایان یادآور می‌شود که از آغاز کار تایپ و تصحیح فایل‌های
اسکن‌شده مایل بودیم که از همکاری فضلا و مطلعین جامعه در تصحیح
نسخه‌های موجود، بیشتر بهره‌مند باشیم؛ اما این مهم، جز در مورد آثار حضرت
باب و حضرت عبدالبهاء، محقق نگشت.

در همین جا به‌ویژه از جناب ولی‌اله کفاشی سپاسگزاریم. کار بازخوانی، مقابله
و تصحیح فایل‌های تایپ‌شده‌ی آثار حضرت باب تماما توسط ایشان انجام و نهایی
شد. در عین حال، امیدواریم که در ادامه‌ی راه از مساعدت و همراهی تعداد بیشتری
از یاران فاضل و مطلع مستفید شویم. ضمن آنکه از همه‌ی خوانندگان این فایل‌ها
درخواست می‌کنیم تا اگر در حین مطالعه به اغلاط تایپی برخوردند آن موارد را از
طریق سایت به ما اطلاع دهند. امید و هدف دیگرمان اینست که در آینده، تمام
فایل‌های این مجموعه، با مقابله‌ی علمی و اسلوبی دقیق‌تر - دست‌کم در حد آنچه
که در مورد آثار حضرت باب و حضرت عبدالبهاء انجام شده - تقدیم دوستان و
یاران علاقمند شود.

مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء (۱۳)

این مجموعه با اجازهٔ محفل ملی ایران شیدالله ارکانه به تعداد محدود به منظور حفظ تکثیر شده است؛ ولی از انتشارات مصوبه امری نمی باشد. شهرالملک ۱۳۲ بدیع.

هو الله^۱ ای یاران حقیقی الواح مسطوره و اوراق منشوره و اسماء مذکوره کل ببقعه مبارکه واصل ملاحظه گردید و مسموع شد و مضامین دلنشین معلوم و مفهوم گشت حمد خدا را که بفضل و موهبت جمال قدم روحی لاجبائه الفداء عبادی در ظلّ لواء میثاق محشور گشته که از نفحات ریاض قلوبشان آفاق معطر و از انوار وجوهشان اقلیم اشراق منور مظاهر الطاف حی قدیمند و مطالع آثار نباء عظیم مشارق نجوم هدایتند و مطالع رموز عنایت نسائم حدائق توحیدند و روائح جنائن تجرید جبال راسخه عهد و پیمانند و منابع جاریه وجد و ایقان اشجار مثمره فردوس ایمانند * ص ۲ * و طیور قدس ایکه عرفان سرچ نورانیه انجمن اسرارند و هیاکل تقدیس محفل ابرار مؤید بجنود ملکوت ابهی هستند و موفق بملائکه ملاً اعلیٰ .

^۱ این لوح مبارک در کتاب منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۴ صفحه ۷۲ مندرج است.

ای دوستان جمال ابهی و ای یاران حضرت کبریا لسان بشکرانه این موهبت کبری بگشائید و حضرت احدیت را بستائید که مظهر این فضل و جود شدید و محشور در زمره اهل سجود کمر خدمت برنیدید و در جوق ملائکه ملکوت احدیت داخل گردید تا در ساحل بحر اعظم صید ماهیان لب تشنه بحر عرفان نمائید و در بر وحدت شکار آهوان چمنستان حقیقت نمائید تا بعون و عنایت حضرت احدیت جمیع ملل را در ظل کلمه وحدانیت در آرید تا نفحات الهیه شرق و غرب را احاطه نماید و انجذابات رحمانیه حیز امکان را بحرکت آرد اسرار کور مقدس ظاهر گردد و آثار دور اسم اعظم باهر شود حدیقه کیهان بارور گردد و روضه امکان میوه تر بار آورد شمع * ص ۳ * توحید برافروزد و حقیقت تحدید بشعله از نار موقده الهیه بسوزد انوار هدی بتابد و ظلمت جهل و عمی محو و نابود گردد حضرت مسیح چون بجهان فسیح شتافت یازده یار یادگار گذاشت و چون بچشمی بینا و گوشه شنوا و زبانی گویا و عزمی ثابت جازم بر اعلاء کلمه الله قیام نمودند بان قسم ثابت گشتند که اصلها ثابت و فرعها فی السماء توتی اکلها فی کلّ حین گشتند شمعون صفا که بدر این نجوم هدی بود بظاهر صیادی در دریاچه طبریا و چون بکمال استقامت و همت بر نشر آثار و حشر ابرار قیام نمود و در افاق وجود بانوار سجود چنان درخشید که ماه و خورشید حیران و پروانه آنشمع تابان گشت حال جمال قدم روحی لاسمه الأعظم فدا حین صعود قریب پنجاه هزار نفر در این رهگذار برگذار گذاشتند و جمعی را بنفحات قدس تربیت فرمودند و ابواب فیوضات بر وجوه گشودند و در آغوش عنایت پرورش دادند و در دبستان بینش درس و * ص ۴ * سبق آموختند حیف نباشد که مخمود نشینیم و مبهوت بمانیم راحت جان بجوئیم و راه آسودگی بپوئیم این وفا نباشد این صفا نباشد این هدی نباشد عنقریب

ایام بسرآید و مرغان چمن نغمه رحلت بسرآید و سراج عاقبت منطفی گردد
و ظلمت هلاکت مستولی شود و صبح نورانی آخرت بدمد سعی نمائیم و
بکوشیم تا با رخی نورانی در ملکوت رحمانی در آئیم و در ملاً اعلی در
حلقه ثابتان و راسخان داخل گردیم ملاحظه فرمائید که یازده تن چون تحمّل
انواع بلا و محن نمودند و بحقیقت قیام فرمودند چه نار هدایتی در قطب
امکان افروختند حال ما اگر چنانچه باید و شاید قیام نمائیم با تأیید موعود
ملکوت ابھی چه انواری مشهود گردد و چه آثاری موجود شود قسم بجمال
محمود و لواء معقود و ظلّ ممدود که نار وقود در قطب وجود چنان زبانه
کشد که حجر و مدر بگدازد ای دوستان همّتی و ای یاران جنبش و حرکتی
خود را بروایات و حکایات متزلزلین میثاق * ص ۵ * مشغول نمائید چه که
اضغاث و احلام است و مقالات صبیان از ثابتین بگوئید و سیل راسخین
بپوید از برای حقّ صحبت سالها بازگو حالی از آن خوشحالها ع

هوالبهی یا من تشبث بالعروة الوثقی خوشا بحال حقائقی که در محفل تجلی دیده را بمشاهده انوار جمال بیزوال روشن نمودند خوش بحال نفوسی که در بزم الست از جام عهد سرمست شدند و خوشا بحال گوشی که ندای الهی را از شجره میثاق استماع نمود و فرخنده طالعی که در ظلّ شجره انیسا حاضر شد و مبارک رخی که بپرتو آفتاب عهد بر افروخت و ای همایون دلی که بنار محبت الله در سدره طور بسوخت و ای سعادتمند مستمندی که به کنز اعظم پی برد ای پروردگار بتو امیدوارم و از غیر تو بیزار حجابات بدر و اوراق شبها را بی اثر کن و شجره عنایت را پرثمر فرما یوسف صدیق را از بئر عمیق بر آر و از قعر چاه باوج ماه رسان و از دست تطاول بی وفایان نجات بخش * ص ۶ * غیر خوبی جرم یوسف چیست پس. مکتوب شما وارد و مضمون چون شاهد فائق و رؤیا صادق و صاحب رؤیا عنقریب بر هر ناقض میثاق غالب ع ع

هوالبهی جناب آسده الله از خدا بخواه که چون اسد ضاری و هژیر جری در میدان معرفت الله نعره زنی غره کن شیر وار ای شیر حق تا رود آن غره تا هفتم طبق. جمیع اولاد و اطفال و منتسبین را از قبل این عبد تکبیر ابداع ابهی ابلاغ فرمائید بجمیع ذکر بذکر جمیع مشغولیم

هوالبهی ایشمع افروخته عشق الهی چون پیر صومعه محبت الله جان و مال و اهل و منال را کلاً در سبیل خدا فدا نمود و نرد جانفشانی بباخت و چون شیرژیان با قوت جوان در میدان قربانی بتاخت تا آنکه در ملکوت ابهی و جبروت اعلی علم افراخت قسم بجمال مبین که ملاً اعلی بوجه منیرش مستبشر شدند و در عرش کبریا جالس و مکین شد رویش در آن انجمن روشن و * ص ۷ * منور است و بوی خوشش در مشام اهل فردوس بقا منتشر بندای یالیت قومی یعلمون ندا میفرماید شما یادگار آن روح مجردید و انوار آن ماه منور پس باید شکر نمائید که باین فضل عظیم فائزید و باطوار و احوالی قیام نمائید که رائحه رحمن از آن استشمام شود و هر نفسی مشاهده کنید که ذره حرکت نالایقی دارد و یا رائحه غیر تقدیس از او استشمام میشود البته فوراً احتراز نمائید و تجنب کنید زیرا ضرر امرالله در تقرب بانست چه که نفوسی پیدا شده اند که اسیر نفس و هوی هستند و نام حق بر زبان میرانند این نفوس در امرالله از سم کشنده بدترند بسیار احتیاط لازم است والبهاء علیکم ع ع

هوالبهی^۱ یا من تمسک بالعروة الوثقی آنچه مرقوم فرموده بودید
ملاحظه گردید نفعه خوشی از ریاض معانیش استشمام شد چه که در
دلالت بر ثبوت و رسوخ بر میثاق الهی چون بنیان * ص ۸ * مرصوص بود و
لمثلک ینبغی هذا المقام العظیم وکلّ وجه یتضیی بهذا التور المبین قسم
باسم اعظم روحی لاحبائه الثابتین فدا که الیوم مقامی اعظم از ثبوت و
رسوخ بر ایمان و پیمان الهی نبوده و نیست این نفوس ثابتة مؤید بجنود
ملکوت ابهی هستند و این هیاکل مقدسه مؤید بملاء اعلی این امر عظیم و
صراط مستقیم را امتحان و افتتان شدید در پی بقسمیکه جبال راسخه
متزلزل گردد و اشجار مغرسه منقعر شود در لوح فتنه در سنه شداد و شدائدش
مذکور و هینئاً لمن ثبت و رسخت قد ماه علی الصراط البتّه آنجناب شب و
روز در تثبیت قلوب بکوشید و اگر چنانچه نفعه ولو بسیار خفیف تزلزل از
نفس مارقین و عابرین استشمام نمائید احباً را منع از معاشرت کنید عبدالبهاء
عبّاس

هوالبهی^۱ ای مخمور خمر محبت الله قومی از باده خلاری پر نشئه و
سرورند * ص ۹ * لکن در بامداد در خمار و فتورند حزبی از خمر غرور
مخمورند عاقبت مضرور و محرومند جمعی از صهبای محبت الله در شور و
نشورند و از باده معرفت الله در سرور و حبور این نشئه نشوه باقیه است و این
سرور و شادمانی از ورود در حدائق الهیه پس اگر سرور باید از آب کثیف
نشاید و اگر سکر و نشئه مطلوب از خمر الهی و باده رحمانی مطلوب و
مقبول

^۱ این لوح مبارک در مکاتیب عبدالبهاء جلد ۵ صفحه ۲۰۱ مندرج است.

^۱ این لوح مبارک در مائده آسمانی جلد ۵ صفحه ۱۳۴ مندرج است.

آنچه در خمخانه داری نشکند صفرای عشق

زان شراب معنوی ساقی همی بحری بیار

جميع نفوس را وصیت نمائید که با وجود آنکه جام باقی و خمر الهی
میسر هیچ فطرت پاکی باین آب فانی منتن میل مینماید لا والله عبدالبهآ
عباس

هوالبهی یا من ادخره الله لحفظ الميثاق بانك بانك ميثاق است و نور
شعله اشراق شمع روشن است و محامد و ستایش جمال قدم شاهد هر
انجمن ندای الست بلند است و پیمان الهی در آن بزم از دست بدست انوار
حقیقت چون * ص ۱۰ * مه تابان عنایت در سریان شمع هدی روشن است
و فجر بقا پرتوبخش گلزار و چمن روح القدس قوه تایید است و روح الامین
مبین معنی کتاب مجید فصل الخطاب عنوان کتاب است و رق منشور
صفحه لوح محفوظ است کتاب تکوینست که مبین کتاب مبین است پس
گوش باز نمائید تا اسرار ملکوت ابهی بشنوید و انوار رفیق اعلی مشاهده
نمائید جمال قدم و اسم اعظم روحی لثربه مرقدہ الفداء هر چند از افق
امکان غروب فرمود و از مطلع این جهان افول نمود و بجهان غیب شتافت
ولی فیضش مستمر است و ماء فضلش منهمر باب رحمتش مفتوح است و
کأس عنایتش مملو شجره مبارکه اش بارور است و بقعه مقدس پر از حدائق
پر ثمر روح القدس تلقین مینماید و جبرئیل امینش تایید میکند پس ای یاران
دل بالطافش بندید * ص ۱۱ * و چشم بعنایتش بگشائید محمود نگردید
محزون مشوید امید است که در جمیع محافل که مؤانس حضرت ابن ابهرید

صبح امید بتابد و انوار الطاف از ملکوت ابھی بدرخشد ع ع

هو الٰہی ای بلند ہمت بلندی ہمت را میزانی و سمو مقصد را برہانی
عقاب اوج عزت در شاخسار خاکدان فانی ذلت لانه و آشیانہ ننماید نہنگ
بحر الہی در نہر امکانی منزل نگیرد و غضنفر نیشان ربّانی در بیشہ ہوسہای
اوہامی ماوی نگیرد باری اگر باز بلند پرواز این اوجی صید مرغان چمن کن و
اگر شہسوار مرد افکن این میدانی جولانی نما والا علی قول سعدی بنشین و
تو صبر پیش گیر دنبالہ کار خویش گیر والہاء علیک ع ع

هو الأبهى ۱۱ بها الفرع الكريم من سدره السیناء وقد قصت السنون و
الشهور بل مضت الاحقاب والذهور ولم يرد بريد السرور مصحوبا بتحرير من
ذلك الجيب المشكور هل الاقلام جفت ام الصحف * ص ۱۲ * طويت
ام الأیدی اخرت بعد ما قدمت ام النجوم انتشرت كلاً ان الارض لزلزلت و
ان السماء اقلعت و الامتحانات اشتدت و افتتاحات سنة الشداد تعاقبت و
الجبال نسفت و الزوابع اقمعت و الاشجار انقعت و انك انت ايها الفرع
الكريم ثبتت القدم على هذا الصراط المستقيم و اسلك في هذا المنهج
القويم و تتع في السفر القديم اللوح المحفوظ و الرق المنشور كتاب
الأقدس و الصحف المقدس تالله الحق انه لصراط السوي ثم انظر الى شرح
آياته التي شرحها يد العظمة و الاقتدار في كتاب عهد الله العزيز الجبار من
دون حجاب و ستار لعمرک قد تركوا المنصوص و هدموا البنيان المرصوص
و تمسكوا بالشبهات و اهلوا الآيات المحكمات و احتجبوا بالاوهام و غفلوا
عن العزيز العلام فسوف تراهم في كرب عظيم ع هو الأبهى * ص ۱۳ *
ای فرع کریم وقت آنست که چون سیف شاهرگردی و شهاب ثاقب چون
علم مبین از نسیم یمین مهبّ عنایت بحرکت آئی وقت سکوت نیست و
زمان سکون نه فرصت از دست مده و ماهی از شست منه نار موقده شو و
نیران موصده ناطق باش تا نخل باسق گردی و رطب فائق بار آوری بجهت
امروز خلق شدی تا شمع شب افروز گردی و شعله پرده سوز. پرده اوهام انام
بدر و آفت انعام باش باسم اعظم کورها را بینا کن و کرها را شنوا و مُرده‌ها
را احیا ایام درگذر است و ملکوت مستمرّ ما بنده آستانیم و دربان و پاسبان
بیدار باید بود هشیار باید زیست تو در حقّ من دعا کن تا از هر بندی رها
گردم و بخدمت عتبه علیا موقّق و بجانفشانی مؤید سر بر قدم خجالت دارم و
از خود شکایت خواهم باری تو فرزانه باش و از هر قیدی آزاده * ص ۱۴ *

^۱ این لوح مبارک در کتاب مکاتیب عبدالبهاء جلد ۲ صفحه ۱۹۵ مندرج است.

بخدمت برخیز و بذیل هدی درآویز و مردانه بکوش اللهم یا مفرع دوحه
الرحمانیه فی سدره الانسان هذا فرع کریم من شجرة الأثبات اجعله آیه من
الآیات و اثبت قدمیه علی الصراط و اشدد از ره علی خدمتک و قو ظهره
فی عبادتک و افتح علیه ابواب معرفتک و اسبغ علیه نعمتک و اکمل علیه
عنايتک و احفظه بعونک و صونک و حمايتک ايرب رب فروعه بفيض
غمام موهبتک و اثمر افنونه باثمار رحمتک و احفظ سلالته فی كهف
صیانتک انک انت الحافظ الوافی المقتدر القدير ع

هوالبهی^۱ ایشمع روشن در محفل یاران هر بامداد که این کوکب خاوری
در مطلع ظاهری با رخی دری^۲ جلوه بنماید بلسان حال فریاد برار که ای
خفتگان بیدار شوید و ای بیهوشان هشیار شوید و ای افسردگان بجوش
آئید. * ص ۱۵ * و ای خاموشان بخروش آئید و ای محجوبان پرده بر
اندازید و ای مخموران جام صبوحی زیند من آیتی از آیات شمس حقیقتم و
جلوه از ظهورات نیر الوهیت این اشراقی است که اشاره از احاطه سلطان
فیض نیر آفاق است و البهآء علیک و علی کلّ ثابت علی میثاق الله ع

^۱ در منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۲ صفحه ۱۹۱ مندرج است.

^۲ در منبع پیش گفته «با رخی آذری» درج شده است.

هوالبهی ای دو مرغ حدائق میثاق شکر کنید حضرت حی توانا را که ثابت بر عهد و پیمان حضرت یزدانید و راسخ بر عهد و میثاق جمال مبارک روحی لاجبائیه الفداء در افق ایمان دو ستاره روشنید و در میدان ایقان دو تهمت روئین تن قسم بجمال قدم که در هر نفسی جانم فدای نامش باد که اگر ذبابی مستقیم بر عهد و پیمان گردد عقاب اوج عرفان شود و عصفوری ملک طیور و سلطان نسور گردد موری سلیمانی کند و گم نامی سلطنت جاودانی راند چاه افتاده عزیز مصری * ص ۱۶ * شود و یوسف کنعانی صیاد ماهی شمعون صفا شود و چویان بیابانی ابوذر غفاری آتش گلشن شود و اشترئری ناقة الله در مرغزار و چمن شبان با ثعبان مبین ظاهر گردد و نجاری ناخدای فلک عظیم باری امر مؤید در ملکوت ابهی ثبوت و رسوخ بر عهد و میثاق الله است چه فلک عهد را طوفان از جمیع جهات احاطه خواهد نمود و اوراق شبهاست و استدلال بمتشابهات سرأ منتشر شده جهراً نیز منتشر خواهد شد و اما الذین فی قلوبهم مرض فیتبعون ما تشابه منها سبحان الله مبین منصوص محصور واضح مشهود مهجور گشته و اطفال شارح و عارف و مبین الواح جمال قدم و اسم اعظم روحی لاجبائیه الفداء واقف و اعلم بود که کار را باین قسم محکم و امر را مستحکم فرمود از بدایت فجر ظهور بلکه در توریة و انجیل و زبور بلکه در صحف ابراهیم این میثاق عظیم را ذکر فرمود و در جمیع الواح * ص ۱۷ * و زبر تمجید از متمسکین و متشبثین و توقیر ثابتین و راسخین فرمود حال با وجود مبین واضح و منصوص نوهوسانی کلمه توجّهوا را تأویل و توجّه را باقسام مختلفه متضاده تفسیر مینمایند و آخر فی الحقیقه توجّه را بدرجه اعراض و تفسیق تخطئه میرسانند ذلک مبلغهم من العلم ذرهم فی خوضهم یلعبون انّ ربک لغنی عن العالمین و البهآ علیکم و از همه عجبتر آنکه این عبد تا بحال امری باحدی نمود و تکلیفی

بکسی نکرد که درجات بجهت توجّها قرار داده شود و شبهات بمیان آید و آیات متشابهات تأویل شود نهایت کل را بنشر نفعات الله و از اختلاف که هادم بنیان الله است منع نمودم اگر این قول مقبول نه خود میدانید اعتراض بکسی ندارم والبهاء علیکم ع ع

ش جناب معمارباشی علیه بهاء الله الأبھی هو الأبهی ربّ ورجائی هذا عبدک الرقیق الذی ارتبط عنقه لسلسلة * ص ۱۸ * عبودية عتبتک السّامیة ورقیة حضرتک العالیة و وفد علیک خاضعا خاشعاً متصدّعا مقبلاً الی ملکوتک الرّحمانیة مقتبساً نار الهدی من شجرة فردانیتک الّتی ثابت و فرعها فی السّماء ایربّ ثبت فی قلبه آیاتک الکبری و نور بصره بمشاهدة تجلیات فیوضات ملکوتک الذی جمع فاعی^۱ و سهّل له کلّ وعرّ عُسر السّلوک و اسّس له بنیانا شاهقا عجز عند الملوک و المملوک و اجعله حجر الزاویه و رواقا مرتفعاً شاهقا باذخا شامخاً فی حیز الوجود انک انت البانی المؤسس القدیر ای مهتدی بنور هدی چون گل خندان شو و چون مل بجوش آ زیرا در چنین گلستان بافضای جانفزای هدایت داخل شدی و در قصر مشید آرمیدی و در حیز وجود چنین پایه و اساسی نهادی که ابدی و سرمدی است و البهء علیک یا عبدالله ع ع

^۱ جَمَعَ فَأَوْعَى. سورة معارج آیه ۱۸.

ش جناب آقا میرزا ابولقاسم علیه بهاء الله الأبهی ملاحظه نمایند *
ص ۱۹ * هو الأبهی ای مهتدی بنار موقده الهیه حضرت کلیم چون از مدین
اشتیاق بسیناء اشراق بخرامید در شجره طور بلمعه از نور و شعله ظهور
بهدایت کبری موفق گشت و ائی اجد علی التار هدی فرمود حال ملاحظه
فرما که نار حقیقت در اکثر اقالیم شعله برافروخت و پرده ستر و حجاب
بسوخت ندای الهی از فم رحمانی گوشزد شرق و غرب گردید و تجلیات
رحمانیه از جمیع جهات بآیات و اصحات اشراق نمود بشرقیه و غربیه و
جنوبیه شمالیه کلّ الجهات جهاتها با وجود این قوم مخموران و زمرة
مدهوشان چون خفّاشان کوران در ظلمات دهلیز کدرانگیز محرومان و پنهان
محشور شدند زهی حسرت و اسف که مستعدان بشعله محرم اسرا شدند و
کاهلان با صد هزار لمعه محروم از مشاهده انوار تو که فائز شدی شاد باش و
شاد باش و البهء علیک ع ع

هو الأبهی * ص ۲۰ * یا من اشتعل بنار محبت الله حضرت عندلیب
لسان بستایش آنجناب گشود و داد سخن بداد که آن مفتون جمال حی قیوم
با دلی بنار محبت الله سوزان و لسانی بذکر رحمن گویان در محافل یاران
بثنای یزدان مشغولند این خبر اثری در قلوب یاران مهر پرور نمود کل بستایش
آن یار مهربان پرداختند و دست بدعا بر آوردند که ای یزدان مهربان آن بنده
فرخنده را در این مقام بلند پاینده فرما تا آن دردمند از هر دردی رهائی یابد
و درمان جان جوید و بایوان بلند برپرد ای رحمن این نهال تر و تازه را
برشحات ابر عنایت پرورش ده و بشبنم الطاف همواره سبز و خرم دار توئی
بخشنده و درخشنده و آفریننده ستایش ترا است و نیایش ترا است و البهء
علیک ع ع

هوالبی ای منجذب بنفحات عرفان در عالم وجود آنچه انسان آرزو نماید نشاید چه که بحقیقت سراپست نه شراب و دود است * ص ۲۱ * نه کباب موج اوهام است و فوج احلام جز سلوک در سبیل الهی و مشی در طریق رضای رحمانی که این جوهر مکنونست و در مخزون موهبت باقیه است و منحه ربانیه پس از خدا بخواه که موفق باین عنایت گردی و مؤید باین موهبت و البهآء علیک و علی کل ثابت راسخ علی عهد الله و میثاقه

هوالبهی^۱ ای ثابت بر عهد و میثاق جمال مبارک روحی لأحبائه الثابتین الراسخین فدا در این کور اعظم بنیان امر را چون سدّ ذوالقرنین از زیر حدید نهاد و اساس دین الله را بر بنیان مرصوص گذاشت تا یأجوج شبهات و مأجوج اشارات بوجه من الوجوه رخنه^۲ نتواند و حصن حصین امر محفوظ و مصون ماند سی سال ذکر عهد و میثاق فرمود و کلمه عهد و پیمان و ایمان از قلم مبارک رقم مطهر مرقوم و ملفوظ تا آنکه لوح مقدّس محفوظ مصون باسم کتاب عهدی * ص ۲۲ * چون رقی منشور و کتاب مسطور و لوح محفوظ ظاهر و مشهود شد جمیع نفوس که منتظر اعلاء کلمه خلاف و نشر نفعات شبهات بودند خائب و خاسر گشتند و عهد الهی چون آفتاب نورانی شرق و غرب را روشن و منور نمود بقسمی که جمیع ملوک ارض کتاب عهد الهی را گرفته در خزانه خویش محفوظ نمودند و صیت این میثاق الهی جمیع آفاق را مسخر نمود بروایت نیست که تکذیب راوی شود بخط کاتب نیست که محلّ شبهه قومی گردد و عدم اطمینان حاصل شود بلکه باثر قلم اعلاست با وجود این بیخردانی چند بانواع حیل و خداع میخواهند رخنه کنند و اختلافی اندازند و بنیان امر الهی را بکلی براندازند و فباطل ما هم یظنون ع ع

^۱ در مائده آسمانی جلد ۵ صفحه ۲۳۸ مندرج است.

^۲ در منبع پیش گفته «رخنه و نفوذ».

هوالبهی ای ناظر بملکوت ابهی در اینعهد و عصرکه نفحات قدس امرالله در شرق و غرب منتشر و انوار تقدیس ربّ قدیم * ص ۲۳ * ملکوت وجود را روشن نموده جمعی خفّاش سیرت ظلمت جو تاریک رو ابلیس خو در صدد این افتادند که مهر منیر را بپرده های اوهام و غمام ظلام مستور و محجوب نمایند و بروائح کریهه آن بوی خوش عطر الهی را مقطوع کنند سبحان الله این چه فکر خامی است و تصوّر باطل بی تأمل تا بجائی که چشمه آفتاب از غبار انگیخته خفّاشی مکدر گردد و ماه منیر از نباح کلابی تیره و منخسف شود لا والله بلکه آنان زحمت خود دهند و مشقّت شدید بینند و عاقبت آن غبار بنشینند و آن روائح کریهه باسفل حجیم رجوع نماید و نور حقّ شرق و غرب را روشن نماید و نفحات رحمن ارض وجود را گلزار و چمن نماید ع ع

هوالبهی ای کوکب برج بلاغت اهل نجوم گویند یعنی ریاضیون قدیم که کوکب بلاغت و فصاحت و بدیع و بیان عطارد است و برجش جوزا چنانچه شاعر عرب گفته انا الصخره الوادی * ص ۲۴ * اذا ما زوحت و اذا نطقت فأنّی الجوزاء^۱ حال معلوم شد ستاره فصاحت و نجم بلاغت و برج نیر معرفت نه عطارد است نه جوزا بلکه نیر تابان نظم و نثر و کوکب ساطع شعر و انشا ثریا است و برجش سیار گاهی قطعۀ آسیا و گهی خطّه اروپا و امیدواریم عاقبت سیرش در افق ملکوت ابهی استقرار یابد و البهّاء علیک و علی کلّ ثابت راسخ علی میثاق الله العلی العظیم ع ع

۱ أنا صَخْرَةُ الْوَادِي إِذَا مَا زَوْجِمَتْ وَإِذَا نَطَقْتُ فَإِنِّي الْجَوْزَاءُ شِعْرَازِ ابُو طَيْبٍ مُتَنَبِّئِي
شاعر سده چهارم هـ است. یعنی: وقتی کسی با من در افتد همچون صخره وادی
هستم و به هنگام نطق و بیان، همانند صورت فلکی جوزا.

هوالبهی یا ابا الفضائل و امه و اخیه چندیست که بوی خوش معانی از ریاض قلب آن معین عرفان بمشام مشتاقان نرسیده و حرارت حرکت شوقیه شعله‌اش بخرمن دل‌های دوستان حقیقی نرسیده مکتوب مفصلی در بدایت حرقت از فرقت محبوب آفاق ارسال شده دلیل وصول ظهور نمود و اشاره قبول مشهود نگشت معلومست * ص ۲۵ * که این افسردگی و پژمردگی از شدت احتراق از فراق محبوب آفاق است و این خمودت از کثرت تأثرات در مصیبت کبری و لکن انوار شمس حقیقت را افولی نه و امواج بحر اعظم را سکون و کمونی نیست فیوضات ملکوت ابهی مستمر است و تجلیات جبروت اعلا مترادف ابر نیسان عنایت فایض است و شریان محبت الله در جسد امکان نابض تأیید از افق اعلی متتابع است و توفیق کبریا متواتر اگر آن آفتاب انور از افق ادنی که افق امکان است غارب است از افق اعلا طالع و لائح اگر تا بحال ابصار بشری بسبب سبحات جسمانی از مشاهده آفتاب حقیقت نورانی محروم و ممنوع و محجوب بود حال آن حجاب که در هر عهد و عصر وسیله انکار بود کشف الغطاء گردید چه که در جمیع احیان ظهور که مظاهر احدیتش از مطلع امکان طالع * ص ۲۶ * شدند بهانه اعظمشان این بود که میگفتند انما انت بشر مثلنا و ما هذا الا بشر مثلکم خلاصه ظهور این مظاهر احدیت را از مطالع بشریت علت بطلان می‌شمردند و باین سبب انکار میکردند و بعد از صعود مؤمن و موقن میشدند زیرا بظاهر شخص بشری ملاحظه نمیکردند لهذا متنبه قوت برهان و حجج الهی میشدند و مظهر و بصرک الیوم حدید میگشتند چنانچه اگر ملاحظه بفرمائید مشهود میگردد که در جمیع اعصار اعلاء کلمة الله بعد از صعود مشارق انوار بافق اعلا گردیده چه که ناس فطرة ایمان بغیب را خوشتر دارند و دلکشر شمرند در جمیع احیان در یوم ظهور انکار نمودند و استبکار ورزیدند و بهانه جستند و

^۱ در مکاتیب عبدالهءاء جلد ۱ صفحه ۲۷۶ مندرج است.

در لانه اوهام آشیانه کردند و چون ملاحظه مینمودند که شخصی بهیکل بشری ظاهر و مشابهت جسمانی دارند از موهبت ربّانی محتجب میماندند چون * ص ۲۷ * بصر شیطان که نظر در جسم خاکی و طلسم ترابی حضرت آدم کرد و از آن کنز بیبایان که اعظم موهبت الهیه و اشرف منقبت انسانیه است کور و نابینا شد و خلقتنی من نار و خلقتنه من طین گفت باری مقصود اینست که در رساله ایقان هیکل بشری را بمنزله سحاب شمرده اند و حقیقت نورانیه را بمنزله آفتاب و حینئذ تشهدون ابن الإنسان آتياً علی سحاب السماء بقواتٍ و مجد عظیم عبارت انجیل را باینگونه تفسیر و تأویل فرمودند پس حال وقت شعله و اشتعال است و ندا و انجذاب وقت آنست چون بحر در جوش آید و چون سحاب در برق و خروش و چون حمامه حدیقه وفا در نغمه و ترانه بکوشید و چون طیور سماء بقا در تغرد و نوا آید ای بلبلان گلزار هدایت و ای همدان سبای عنایت وقت جوش و خروش است و هنگام نغمه * ص ۲۸ * و آهنگ دلتنگ منشینید و محزون و دلخون محسبید پرواز باوج علا نمائید و آغاز آواز در گلشن هدی نمائید قصد سبای رحمن کنید و آهنگ ریاض حضرت منان اگر در این بهار الهی نغمه نسرائید در چه موسمی آغاز ساز نمائید و بگلهای معانی همدم و همراز گردید یا ابالفصائل این اشتعال نار سدرتک و این اشراق انوار محبتک و این امواج بحر عرفانک و این نسائم ریاض ایقانک و این نغماتک السارة للآذان و این نفحاتک المعطره لمشام اهل الامکان این جذوة قلبک و این سعة صدرك و این بشاره روحک و این اشتغال جدوتک و این قبستک دع السکون ولو کان فی هذه لایام الخموده من شدّة الهموم ممدوحه محموده فاخرج من زوايه الخمول واقصد اوج القبول وطیر فی هذا الهواء الابهی و ادخل حدیقه امر الله بقیامک علی نشر روائح قدسه * ص ۲۹ * و اعلاء کلمه قیاماً یتزلزل به

ارکان الشُّرک و یرتعد فرائض الاحتجاب عن ربِّ الارباب و تعلو معالم العرفان و تنشر اعلام الايقان و تخفق رايات التَّبیان و یرتفع شرع الحیات فی سفینة النجات علی بحر الامکان جناب آقا سید محمّد در خصوص حرکت^۱ آنحضرت بصفحات مبسّی تفصیلی مرقوم نموده اند جناب آقا میرزا عزیزالله تفصیلاً عرض خواهند نمود اگر چنانچه موافق رأی واقع شود بنظر چنین میاید که وجود آنحضرت مثمر ثمری جدید^۲ خواهد شد در صورت تصمیم بر عزیمت بنظر چنان میاید که اوّل زیارت تربت طاهره مشرفّ شوید بعد عازم آنسنت شوید و الرّوح و البهاء علیک و الثناء علیک بنهایت استعجال قلمی گردید عفو فرمائید عبّاس رساله استدلالیه که از اثر خامه آن جان پاک بود قرائت و تلاوت شد بشکرانه الطاف حضرت احدیت لسان گشودیم که * ص ۳۰ * بتائیدات ملکوت ابهائش نفوسی مبعوث فرموده که بهدایت جمیع فرق عالم قیام نمایند و نطق و بیان و قوّت برهانشان را در جمیع ملل عالم مماثل و مقاومی نباشد نشکره علی ما انطقک بثنائه و اقامک علی بیان برهانه و اثبات حجّته و دلائله و اظهار امره بین ملکوت خلقه و لوکان للنّاس آذان و اعیه و عقول زکیه و نفوس مطمئنّه و قلوب صافیة لکفاهم هذه الرّسالة و انّی لأتضرّع الی الله ان يجعلک آية الهدی و رایة التّقوی و منار العرفان و مطلع الايقان و ممهد الطریق و الدالّ علی سوء السّیبل بین ملأ الوجود و قائد جنود الحیوة فی ملکوت شهود انه مؤید من یشاء و انه علی کل شیء قدير و البهاء علیک ع ع

^۱ بر اساس منبع پیش گفته، کلمه «حرکت» افزوده شد.

^۲ بر اساس منبع پیش گفته، کلمه «جدید» افزوده شد.

هو الابهی ای گل چمنستان محبت شمع میثاق در زجاجة فوآد بر فروز و
مشکاة امکان را روشن نما ظلمات نقض * ص ۳۱ * آفاق قلوب محرومان
را تیره نموده بنور ثبوت چنان شعله بزن که این لیل دیجور اهل فتور را مبدل
بنور نمائی و نفوس افسرده مخموده را حیات تازه مبدول کنی قافله
گمگشته را براه رشاد هدایت نمائی و ماهیان میته را ببحر عذب فرات
دلالت کنی مطمئن بالطاف جمال قدم باش و مستبشر بفیوضات اسم اعظم
رکن شدید ملجأ و پناه است و نور مبین هادی و رهبر راه دیگر چه خواهی و
چه طلبی انّ هذا الفضل عظیم انّ هذا النور مبین انّ هذا الفيض شدید ع ع

هو الابهی ای یوسف فارسی عزیز مصر میثاق در دست اهل شقاق گرفتار
گهی در چاه مفتریات مسجون و گهی بقافله شبهات بثنم بخش در فروش و
فروخت گاهی در سجن قبطیان محبوس گهی در صحرای هوی * ص ۳۲ *
پرستان اسیر و سرگردان ولی آن مظلوم با وجود این ستم و عدوان اهل طغیان
دوست و مهربان قسم بجمال قدم که چشم شفقت گریان است و قلب پر
محبت سوزان که چگونه این قوم در بحر لوم مستغرق کشتند و در فراش نوم
خوابیده اند و ابداً مستشعر نیستند که بنیان خویش را ویران نمودند ع ع

هوالبهی ای بنده جمال قدم در این ساعت که مرکز میثاق در نهایت اشتیاق خامه برداشته و بنگاشتن این نامه پرداخته تا قلوب دوستان الهی از انوار رحمانی روشن گردد و چنان در پیمان یزدان ثبوت و استقرار یابند که جنود تزلزل را از پیشه ضعیف تر شمردند و از بعوضه حقیرترای بنده جمال قدم شکر حی قیوم را که سبیل را واضح نمود و دلیل را لائح کرد و شمع میثاق را روشن فرمود و کوکب عهد را بر آفاق اشراق بخشید و جام * ص ۳۳ * پیمان بدور آورد و یاران صادق را سرمست نمود و وحوش سست بنیاد را سرگشته کھسار غفلت فرمود تا دوستان موافق در محفل ابرار مخمور جام اسرار گردند و بعبودیت محضه آستان مقدس جمال ابھی قیام نمایند و البهاء علیک ع

هوالبهی^۱ ای یاران چه خوش بخت و بلند اختر و همایون طالع بودید که در چنین عصری موجود و بر چنین موردی وارد و در چنین آستان ساجد و در سایه چنین شجری مستریح و از چنین ثمری مستفید شده اید کور کور جمال قدم قرن عصر اسم اعظم مورد مورد شریعة الله آستان درگاه جمال ابھی شجر شجر انیسا ثمر ثمره سدره منتهی طوبی للفائزین بشری للواردین فرحاً للواصلین سروراً للمستظلمین و الحمد لله رب العالمین جمیع * ص ۳۴ * دوستان را تکبیر ابداع ابھی ابلاغ نمائید در خصوص زرع تریاک استفسار نموده بودید زرع تریاک جز بجهت علاج جائز نه زیرا در اکثر معالجات مستعمل و از عدد ایام رضوان سؤال نموده بودید دوازده روز است و یوم اولش همان یوم دو ساعت بغروب مانده است دیگر در جمیع اوقات باید دوستان الهی با یکدیگر با کمال حکمت معاشرت و ملاقات نمایند و بذکر حق مشغول گردند و از یکدیگر رائحه طیبه محبت الله استشمام کنند ع

^۱ مندرج در منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۴ صفحه ۱۴۴.

هو الأبهى ايها الفرع البديع من السدرة الرحمانية چون صبح ميثاق اشراق نمود و احداق بپرتو فیض نیر آفاق روشن گشت نفوس پاک و مطالع تقدیس لسان بشکرانه گشودند و اهل جود طائف حول محمود گردیدند قدم ثبوت در میدان استقامت نمودند و ابواب فتوح گشودند * ص ۳۵ * و نفحات روح مبذول نمودند و بتبلیغ امر الله قیام کردند و راحه تقدیس نشر نمودند و اعلاء کلمه الله کردند ولی نفوسی حسود عنود چشم از وصایای الهی پوشیدند و گریبان دریدند و بحفرة خمودت خزیدند و سم نقیع چشیدند و در بادیه خذلان ابدی دویدند و بکلی تبلیغ امر الله را مهمول نمودند و نشر نفحات الله را مذموم دانستند و مرکز ميثاق را مخذول کردند و کاری جز القاء شبهات ندارند و فکری جز بیان مفتریات نخواهند شب و روز مشغول اغوای موقنینند و تخدیش اذهان مقبلین سبحان الله این چه غفلت است و این چه ضلالت پس تو که شاخ باغ این کاخی باید در بوستان ميثاق در نهایت طراوت و لطافت مبعوث گردی و در جویبار پیمان نشو و نما نمائی و بشکوفه و ازهار و میوه خوشگوار مزین گردی و از ریح سموم شبهات مفتریات پژمرده * ص ۳۶ * و افسرده نگردی دست بدامن مطهر حضرت اعلی زن و بذیل تقدیس جمال ابهی تشبث نما تا از فتنه سنه شداد محفوظ و مصون مانی بعضی را گمان چنین است که بالقاء شبهات هر قلبی را غمگین توان نمود ولی غافل از اینکه نور مبین بیک اشراق ظلمات آفاق را زائل فرماید و ظلمت مقاومت نور نتواند دع هؤلاء الضعفاء فی حوض الشبهات ثم استقم علی ميثاق ربك رب الايات البينات ثم انطق بثناء الشجرة المباركة و ابتهل اليه فی الغدو و الآصال ان يجعلک مستقیماً علی هذا الصراط السوی و الحمد لله رب الميثاق العظيم ع

هو الأبهی ای ناظر بملکوت ابهی در این ایام که شمع میثاق در قطب آفاق افروخته و انوار فیوضات نیر اعظم از ملکوت غیب شرق و غرب را رشک جهان روشن نموده باید یاران الهی علی الخصوص^۱ انحیب روحانی شب و روز در * ص ۳۷ * حرارت و اشتعال قلوب پردازند الحمد لله مظهر توجّه الطاف جمال قدمی و مطلع الطاف اسم اعظم سرود و شادمانی کن و فرح و کامرانی نما عنقریب نتایج خدمت را خواهی یافت و البهاء علیک
عع

هو الأبهی ای بنده درگاه جمال ابهی آنچه بجوئی جز آیت الطاف قدم نیابی و آنچه بپویی جز میدان عبودیت اسم اعظم روحی لاجبائه الفداء نه پیمائی این عبودیت صبح مبین است و نور منیر و شهد و انگین چشم روحانیان بآن منور است و کام رحمانیان را شهد و شکر ملکوتیان را ماء معین است و لاهوتیان را عین تسنیم دردمندان را درمانست و مجروحان را مرهم زخم تیر و سنان نومیدان را فجر امید است و ماتم دیدگان را مسرت شدید قسم بحضرت احدیتک که حلاوت عبودیت آستان جمال ابهی کام سگان ملاً اعلی را شیرین^۲ و شکرین نمود دیگر هر لقبی * ص ۳۸ * تلخ است
عع

ای بلبل باغ بگلشن سرای عتبه مقدسه پرواز کن و ای حرباء بمرقد منور چون آفتاب توجّه نما ای تشنه زلال زیارت آستان مقدس بمیخانه مطاف ملاً اعلی بشتاب مأذونی و منظور و البهاء علی کلّ مخمور من كأس الميثاق و کلّ ثابت راسخ بعهد نیر الآفاق و الویل لكلّ متزلزل و الدّلّ لكلّ من یتردد و فی الامثال و البهاء علیک
عع

^۱ به جای «علی الخضوع» نوشته شد.

^۲ در اینجا و در حاشیه، سطری تقریباً به این ترتیب نوشته شده: نمود و به این ندا
باید مذاق عبد بهاء را شیرین.

هو الأیّهی^۱ ای خدای مهربان ما گنه‌کاریم و تو آمرزگار ماتبه‌کاریم و تو
عفو غفّار هر چند موج‌گنه‌اوج گرفته است ولی بعفو و غفرانت معتمدیم و
هر چند سپاه عصیان در نهایت طغیانست ولی ببخشش و احسانت متوسلیم
ای خدای پر عطا خطا بپوش دریای رحمت بجوش آور و جام مغفرت
بنوشان هر چند ظلمت ذنوب شدید است ولی مه تابان مغفرتت بس منیرای
خداوند این مستمند را * ص ۳۹ * در ایوان بلند جای ده و ارجمند فرما و در
فلک غفران اختر تابان کن و در سایه درخت امید مسکن و ماوی بخش
توئی عفو و غفّار و توانا ع

^۱ مندرج در مجموعه مناجات‌های حضرت عبدالبهاء جلد ۱ صفحه ۹.

هو الأبهى^١ الهى الهى هؤلاء عباد توجّهوا الى ملكوت رحمانيتك و
تعلّقوا باهداب رداء فردانيتك و اخلصوا وجوههم بجمالک و آمنوا بطلعة
وحدانيتک و کلمة ربانيتک النّقطة الاولى و العلى الأعلى الذى بشر من فى
الارض و السّماء بظهورک الأعظم شمس حقيقتک النّوراء و اشتعلوا بالنّار
الموقدة فى سدرة السّيناء و سمعوا النّداء المرتفع فى البقعة المباركة و ادى
طوى من جمالک الأبهى و تمسّكوا بالعروة الوثقى الاية الكبرى ميثاقک
العظيم الذى يتموّج اعلامه على الصّرح المشيد فى هذه الفتنة العظمى اى
ربّ ايدهم بشديد القوى و انصرهم بجنود مجددة فى الملاء الأعلى و انزل
عليهم ملائكة التأييد ترى * ص ٤٠ * و اشدّد ازورهم بقوة عهدک يا ذا
العطا و ثبت اقدامهم و قوّظورهم بتأييدک يا ربّ السّموات العلى انک
انت المقتدر على ما تشاء و انک على کلّ شىء قدير اى دوستان الهى و
ياران معنوى شمع روشن است و دلبر ميثاق شاهد هر انجمن صبح منير عهد
طالع است و شعاع آفتاب پيمان ساطع نداء ملاء اعلى بلند است و سرورش
ملکوت ابهى همدم هر مستمند همّتى نمائيد و نصير الهى طلبيد و نصيب
موفور بجويد و اسب در ميدان اقبال بتايزد موائد آسمانى است و مواهب
رحمانى فيض جاودانى است و جود آسمانى جمال ابهى از ملکوت غيب
ناصر ثابتين است و ظهير مخلصين و مجير راسخين و معين موقنين و أنّه
ينادیکم من ملکوت غيب العماء ثبتوا اقدامکم يا احبّاء الله سوف يرون
سمعنا اى منقلب ينقلبون ع

قزوين * ص ٤١ *

^١ مندرج در مجموعه مناجات های حضرت عبدالبهاء جلد ٢ صفحه ٧٧.

هو الأبهى ايها الحقائق المنجذبة بنفحات رياض الميثاق فوعزة ربكم و
جلاله و عظمته و علائته و سلطانه و بهائه انّ بكم طربت قلوب الروحانيين و
بكم انشرفت صدور الربانيين و بكم تبسّمت ثغور النورانيين و بكم اكفّهت
نجوم الثبوت و بكم انتشرت انوار الرسوخ و بكم انهمرت غيوث العرفان
بكم زئرت ليوث الايقان و بكم طارت طيور الجنان و بكم مرت نسمة
الاسحار و بكم عقبّت نفضة الازهار تالله الحقّ انّ اهل سرادق القدس
يصلون عليكم اثناء الليل و اثناء النهار و يستبشرون بثبوتكم على الميثاق و
استقامتكم على الصراط و تأجج نار محبتكم فى قلب الآفاق و تلتلا انوار
وفائكم فى زجاجة شديدة الاشرار انّ ربكم ايدكم و وفقكم و جمع شملكم
و نور وجهكم و اضاء * ص ٤٢ * سراجكم و اوضح منهاجكم و قوم
طريقكم و قرب حقيقكم انه هو المؤيد الموقّ من يشاء على ما يشاء ع

هو الأبهى يا من توجه الى ملكوت الابهى و بشر بميثاق الله قم على الأمر
و شمّر عن ساعد الجدّ و لاتأل جهداً فى اعلاء كلمة الله و نشر رائحة
مسكية الشميم فى محافل احباء الله و اشدد ازرك و قوّ ظهرك و عدل
قامتك بقوّة الميثاق و اجل بصرك بمشاهدة نور الاشرار من افق الغيب
حيث يتلتلا على الآفاق تالله الحقّ سطوات آيات ربك اخذت كلّ
الجهات و ذلّت الرقاب و خضعت الأعناق و خرّ المستكبرون على الاذقان
ويا معشر الشرق و الغرب فباى الآ ربكما تكذبان اى حبيب روحانى وقت
خدمت است و هنگام استقامت بكوش و بجوش و بخروش تا * ص ٤٣ *
چون عبدالبهاء در عبوديت آستان مقدّس جانفشانى نمائى و علم بندگى
برافرازى و كار عالمى بسازى عبوديت درگاه بها تاج من است ع

۱ شَمَّرَ عَنْ سَاعِدِ الْجِدِّ: دامن همت به کمرزن و بکوش.

۲ لَا تَأَلْ جِهْدًا: از هیچ تلاشی فروگذار نکن.

از ثبوت و رسوخ احبای الهی مرقوم نموده بودید سبب بهجت و سرور گردید زیرا الیوم جمیع ملل و امم از جمیع جهات مهاجم بر امرالله جز باستقامت مقاومت نتوان نمود اندک فتور سبب تسلط اهل غرور گردد لذا آنجناب باید شب و روز مواظب بوده که مبدا نفسی القای تزلزل نماید و سبب ضعف و سستی قلوب در اصل امرالله گردد این نفوس بی فکر ملاحظه نمیکنند که سستی در میثاق سبب قوت ملل آفاق و ضعف اشراق گردد باری دقیقه فراق نمائید و ترویج دین الله و تشویق و تحریض بر ثبوت بر میثاق الله نمائید عنقریب لواء جمال ابهی در جمیع آفاق بلند گردد * ص ۴۴ * و نفحات قدس شرق و غرب را معطر نماید ع

هوالبهی ای غضنفر ای حیدر وقت شیری است و دم ضرغامی و روبهانی چند در دشت و صحرا بنای جولان گذاشته اند و کفتاری چند از پی اغنام الله افتاده اند چون تو غضنفری باید حمله نمائی و سطوتی بنمائی و این حیوانات ضعیف را برانی تا اغنام و طیور در حدائق سلطان ظهور بنغمه پردازند که محیر زوایای شعور اهل عالم گردد ع

هوالبهی ای یاران من ای دوستان من هر چند بلایا و محن عبدالبهاء
بقسمی اشتداد یافته که فرصت شکوه و شکایت ندارم وقت این و چنین
نمانده دقیقه تنفس مجال نه دمی فراغت ممکن نیست با وجود این
الحمد لله دریای محبت یاران در هیجان است و هر موجش چون جلی
نمایان * ص ۴۷ *^۱ در هر دمی همدم یادشان و در هر نفسی مؤانس
ذکرشان هستیم و از حق میطلبیم که کل را بصرف عنایت در ظلّ خباء
موهبت جمع فرماید و جمیع را بر معین تسنیم مجتمع کند این مرغان
پراکنده در بادیه هجران را در

چمنستان حقیقت دمساز فرماید و این آهوان دشت احدیت را در حدیقه
روحانیت هم سیر و سیاحت نماید مشتاقان را در حجله وصال در ارد و
تشنگانرا از چشمه حیوة جاودان بنوشاند ای دوستان در وجد و طرب باشید و
در شوق و شعف از جام الهی سرمست گردید و از باده رحمانی مدهوش
می پرست در وجد و سرور آید و در شوق و شور افتید و البهائ علیکم ع

هوالبهی ای ربّ هؤلاء عباد اضرمت فی قلوبهم نیران محبتک و نور
عقولهم بانوار معرفتک و شرحت صدورهم * ص ۴۸ * بآیات توحیدک و
اعلیت ذکرهم بثبوتهم علی میثاق جمال تفریدک و اعطیت سؤالهم بما
انفقت علیه من جلائل برک و احسانک و اکرمتمهم من عظام لطفک و
اکرامک ای ربّ اجعلهم آیات ملکوتک و بینات ظهورک و حجج اشراقک
و دلائل عظمتک و اقتدارک و احفظهم فی ظلّ شجرة انیسا انک انت
القوی القدیر ع

۱ ظاهرا در شماره‌گذاری صفحات نسخه ۱۳۲ ب به جای عدد ۴۵ عدد ۴۷ نوشته
و به همین ترتیب وروال ادامه داده‌اند.

هوالبهی ای دوستان جمال قدم عصر عصرانجذاب است و قرن قرن
حضرت رب الارباب شرق و غرب در جوش و خروش است و جنوب شمال
در شوق و شور امکان در ترقی است و کیهان در نشو و نما ابدی آفاق چون
طفل شیر خوار از ثدی عنایت در پرورش است و جهان چون نهال تازه نشان
در جوش کیهان از ریزش باران فیض در طراوت و لطافت و نمو و نمایش هر
چه همت بیشتر مبذول شود فیض * ص ۴۹ * بیشتر رسد و آنچه رو بصعود
بیشتر باشد ترقی از جمیع جهات بیشتر حاصل گردد پس ای یاران جمال
قدم و ای هموطنان اسم اعظم بکوشید تا در جمیع مراتب چه از معنوی و
چه از صوری ترقیات عظیمه نمائید عون و عنایت حضرت احدیت با ما
است ع

هوالبهی^۱ اللهم هولاء عباد نسبتهم بجمالک و اخذتهم تحت ظلّ
جناح عنقآء مشرق احدیتک ایدهم فی جمیع الشئون و الاحوال علی
التدرّج فی مدارج العلم و الفضل و الکمال و اجعلهم مظاهر المواهب و
مطالع الاحسان فی کلّ شأن من آثار قدرتک فی الامکان انک انت الکریم
الرحیم المنان ع

^۱ مندرج در مکاتیب عبدالبهاء جلد ۵ صفحه ۱۹.

هو الأبهى ای بندگان آستان جمال ابهی حمد خدا را که بحر الطاف پر
هیجانست و سیل فیض و احسان در جریان صبح عنایت مشرقست و کوکب
رحمت شارق ابر فضل در فیضان است * ص ۵۰ * و چشمه جود در نبعان
فلک تقدیس بنجوم توحید مزین است و اوج تفرید بشهب تجرید منور
آفاق احداق باشراق الطاف روشن است و اطراف امکان بهبوب نسیم
احسان رشک لاله زار و چمن طبقات نورا از غیب ملکوت متتابع الظهور
است و آیات حبور از بیت معمور متواتر التزول هاتف جهان پنهان و فرشته
عالم نهان از ملکوت یزدان ندا مینماید و صدایش بگوش جان میرسد که
ای سرگشتگان بادیه هجران افسرده م باشید آزرده م باشید پژمرده م باشید این
فرقت بوصلت ابدی سرمدی تبدیل گردد و این حرمان بدخول در جنت
رضوان منتهی شود و کلّ در ملکوت در محفل لاهوت در آید ع

هو الأبهى یا من توجه الی وجه اضاء و لاح و اشرق به الأفاق لك
الحمد یا الهی بما هدیتنی الی مطلع انوار رحمانیتک * ص ۵۱ * و دلتنی
الی مشرق فردانیتک و سقیتنی کأسا دهاقا من صهباء العرفان و اسکرتنی من
سلاف رحيق عتق فی احشاء دنان الايقان و جعلتنی آية الهدی و رایة التقوی
بما القیت علیّ الكلمة الالهية فی قلب امتلاً حباً و وفاء اسئلک بالاشعة
الساطعة من سراج الميثاق ان تؤیدنی علی خدمة امرک و عهدک بین معشر
الآفاق و تمنّ علیّ بالاقتباس من نور الاشراق حتّی تشخص الاحداق من
نور الانوار و سطوع ضیاء الاسرار فی الاقطار انک انت المقتدر العزيز
المختار و البهاء علی الأبرار ع

الحمد لله بفيض عنایت شمس صبح قدم بافتاب حقیقت پی بردی و نور
هدایت اقتباس نمودی و جام محبت نوشیدی و شاهد موهبت چشیدی و
ایات کبری مشاهده نمودی عنقریب ملاحظه فرمائی که دو دلبر شرق و غرب
دست در آغوش و ملل خاور و باختر از یک جام الهی مست * ص ۵۲ * و
مدهوش آفاق ایران محلّ توجه جهانیان گردد و خطّه پارسیان قبله اهل
امکان شود و ذلک من فضل ربّک علی ملوک الفرس و مملوکهم و مواهب
الله علی تلک الاقطار سروران اهل ایران اگر بدانند که خداوند چه موهبتی
در حق ایشان فرموده البتّه از وجد و طرب پرواز نمایند و بشکر الطاف الهیه
دمساز گردند و البهَاء علیک ع ع

هوالبهی ای طیب ای حیب اطبای جسمانی چون مرض را تشخیص
دهند معالجه آسان شود و طیب بسیار امیدوار گردد ولی امراض روحانی ولو
تشخیص داده شود معالجه مشکل است مثلاً ملاحظه نمائید مرض نقض
میثاق واضح و مشهود است ولی معالجه چه قدر مشکل نصّ قاطع کتاب
اقدس و حکم منصوص کتاب عهد چون دریاق اعظم است ولی ابداً در
مرض ناقضین تأثیر ندارد بلکه بر علت افزایش ع ع * ص ۵۳ *

هوالبهی ای بنده طلعت ابهی یوسف مصری در بازار جلوه نمود
زلیخای بیگانه آشنا گشت و گریبان بمحبتش درید ولی اخوان آشنا جامه اش
دریدند و بخون آمیختند و در چاه انداختند و بثمر بخش دراهم معدوده
فروختند فاعتبروا یا اولی الالباب و البهَاء علیک یا من آمن بالله ع ع

هوالبهی ای دوستان ثابتان بر عهد و پیمان صد بشارت که قوه جذبیه
ملکوت ابهی و سپاه و جیوش لم تروها جمال بها بشرق و غرب سوق فرمود و
صفوف آفاق را درهم شکسته و میشکند عنقریب ملاحظه خواهید نمود که
جهان بحرکت و جنبش آمده و کیهان در رقص و طرب و شادمانی هاتف
غیبی آندم فریاد برآرد و لوله در شهر نیست جز شکن زلف یار *

ص ۵۴ *

فتنه در آفاق نیست جز خم ابروی دوست

و وجود این آهنگ تقدیس جمال ابهی که طنین در فضای غیرمتناهی
انداخته بیچاره اهل فتور چون کران متحیر و حیران مانده که کو آن آهنگ
الهی و کو آن نعره رحمانی و کو آن نغمه ربّانی و لهم آذان لایسمعون بها
هر سمعی این نغمه را نشنود و هر نامحرمی محرم این راز الهی نگردد صمّ
بکم عمی فهم لا یرجعون ای بندگان جمال ابهی شب و روز ترانه جان سوز
ساز کنید و جهان را بنار محبت الله برافروزید عنقریب ایام زندگی در این
خاکدان فانی بسراید و باب جهان الهی بگشاید و ما لارأت عین و لا
سمعت اذن و لا خطر علی قلب بشر تحقّق یابد و البهآء علیک ع ع

هوالبهی ای بندگان شمس حقیقت در صوامع ملکوتی ترتیل * ص ۵۵
* آیات توحید نمائید و در مجامع لاهوتیان بتقدیس ربّ وحید فرید پردازید
نظر بافق تنزیه کنید و توجّه بجمال ربّ کریم شمعهای انجمن عالم گردید و
ستاره‌های فلک امم و ملل ینابیع علم و دانش شوید و هوشمندان جهان
فضل و بینش شب و روز در فکر تحصیل کمالات ظاهره و معنویه باشید و
لیل و نهار در استفاضه از اعین صافیه تا بفضل جمال قدم هر یک آیت
کبرای جمال ابهی در جمیع شئون گردید و مظهر اسمی از اسماء حی قیوم و
البهاء علیکم و علی کلّ ثابت علی الميثاق ع

میلان هوالبهی ای زائر مشکین نفس الحمد لله از قفس هجران پریدی
و بسر منزل جانان رسیدی و رخ را بخاک آستان مالیدی و اکتساب فیوضات
قدسیه نمودی مظهر عنایت شدی و آیات رحمانیت تلاوت کردی * ص ۵۶
* حال باقوتی باطنی و قدرتی معنوی و انجذابی رحمانی و ولهی ربّانی و
عشقی الهی و شوقی ربّانی و رخی نورانی و خلقی بهائی رجوع بیدار نما و
خفتگان را بیدار کن که وقت خدمت جمال قدم است و زمان نشر نفعات
اسم اعظم بجان و دل بکوشیم تا امرش غالب گردد و انوارش منتشر شود و
فیضش عمومی گردد و صیتش شرقی و غربی و شمالی و جنوبی از جمله
اسباب عظیمه اعلیاء کلمه الله تأسیس معلّم خانه مکمل منتظم از جمیع
جهات است مصارف معلّم خانه عشق آباد را چون رجا نمودید که از خود
بدهید مانیز قبول نمودیم ع

میلان هو الأبهی ای دوستان حضرت یزدان جناب مشهدی یوسف در
آستان مقدّس یوسف مصر ملکوت جمال ابهی روحی و ذاتی و کینوتی له
الفدا حاضر و بشرف طواف * ص ۵۷ * روضه مقدّسه نورآء فائزگشت حال
که دم مراجعت است استدعای تحریری خطابا بآن یاران روحانی و حبیبان
معنوی نمود و فی الحقیقه نه چنان محبتی بشما دارند که بشود نفسی تاخیر
نمود لهذا من نیز فوراً قلم برداشته و نامه مینگارم که ای یاران جمال قدم
روح و ریحان در سبیل الهی در این ایام صدمات شدید خوردید و اذیت‌های
عظیمه کشیدید هدف تیر جفا شدید و معرض طعن و لعن اعداء در هر روزی
بآتش پرسوز گداختید و در هر شبی از هجوم اهل رجوم دمی راحت نیافتید
هر صبحی در آتش ظلم و عدوان سوختید و هر شامی از کأس آلام تلخ آشام
نوشیدید چون این مصائب و بلاها در سبیل حضرت کبریا بود ضرری ندارد
بلکه اثرش در ملکوت ابهی الی الابد باقی و برقرار است ایام منتهی گردد و
عمر بگذرد البتّه از حیات ثمری حاصل شود خوشتر است * ص ۵۸ * نه
که بی اثر و بی ثمر شود ملاحظه نمائید که جمیع اعظام ملل و امم در
نهایت ثروت و راحت ایام را میگذرانند ولی چه ثمر هل اتی علی الانسان
حین من الدّهر لم یکن شیئا مذکوراً ولی نفوسی که در سبیل الهی ایام را
ببلا گذرانیدند هر یک گنج بی پایان یافتند و از افق تقدیس درخشیدند ع

هوالبهی ای اماء جمال قدم هر چند در کور فرقان طائفه نساء جنس
ضعیف شمرده شدند و در حقوق قلیل النصیب الرجال قومون علی النساء
نازل و للذکر مثل حظ الانثیین وارد ولی اهل فرقان پا از اندازه برون نهادند و
از حد تجاوز کردند بقسمی که بیچاره نساء اسیر و مانند زر خرید شدند ولی
الحمد لله در این کور عدل الهی چنان خیمه و خرگامی در قطب آفاق زد که
نساء در جمیع حقوق سهیم و شریک رجال گشتند و علم * ص ۵۹ * کم
من ربّات الخدور و الحجال فاقت الرجال برافراختند در میدان امتحان گوی
سبقت و پیشی ربودند و در حمل شدائد و بلا یا آیت کبری شدند و در عفت
و عصمت رایت ملکوت تقی گشتند و البها علیکن ع

هوالبهی ای سلبلهای آن سرور شهید آن کوکب نورانی هر چند بظاهر در
مغرب جانفشانی متواری شد ولی بحقیقت از افق نورانی طلوع و اشراق
نمود لا تحسبنّ الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم یرزقون آن
نور مبین در افق قدیم روشن است و آن شمع منیر در زجاج ملکوت عظیم
متشعشع و ساطع و لامع پس ای سلاله پاک او بر قدم او حرکت نمائید و بر
روش او پرورش یابید جان و روان و جنان در سبیل محبوب امکان رایگان
انفاق نمائید و عنقریب آفتاب حقیقت از جهان پنهان مطلع غیب اکوان
چنان اشراق نماید که خونهای مقدّس بجوش آید و گل * ص ۶۰ * و سنبل
و لاله در مشهد فدا بریود آن وقت سلاله شهدا و نرید ان نمن علی الذین
استضعفوا فی الأرض و نجعلهم وارثین ظاهر گردد ع

هوالبهی^۱ ای یاران حقّ وقت عصر است و آفتاب پرتوش در تناقص
ولی شمس حقیقت از غیب ملکوت الحمد لله تابش درخشش جهان
افروزش روز بروز در تزیاید و تکاثر اگر چه از برای اشراق او تزیاید و تناقصی نه
ولی غمامهای حایل و بخارهای متکاثف هر چه بیشتر متلاشی گردد سطوع
شمس حقیقت بیشتر شود و اشراق نیر آفاق عظیمتر گردد خلق جاهل و عوام
کاهل را گمان چنان بود که سحابهای متراکم و غمامهای متراکب آفتاب
اوج مواهب را تیره نماید و در مغرب زوال متواری کند ولی بیک اشراق پر
احتراق صبح غیب ملکوت چنان غیوم متکاثفه را مضمحل که عقول حیران
گردید و حال خفاشان * ص ۶۱ * ملل عالم در فکر آند که از برای خویش
در ظلمات آباد و بطون حفرات تاریک و تار ملجأ و ملاذی و مسکن و
مأوائی مهیا نمایند زیرا بکلی مأیوس گشته اند^۲ و قدرت امرالله را محسوس
دیده اند^۳ علی الخصوص بعد از صعود حضرت مقصود زیرا سلطنت جمال
قدم اعظم شد و قدرتش اتمّ ظاهر گشت و السلطنة والاقْتدار والقدرة و
السطوة له فی کلّ العوالم والسنون والظهور والکمون ع

^۱ مندرج در منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۴ صفحه ۱۲۶.

^۲ در منبع پیش گفته «گشتند».

^۳ در منبع پیش گفته «دیدند».

هوالبهی^۱ ای بنده جمال قدم در جمیع امور متوسّل بحی قیوم شو و متوکّل بر ربّ و دود قلب انسان تا اعتماد بر حضرت یزدان ننماید راحت و آسایش نیابد بلی سعی و کوشش و جهد و ورزش لازم و واجب و فرض و قصور و فتوم مذموم و مقدوح بلکه شب و روز آنی مهمل نباید بود و دقیقه نباید از دست داد و چون کائنات سائره باید لیلاً و نهاراً در کار مشغول شد و چون شمس و قمر و نجوم و * ص ۶۲ * عناصر و اعیان ممکنات در خدمات مداومت کرد ولی باید اعتماد بر تأییدات نمود و اتکاء و اتکال بر فیوضات کرد زیرا اگر فیض حقیقت نرسد و عون و عنایت شامل نگردد زحمت ثمر بخشد کوشش فائده ندهد و همچنین تا به اسباب تمسک نشود و بوسائل تشبّث نگردد ثمری حاصل نشود^۲ ابی الله ان یجری لأمر الآ باسبابها و جعلنا لكل شیئی سبباً ع

رب افتح ابواب العطاء و ارزقه الرفاه و الرّخاء و وسّع علیه الضّنک و یسر له العسریا عظیم اللطاف انک انت الواهب الکریم امة الله ضجیع را تکبیر ابهی برسان ع

^۱ قسمت اعظم این لوح مبارک در مائده آسمانی جلد ۹ صفحه ۱۰۷ مندرج است.

^۲ در منبع پیش گفته «ثمری حاصل نه».

هو الأبهى يا من توفّق بالتّوجّه الى الافق الأبهى تالله الحقّ أنّ الأمكان
يزول فى حلال الفخار ويتباهى على العوالم العلويّة فى الأكوان باسراق نير
الاعظم جمال القدم شمس البهّاء على كلّ الارجاء...^١ واشرقت بالارض
بنور ربّها وانّ بسطة الغبراء تفتخر * ص ٦٣ * على القبّه الخضراء بما غدت
موطى قدمى البهّاء فى يوم الله والرّحمن على العرش استوى والبلهاء السّفها
يقولون بان يوم الربّ انقضى واحاط الظّلماء وعسّسف اللّيلة الدّلماء و
غابت انوار الجمال الابهى وهذا هو الضّلاله والعمى ولهم اعين لا يبصرون
بها ولا ينتبهون أنّ نوره ابدى واشراقه سرمدى وكلّ عباد له وكلّ من بحر
الطافه يغترفون والبهاء عليك ع ع

هو الأبهى اى بنده ربّ قديم و خياط اين اقليم در بازار ملكوت داخل
شو واز سندس فردوس و استبرق قدس قماشى بدست آر و خلعتى مناسب
اندام اهل بها ببر و بدوز و بر هيكل وفا بپوش تا قامت موزون شخص عالم
مكّرّم و مزين گردد و جسم امم در نهايت جلوه و زينت آرايش يابد خلعت
لا هوتى بين كه بر قامت ياران چه قدر موزون و موافق است تو نيز سررشته
برش از آن استاد كل گير تا از براى خويش * ص ٦٤ * پيرهنى بدوزى و از
شدت لطافت قميص بفرورى ع ع

^١ كلمه اى خوانده نشد.

هوالبهی ای بنده حقّ خوش باش که در چنین عصر جدیدی و قرن
مجیدی در مهد وجود آمدی و در زمره اهل سجود محشورگشتی جام
سرشاری از دست سید ابرار نوشیدی و بیدار و هشیارگردیدی چه که این باده
عقل و دانش افزاید و هوش و بینش بخشد چشم بگشاید و گوش باز نماید و
دل آگاه کند هنیاء لک هذه الكأس الطافحة بخمر محبة الله و البهَاء عليك

عع

هوالله ای دل بسته عالم بالا و ملاً اعلی آنچه بچشم ظاهر مشهود و موجود
از عالم پست و سفلی است و آنچه مدرک و مشهود چشم جان و دیده
بصیرتست بالا و علوی است در عالم پست و جسمانی انقلابات و کون و
فساد متتابعاً جاری و حکم تعزّ من تشاء و تدلّ من تشاء و تحیی من تشاء و
تمیت من تشاء جاری لهذا بلندیش پستی است و هستیش نیستی * ص ۶۵
* نورش ظلماتست و کشفش حجابات عزّتش ذلّت و راحتش مشقّت
دارائیش فقدانست و سودش زیان و ریحش خسران چه که عاقبتش محرومی
است و منتهایش مهجوری پس اگر عالم بالا طلبی و ملکوت غنا جوئی بافق
ابهی نظر کن و بملاء اعلی تعلق نما تا علو بیپایان بینی و سمو بیکران
مشاهده کنی عع

ورقة مطمئنة موقنه والده را بتکبیر ابدع ابهی مکبر شوید و از قبل این عبد
تسلی دهید نسل الله بان یفرغ عینها بالصبر انه کریم رحیم عع

هوالبهی^۱ ای احبای الهی و دوستان جمال رحمانی از فیوضات مقدسه جمال قدم و اسم اعظم روحی و کینونتی و ذاتی و حقیقتی لاجبانه الفدا آنکه در این^۲ کور عظیم و ظهور ربّ قدیم چنان ارتباطی و اتّحادی در بین نفوس منجذبه و افئده مشتعلّه بنار موقده عنایت فرموده که جمیع یاران حکم هیکل واحد یافته و حقایق منقطعان سمت بحر واحد جسته چون سرج لامعه و نجوم ساطعه بنور واحد * ص ۶۶ * روشن و از نیر اعظم ملاً اعلی بشعاع واحد مستنیرند در اینصورت چگونه جدا و مفترق گردند و از یاد یکدیگر غفلت و فراموشی و از ذکرشان سکوت و خاموشی حاصل گردد پس بحقّ الیقین بدانید که در کلّ حین صدرنشین این انجمنید و سراجهای روشن در این بزم ذوالمنن آنی از یاد نرفته و فراموش نشده‌اید همیشه در خاطر^۳ بوده و خواهید بود در اینمقام قرب و بعد مکان عالم امکان حکمی ندارد چه که فیوضات اتّصال از جهان^۴ لامکان احاطه نماید بفضل بیپایان جمال رحمن و دریای بیکران موهبت حضرت یزدان امید داریم که آن مخموران باده عشق در این بزم محبّت الله چنان بشوق و طرب و انجذاب و له آیند که ولوله در ارکان عالم اندازند و بنفحات قدس و جذبات انس هیکل آدم را زنده و مهتر نمایند لیس ذلک علی الله بعزیز جمیع دوستان را ...^۱ اشتیاق بابدع ادکار متذکّریم عبدالبهّا عبّاس * ص ۶۷ *

^۱ مندرج در منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهّا جلد ۲ صفحه ۱۳۳.

^۲ بنابر منبع پیش گفته، عبارت «از فیوضات مقدسه جمال قدم و اسم اعظم روحی و کینونتی و ذاتی و حقیقتی لاجبانه الفدا آنکه در این» افزوده شد.

^۳ در منبع پیش گفته «خواطر» آمده.

^۴ در نسخه ۱۳۲ ب: «فیوضات اتّصالی جهان».

^۱ دو کلمه خوانده نشد.

هو الأبهی ای عندلیب حدیقه معانی ای جای تو خالی در بقعه بیضاء
ای جای تو خالی در قبه نورا ای جای تو خالی در موقع منعت بلسان انبیا
ای جای تو خالی الربّ مجد لبنان و بهاء کرم ای جای تو خالی در ارض
مقدّس ای جای تو خالی در وادی ایمن ای جای تو خالی در ذروه علیا ای
جای تو خالی در جبل کوم الله ای جای تو خالی در بهترین نقطه حیفا ای
جای تو خالی در بنیان حضرت کبریا ای جای تو خالی در خاک کشی
بدوش مبارک ای جای تو خالی غصّه مخور چند کش بالنیابة از جناب
شیخ الرئیس و جناب افنان و جناب فاضل و جناب غلامرضا خان و جناب
شما و جناب معمار باشی و سایر احباب میکشم و این نیابت عین عنایت و
صرف موهبت از حضرت احدیت است که عبدالبها را موفّق بان نموده که
بالنیابة از نفوس زکیه در این مقام قیام نماید ربّ اقبل من عبدک الخاضع
الخاشع * ص ۶۸ * ۱... هذه النیابة لاحباء الله انک انت ۲... القابل
الغفور ع

۱ دو کلمه خوانده نشد.

۲ دو کلمه خوانده نشد.

هو الأبهى^۱ ای احبای الهی از ملکوت اعلی مژده عنایت میرسد و از جبروت ابهی نسیم موهبت میوزد ندای حضرت رحمانیت از افق غیب بلند است و بقوة اسم اعظم جنود ریب منکسر و منهزم سطوات میثاق قلب آفاق را بحرکت آورده و قوه پیمان روح کیهان را زنده نموده اسرافیل الهی حیات ابدی بسرمستان باده عهد مبذول داشته و جبرئیل رحمانی بقلوب ربّانی آیت عهد وحی فرموده قومی از طنین آهنگ ملکوت ابهی در وجد و سرور و قومی در نهایت فتور و قصور و غموم و هموم مستغرق و مخمود گلبانگ بلبل گلستان سرمستان زنده دل بشوق و شعف آیند نه زاغان حقد و حسد و از رائحه معطره گلشن عندلیبان گلزار بوجد و سرور آیند نه جعل * ص ۶۹ *

جهل و سقر پس شکر نمائید حضرت احدیت را که بلبل این گلشنید و قمریان این مرغ و چمن و البهاء علیکم ع

هو الأبهى یا من استسقى من معين الأيقان و استضاء من نور مبین الرحمن قد وردت رقیمة غراء من احد من عباد الله ناطقة بالثناء علیک مشاهدة بالوفاء منک منبئة بخلوصک لله و ثبوتک علی عهد الله و انجذابک بنفحات الله و اجتذابک للطالین لنور الهدی یستأذن حضورک فی البقعة المبارکة البیضاء و تشرفک بتمریر وجهک علی التراب العتبة العلیا و تصفیر جبینک بغبرة التربة النوراء و ائی لعمرك اعطر بالنیابة عنک مشامی بذلك الملك الذکر و الغبر و العبر الفائح علی کلّ زکی و ائک انت فاسع فی نشر نفحات بهاء الله و سطوع انواره و خفقان^۲ الویته و رایاته علی آیات بنیت بکلّ ربع یعثون و ... * ص ۷۰ * ...^۳ علی کل نادى فی سبیل الله المهیمن القیوم

-
- ۱ مندرج در مجموعه الواح مبارکه به افتخار بهائیان پارسی صفحه ۵۹.
- ۲ خَفَقَان: به اهتزاز در آمدن.
- ۳ چند کلمه خوانده نشد.

هوالبهي^۱ الهی انت ملاذی و معاذی اتضرع اليک تضرع العانی الی
مظهر حبک التائی عن مرقد مظهر نفسک المتلئاء العالی علی کل من
يجادل و يعالی ای رب اکرم علیه بالنطق الفصیح و الذرع الفسیح و الوجه
الصّبیح بنور معرفتک یا رحمن یا رحیم ای سرمست جام الست این جام
سرشار را بدست گیر و بر عاشقان جمال رحمن دورزن باده الهی ده و نغمه
یزدانی بشنوان و بگو آن نور مبین آن برق جبین و عرش برین باقی است بین
از حیز خاک پنهان چه باک در عالم پاک کافی است بین تأیید از اوست
توفیق از اوست ...^۲ از اوست وافی است بیان و البهاء علیک ع

هوالبهي ای بنده مبتهل الی الله ...^۳ و آفتاب جهان افروز متوجه غرب
* ص ۷۱ * و این عبد ناظر بشرق یعنی دوست دارم که مشرق ...^۴ مطلع
نیر علین و بدر منیر جمال مبین گردد چه که موطن اصلی آن آفتاب انور
عرش برین است این آرزوی دل و جانست و تمنای قلب و وجدان اهل غرب
گویند ما هر چند غریبیم ولی امیدواریم که بفیوضات و عنایت جمال قدم
غبطة شرق گردیم و رشک من علی الارض بسا باختر که خاور گردد و چه
بسیار خون که مشک معطر شود ما هر چند اهل مغربیم اما از جهت هوش و
دانائی و آزادگی و فرزادگی سروران بر اهل شرق اگر این نیر اعظم از افق ما
طلوع نموده بود تا بحال آفاق غرب صبح منور شده بود و روح مصور و نور
مشتهر ع

^۱ در حاشیه این لوح نوشته شده: باید تصحیح شود.

^۲ کلمه ای خوانده نشد.

^۳ چند کلمه خوانده نشد.

^۴ کلمه ای خوانده نشد.

هوالبهی^۱ ای شیدائیان روی دلبر الهی آن یار دلنشین چون شاهد نازنین در انجمن روحانین جلوه فرمود و بانوار حسن یوسفی جمیع آفاق را مشکوه اقلیم مصری نمود بی پرده * ص ۷۲ * بازار آمد و دکان شکریان^۲ باز کرد و بازار یوسفان در هم شکست جمعی خریدار پدیدار شد یکی بلؤلؤ آبدار شاهوار طبل طالبی بکوفت و بعضی بکلافه ریسمان در جرگه خریداران داخل گشت و برخی چشم پوشیدند و در اخماد آن سراج کوشیدند ولی هیئات آن یوسف رحمانی در سریر عزت جاودانی و اقلیم ملکوت سبحانی عزیز حقیقی و سلطان ملکوت الهی گردید حال ملاحظه کنید که سلطنتش در عالم غیب لکن پرتوش باین جهان لاریب متتابع ع

هوالبهی^۳ ای دوستان جمال رحمن و یاران حضرت یزدان جهان جولانگاه سواران حقیقت است و میدان جنود ملکوت سلطان احدیت تا سپاه ضلالت را صف شوکت بشکنند و لشکر جهالت را دفع صولت کنند و جنود نور بشهاب ثاقب هجوم آرد و افواج ظلمت دیجور را * ص ۷۳ * مقهور کند و نورانیت هدایت کبری عرصه کیهان رشک سپهر رخشان نماید و صولت و شوکت پرتو یزدان قوت و سطوت اهریمنان را نابود فرماید حال جمعی نی سواران در میدان در جولانند و عریده در پهن دشت کیهان انداختند هوس استیلا دارند و سودای فتح و ظفر بر قلاع و دیار هیئات هیئات ای شهسواران مضمار توحید و ای لشکر مظفر ملک تجرید شما مؤید بجنود ملکوت ابهی هستید و منصور بقبیل من الملائكة الملائة الأعلى همّتی کنید و در این میدان جولانی نمائید و گوئی بیفکنید و چوگانی بزنید و بسیف انقطاع از ماسوی الله و سنان توجه الی الله و تیغ بیان و تیر تبیان هجوم آرید تا ظلمات بکلی از مطلع آفاق مفقود گردد و جهان تاریک روشن شود
عبدالبهاء عباس

-
- ۱ مندرج در منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۲ صفحه ۲۲.
- ۲ در منبع پیش گفته «شکران».
- ۳ مندرج در مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۸ صفحه ۲۳۲.

هو الأبهی ای خادم ابھی الیوم هرکس خدمت * ص ۷۴ * ...^۱ نماید
خادم جمال ابھی است و امیر در اقلیم ...^۲ خاک درگه دوستان است و
بنده حلقه بگوش راستان بنده نیست خداوند است رعیت نیست شهریار
سریر سلطنت است کهتر نیست مهتر است بیبا و سر نیست سرور است این
سلطنت را بتاجداری شرق و غرب ندهد و این بزرگواریرا بشهریاری کره ارض
نبخشد عبید و لکن الملوک عبیدههم و عبدههم اضحی له الکون خادماً ع

هو الأبهی ای ناطق بشنای حق و بلبل گویای حق علیک بهاء الله و ثنائہ
در جمیع الواح الہی قیام ناعقین و ظهور شیاطین را مذکور و مشهور هر
نفسی از برای خویش وجودی بیند و ...^۳ تمیز و تفردی آن از آثار نفاق
است و علامت ...^۴ باید شئون خود را بکلی فراموش کرد و در مقام ...^۵
محض آمد و الاملا حظہ وجود عاقبت سبب شرک گردد * ص ۷۵ * و بادی
کفر محض خضوع و خشوع و محو و فنا و اطاعت و انقیاد محبوب و مقبول
والبها علیک ع

^۱ کلمه ای خوانده نشد.

^۲ کلمه ای خوانده نشد.

^۳ کلمه ای خوانده نشد.

^۴ کلمه ای خوانده نشد.

^۵ کلمه ای خوانده نشد.

هوالبهی ای منجذب بشمیم نسیم عنایت سرّیزدان ورازرحمن را در
آینه حقیقت و دریای عبودیت اکتشاف نما و پرتو جهان افروز بزرگی و
آزادگی ورستگاری را درمطلع بندگی و خاکساری آستان پروردگار مشاهده
کن از حیزامکان تا عنان لامکان بلندی و صعود و ترقی جز ببال عبودیت
نتوان و قریبت حضرت مقدّسه جز بتحرّیک جناح رقیّت ممکن نه پس بدان
که منتهی آرزوی این مرغ بی پرو و بال پرواز در اوج بندگی است نه آزادگی و
طیران در حَضِیض چاکریست نه فلک سروری پس تا توانی مرا باین صفت
بخوان و باین نعت ستایش کن تا دلم خرم گردد و جانم بشادی همدم جمال
قدم اسم اعظم روحی لاجبّائه الفداء تاج بندگی را بر تارک این عبد از *
ص ۷۶ * اکلیل ...^۱ ترجیح داده چه که باین مفتخر و متباهی بوده ...^۲ ع

^۱ کلمه ای خوانده نشد.

^۲ کلمه ای خوانده نشد.

هوالبهی ای دوستان حضرت رحمان صد هزار بشارت از ملکوت ابھی در هر دقیقه آید و هزاران نجوم فیوضات از افق عنایت در هر دمی بدرخشد ولی نفوس غافله را چون ...^۱ از فیوضات الهیه نصیبی نه و حقائق سفلیه را از افاضات علویه بهره نیست غراب و ذباب عقاب نگردد و زاغ و زغن طوطی شکرشکن نشود پس شما که از این فیض عمیم بهره و نصیب بردید و از این فضل عظیم سهم و فیر یافتید باید چون ساقیان باده پرست مدهوش و سرمست شده و این جام الهی را بدست گرفته ...^۲ عهد الست را صهبای الهی بنوشانید و مشتاقان ...^۳ را از ملاحظت و صباحت وجه قدیم خبر دهید ...^۴ بصیرت نظر نمایند که جمال یوسف الهی در مصر * ص ۷۷ * یزدانی چنان جلوه نموده که رونق بازار صد هزار یوسف کنعانی در شکسته و چنان رخی برافروخته که لوله در شهر انداخته و علم فتنه در قطب آفاق برافراخته ای دوستان الهی افسردگان در جزعند و پژمردگان در فزع مقصدشان اینست که بخمودت و جمودت خویش ایامی بسر برند و اوقاتی بگذرانند و این کور عظیم و دور کریم را بی نور مبین بدانند تعسا لهم و تباً لهم ع ع

هوالبهی ای مست رحیق ایقان اگر چه بجسم دوری و محجوری ولکن بجان حاضر محفل عاشقان جمال جانان از حق سائل و آمل که احبای آن ارض از آتش عشق رخی برافروزند و پرده اوهام بسوزند در دبستان توحید درس از دبیر تنزیه بیاموزند و جهانی را بحرارت محبت الله بگدازند و علم تقدیس در جمیع شئون بین خلق برافرازند و با بلایای سیل رب و دود بسازند

۱ دو کلمه خوانده نشد.

۲ کلمه ای خوانده نشد.

۳ دو کلمه خوانده نشد.

۴ دو کلمه خوانده نشد.

هوالبهی * ص ۷۸ * ای شمع محبت الله هر سراجی را نوری و هر کوکبی را ظهوری و هر حقیقتی را رق منشوری و هر معینی را کتاب مسطوری بوده سراج الهی را پرتوی از جوهر توحید است و کوکب رحمانی را جلوه از اشعه تجرید حقیقت جامعه را کتاب مبین است و معانی کلیه را مظهری عظیم و لفظی شیرین پس چون بخلعت کرامت در این قمیص لطافت و هیکل عظمت مبعوث شدی یعنی آیت باهره سلطان احدیت در آفاق وجود گشتی جهدی نما که شعاع ساطع گردی و نوری لامع و سراجی وهاج شوی و کوکبی بهاج و حقیقتی جامع و هویتی طالع این شعاع و نور آثار ثبوت و رسوخ و جهد در نشر نفحات الله است ع ع

هوالله^۱ مهتر سیاوش جاننش شاد و روشن باد پروردگارا کردگارا ای یزدان من خداوند مهربان من این فارسیان یاران دیریند و دوستان راستان خاور زمین شیفته و آشفته روی توئند * ص ۷۹ * و سرگشته و گمگشته کوی تو سالهای دراز نگران روی تابان تو بودند و در آتش مهر سوزان تو پس دری بگشا و پرتویی ببخشا تا دلها آسمان گردد و جانها گلستان توئی توانا و توئی بینا ای یار نازنین چه خوش اختر بودی که گوی پیشی از بیابان پرهوشی ربودی و باهنگ آسمانی در انجمن کیهان راز نهران را با چنگ و چغانه سرودی سرور رستم و مهربان را درود برسان جانت شاد باد و خانه ات آباد و کاشانه ات روشن ع ع

^۱ مناجات مندرج در این لوح مبارک، در مجموعه مناجات های حضرت عبدالبهاء جلد ۱ صفحه ۴۳ موجود است.

هوالبهی ای قائم بخدمت روضه مقدسه این خدمت تاجی است که از آسمان بر فرق تو نهاده شد این خدمت نوریست که در جبین تو چون صبح مبین روشن گشت این خدمت صیت اکرامی است که شرق و غرب را احاطه خواهد کرد این خدمت علمی است که بر فراز آسمان بلند خواهد شد این خدمت گوهریست که در تاج ملوک ملکوت میدرخشد زیرا * ص ۸۰ *

تابوتیست که در قرآن میفرماید آیه ملکه ان تاتیکم لتابوت فیه السکینه این سکینه جسد مطهر است این سکینه روح مجسم است این سکینه هیکل منور است این سکینه قمیص نورانی جمال اطهر است طوبی لک ثم طوبی لک

عع

هوالبهی ای سید جلیل فی الحقیقه موفق بعبودیت آستان مقدسی شدید که در قطب امکان اعظم از آن تصویر نتوان نمود زیرا مشکاة نورانی مصباح رحمانی در آن مقریابد و در درّی ملکوت آسمانی را صدف پرشرف گردد سلطان آسمانی را سریر استقرار شود و شمس فلک رحمانی را برج استقلال دیگر چه خدمتی اعظم از این و چه موهبتی اکبر از این شکر کنید که خداوند مهربان شما را موفق بخدمت نمایانی نمود که رویتان در ملا اعلی بانوار افتخار متباهی گردد و نامتان در جهان یزدان تا ابدالابد باقی و برقرار ماند

عع

هوآلبهی * ص ۸۱ * ای امة الحقّ چه خوش بخت زنی بودی که در عصر جمال قدم بمهد وجود قدم نهادی و در قرن اعظم نشو و نما کردی و در ظلّ سدرهٔ عنایت پرورش یافتی و بنور هدی مهتدی شدی و ندای جمال ابهی شنیدی و اقبال بوجه نورانی آفتاب ملاً اعلی نمودی و در سایهٔ شجرهٔ میثاق درآمدی

و متشبّث بعهد نیر آفاق شدی قرین چون جناب سید مهدی گشتی و پسری چون جناب سید اسماعیل یافتی که هر دو بخدمت آستان مقدّس و مرقد منور موفق گشتند و لوای عزّت قدیمه در جهان ابد افراشتند و لوله در کشور انداختند و سمند همت بتاختند عنقریب صیثشان باین خدمت جهانگیر گردد و نامشان باین موهبت بفلک اثیر رسد پس تو شکر کن که ضجیع این شخص عزیز و صدف این درّ ثمین بی نظیری طوبی لک وهدی لک و بشری لک عع

هوآلبهی ای فائز بعرفان حضرت رحمن * ص ۸۲ * الیوم نور هدایت کبری اعظم مواهب حضرت کبریا است و مغناطیس اکرم فیوضات عالم بالا و ملکوت ابهی چه که انوار الهی از حقایق وجدان انسانی در شدت ظهور و قوّت سطوع است قطره حکم دریا یابد و ذره بعون فیض حقّ نیر هدی گردد و یختص برحمة من یشاء و الیها علیک عع

هوالبهی^۱ ای اسماعیل جلیل یمع یاران الهی باید ذبیح الهی باشند یعنی جمیع شئون خویش را فدا و قربان جمال یزدان نمایند تا بمقام فناء فی الله که قربانی کلی ربّانی است فائزگردند و آن ترک اراده و رضا و خواهش خود و عبودیت بندگان جمال ابهی روحی لاجبّائه الفدا است چه که ذات احدیتش مقدّس از عبودیت عالم بشریتست و غنی از رقیّت مادون است پس باید بعبودیت بندگانش پرداخت که عین عبودیت اوست چون شاهد اینمقام در محفل یاران جلوه نماید اتّحاد و اتّفاق و یگانگی و وحدت اصلیه چون محبوب یکتا رخ گشاید * ص ۸۳ * و عرض جمال نماید پس بگوای یاران رحمن وقت اتّحاد و اتّفاق است و زمان یگانگی و آزادگی هر یک بیکدیگر مهربان باشید و بخدمت همدیگر پردازید اول خادم شما منم و اول غلام شما من قسم بجمال قدم روحی و ذاتی و کینونتی لاجبّائه الفدا که رویم بنور خدمت دوستان حقّ روشن و مشامم بنفحات محبّت یاران معطر نهایت آمال و آرزویم اینست که بخدمت یک یک از دوستان پردازم اینست میزان و البهّاء علیکم^۲ ع

^۱ مندرج در مکاتیب عبدالبهّاء جلد ۴ صفحه ۱۴.

^۲ در منبع پیش گفته «علیکم».

هوالبهی ای طائف حول ضریح مطهر حمد خدا را که بچنین موهبت الهیه فائز شدی و بچنین نعمت غیرمتناهییه واصل در مقامی وارد شدی که مطاف ملاً اعلی است و کعبه اهل ملکوت ابهی انوار رحمن از افقش طالع و کواکب اسرار از مطلعش لائح ترابش عبیر و عنبر است و غبارش در مشام روحانیان مشک اذفر خطّه اش در جمیع کتب و صحف الهیه بالارض المقدّسه مشهود و مرز و بومش بالبقعة المبارکة * ص ۸۴ * مذکور اقلیمش وادی هوی است و قطرش بقعة البیضاء جبلش طور سینا است و تلالش مواقع تجلی ربّ السموات العلی حضرت کلیم الله را وادی ایمن است و حضرت خلیل الله را ملجأ امن و ملاذ و مأمن حضرت لوط را رکن شدید است و حضرت یعقوب را موطن مجید حضرت داود را محراب عبادتست و حضرت سلیمان را سریر ربّ هب لی ملکا لاینبغی لاحد من بعدی حضرت ذکریا را مسجد تبّتل و عبودیت است و حضرت یحیی را وادی ملکوت و صحرای پر بشارت حضرت روح الله را محل تجلیاتست و حضرت حبیب الله را سبحان الذی اسری معاهد انبیا است و مشرق انوار و آیات ربّه الکبری مطلع تقدیس است و مشکوة انوار ربّ مجید معبد لقا است و محلّ معراج سید او ادنی هر اشراق و ظهوری یا مبدئش از این ارض مبارکست و یا محلّ هجرت آن نیر مکرم و سینایش راجع باین ارض مقدّسه این دلائل واضحه و براهین * ص ۸۵ * قاطعه اگر چه چون آفتاب روشن و واضح و مبرهن است و کسی را مجال توقف و گمان و ظن نه چه که صریح الواح و زبر الهی است و نصوص و صحف و کتب ربّانی و شایع و شهیر در نزد جمیع طوائف و قبائل کره ارض لکن چون حقّ تا امری را ظاهر نفرماید هر چند مشهورتر از آفتاب است و معروف تر از ماه عالمتاب باز در تحت استار است و در خلف

پرده مخفی نه آشکار و چون پرده را حق بردارد واضح گردد و الروح و البهاء
علیک ع

هوالبهي^۱ ربّ يا قيوم الأرض والسّموات ومسخر الممكّنات والمحيط
بكل الموجودات ترى عبادك المخلصين وارقائك الموحدين كيف
اجتمعوا على كلمة وحدانيتك وثبتوا على امرك ورسخوا في طاعتك و
تعاونوا على اعلاء كلمتك وتعاضدوا في اشتها دينك وتظاهروا في اشراق
انوارك والاسفار عن وجوه اسرارك وظهور اشعتك الساطعة ومصايح
ملكوتك اللامعة * ص ۸۶ * ايرب زين محفلهم بانوار توحيدك ونور
مجمعهم بسراج تقديسك وظهر ساحتهم بفيض سحاب تزيهك وايد
اركانهم بقوتك القاهرة على كلشيئ وشدّد بنيانهم بقدرتك الباهرة على
كلشيئ واشدد ازهم وقوظهوم ويسر لهم امرهم واجعلهم معالم ذكرك و
منابع ثنائك ومشاعل حبك ومطالع^۲ برک ومهابط الهامك ومشارق
عرفانك ومشاهد آثارك انك انت الملك السلطان^۳ المقتدر القدير ع
پاك يزدانا اين جمع را شمع عالم كن واين انجمن را گلزار وگلشن
محفلش را روضه رضوان كن ومشرقش را مطلع انوار رحمن از نجات
مشكينش مشام عاكفين كوي دوست را معطر كن واز نسيم عنبرينش دلهاي
محرمان حريم مقصود را مفرح. نفوس را در ظل جناح رحمت حفظ فرما و
قلوب را در صون حمايت حضرت احديت جاي ده تايدات افق ابهايت را
ارزان كن * ص ۸۷ * وموهبت ملاء اعلايت را شايدان اگر چه كل طيور بي
پرو باليم لكن در حدائق امرت لانه و آشيانه داريم و بدرگاه احديت پناه
آورده ايم واز تو عون ومدد ميطلبيم وياري وياوري جوئيم چون بخود نگریم
خويش را از ذره کمتر واز پشه كهتر و پستتر يابيم و چون دريای بخشايش و
عطای تو را بينيم ذرات را آفتاب انور بلکه روشن تر مشاهده كنيم اي
بخشنده مهربان خطای اين بينوايان را بذيل عطا بپوش و جفاي اين
مدهوشان را تبديل فرما بجوهر وفا وعقل وهوش نفوس را همتي ديگر عطا

-
- ۱ مندرج در مکاتیب عبدالبهاء جلد ۱ صفحه ۴۱۱.
- ۲ کلمه «مطالع» در نسخه ۱۳۲ ب موجود نیست.
- ۳ کلمه «سلطان» در نسخه ۱۳۲ ب موجود نیست.

فرما و شوری دیگر در سرها افکن تا عزّت جاوید طلبند و لذائد عالم جدید
آهنگ عالم بالا کنند و افق اعلا جویند و بانجمن کبریا پویند و از ملکوت
ابهی فیض برند عالم ظلمانی نورانی شود و عرصه شیطانی ساحت رحمانی
گردد خطّه خاک فردوس برین گردد و گلخن فانی گلشن باقی شود توئی
مقتدرو * ص ۸۸ * و توانا و شنونده و بینا ع ع

هوالبهی ای زنده بذکر حقّ حیات حقیقی در این جهان ذکر یزدان و در
آن جهان جوار رحمت رحمن پس این حیات را آیات بینات کن تا آن
حیات حاضر و مهیا گردد و الا هر دو زندگانی از بنیاد برافتند و ذکر حقّ در
رتبه اولیه تبلیغ امر حقّ است و البهّاء علیک ع ع

هوالبهی ایشمع محفل حبّ آفاق امکان محاط بظلمات بی پایان است
و امرالله چون آفتاب جهانتاب ولی اعمال اهل هوی چون سحاب ظلمانی
حجاب انوار رحمانی گشته فساء ما اکتسبوا المجرمون فسوف ترونهم بیکون
وینوحون ویصرخون و الاسفا علی ما فرطنا ویقولون یا لیتنا کنا تراباً او عظاماً
بالیه او حجاراً او هباء منبّثاً و البهّاء علیک ع ع

هوالبهی ...^۱ گناه گنهکاران ببخش و خطای تبهکاران را بپوش *

ص ۸۹ * کل گنه کاریم و ستمکار ولی از آمرزش دون بیزار عفو تو شامل است و لطفت کامل بقصور و عصیان روسیاهان منگر بحضور مهرویان جنت احدیت ببخش اگر ما خواریم آنان بزرگوار خوار را بکرامت گل گلزار ببخشای اگر ما گنهکاریم آنان ابرار اینشب تار را بفیض وجدان انوار برافروز ای خداوند ابدی بنده تو مهدی از اشتیاق شدیدی که داشت پریشود و بحدائق بقا پرواز نمود و بعد از چندی فلذه^۲ کبدش غلامحسین پورش نیز بحضائر قدس شتافت ای پروردگار مهربان این دو مرغ چمنستان ایقان را در سدره فردوس آشیان بخش و از نفحات سحرگاهی ورقاء احدیت سرمست نما و بازماندگان را تسلی بخش و صبر و تحمل در فراق ده توئی مقتدر و توانا و مهرجو و مهربان ع

^۱ دو کلمه خوانده نشد.

^۲ در نسخه ۱۳۲ ب «فلز».

هوالبهی ای منجذب بنفحات قدس * ص ۹۰ * ساعت هفت از شب
است و این آواره بیداء محبت الله از کثرت تحریر دست خسته و قلم
سرشکسته بنگارش این نامه پرداخته تا بدانی که پاک جانت در این بساط
چه قدر عزیز است و ساغر دل از باده محبت چگونه لبریز چه که الحمد لله از
انوار روز رستخیز رخی چون آفتاب روشن داری و خاطری رشک گلزار و
چمن حضرت احدیت بدست عنایت تاج عرفان بر تارکت نهاده است و
سلطان یفعل ما یشاء بین ملاً انشاء سرفرازت نموده و حبت را در قلوب
آوارگان انداخته و علم موهبت بر سرت افراخته این عبد البتّه نهایت تعلق بتو
دارم و اگر در تحریر تأخیر رود محض تکثر مواضع و تراید مشاغل است و آلا
اگر خود را فراموش کنم جائز ولی احبای الهی از خاطر نروند یعنی دوستان
را بیش از خویش اندیشه نمایم و بدعایشان * ۹۱ * در روضه مبارکه پردازم
که ای حیّ توانا و بینا و شنوا اینان یاران پاک جان توئند و اسیر زلف پریشان
تو بیسر و سامانند و بی لانه و آشیان ای مهربان ملجأ و پناهی بخش و ملاذ
پرانتباهی عطا فرما که در تحت ظلّ عصمت عون و صون تو باشند و از خطا
محفوظ و مصون و محروس چه که مخطأ عظیم حارس دین مبین نشود و
معرض سهو سقیم حافظ شرع متین نگردد گمراه هادی سبیل نگردد و جائز
الخطاء مرکز هدی و مبین آیات کبری نشود ذات نایافته از هستی بخش کی
تواند که شود هستی بخش. باری ورق بنهایت رسید و راز دل نهفته ماند آن
قدر بدان که همیشه در نظر بوده و هستی والسّلام والبهاء علیک ع

هوالبهي جناب آعلی علیه بهاءالله حمد کن خدا را که در این کور
اعظم بر شاطی بحر قدم وارد و در گلشن قدس محبت الله داخل گشتی
عنايات الهیه در حق احبایش چون قلزم بیکران در موج و هیجان لکن
سواحل و شواطی امکان وسعت وصول این موج عظیم ندارد لذا این امواج
بخلیل^۱ ملکوت میرسد و در آن عالم مشهود و البهء علیک ع

^۱ احتمالاً خلیج.

هوالبهی ای یاران من و یاوران من بانگ بانگ عبودیت است و جلوه جلوه رقیّت آستان مقدّس کلّ فناء محضیم و معدوم بحت هر یک در فرائض بندگی بکوشیم و در لوازم چاکری جهد بلیغ نمائیم و خلعت عبودیت را زیبایش دوش رقیّت نمائیم مظهر تأیید حضرت احدیت گردیم و عنوان ربوبیت و القاب الوهیت مخصوص ذات مقدّس است نهایت ستایش و نیایش و محویت و فنا و عجز و نیاز در درگاه کبریا اینست موهبت کبری *
ص ۹۳ * اینست رحمت عظمی اینست جنّت مأوی اینست فردوس اعلی اینست سلطنت ارض و سماء اینست شرف باذخ اینست مقام شامخ اینست فضل عظیم اینست نور مبین هینثا للفائزین سقیّا للقائمین و عیا للظّالین حضرت شهید ابن شهید علیه بهاء الله الابهی ذکر آن یاران را در محرّرات خویش نموده و نهایت ستایش را فرموده که احبّای اقلیم چون بنیان رصین و حصن حصین ثابت بر میثاق و منجذب اشراقند و چنین سزاوار است زیرا جمال قدیم و صبح مبین و آفتاب ملکوت عظیم روحی لاحبّائه الفداء عنایت خاصّی باهالی کشور خراسان داشتند و دائماً در کمال بشاشت و متبسّمانه ذکر احبّای خراسان میفرمودند و این عنایت آثارش اینست که در میثاق الهی کلّ ثابت و راسخند قوم ظلوم جهول نقض را نفوذی در آن صفحات نشد و اهل شبهات را امیدی * ۹۴ * نماند حال بشکرانه این تأیید و توفیق و صیانت و عنایت ربّ مجید باید احبّای الهی بکمال حکمت در تحکیم دعائم امرالله و تأسیس و ترویج شریعت الله و نشر نفعات الله و اعلاء کلمة الله و ترقّی نفوس در جمیع مراتب وجود و تربیت اطفال و تعلیم فنون نافعہ بنورسیدگان و تدرّج در مدارج مدنیت و تکثیر صنائع وطنیه و ترویج تجارت و تحسین زراعت و تعمیم معارف و تعلیم نساء و تکریم ورقات و رعایت اماء الرّحمن و الفت و اتّحاد احبّاء و خدمت حکومت و صداقت

بسریر سلطنت خیرخواهی عموم و اطاعت پادشاه غیور بجان و دل بکوشید
اعلیحضرت شهریارى ایده الله على احبائه البلاد فى الحقیقه از بدو جوانی و
بدایت کامرانی در حق این طائفه نهایت صیانت را مجری و غایت حمایت
را منظور داشته‌اند تا اینکه بسریر تاجداری جلوس فرمودند و در مدت تزیین
* ص ۹۵ * سریر حکومت الحمدلله عدالت را منظور داشته‌اند لهذا باید
احباً بکمال همّت و صداقت در جمیع مراتب خدمت و جانفشانی نمایند
ای یاران حق این نصائح را بجان و دل گوش نمائید اگر چنانچه از بعضی
مأمورین جور جور و جفائی بینید این از اجبار علماء و اصرار سفها است
خودسرانه تعدی مینمایند اما دولت ابدمدت ابداً راضی نبوده و نیست و
بقدر امکان صیانت میفرماید لهذا از وقوعات حادثه محزون مباحثد و در
کمال راستی و درستی اطاعت و خدمت بدولت و اولیاء امور نمائید و در
فکر ترقی و مدنیت عموم و علویت مملکت باشید تا آنکه چون شمع در
عالم مدنی روشن گردید ملاحظه کنید که ممالک سائر در ترقیات عصر تا
چه قدر پیش آمده‌اند جمال قدم جمیع وصایا و عهود شما را بر آنچه سبب
حیات و ترقی درجاتست دلالت فرموده‌اند * ص ۹۶ * شما باید حزب ترقی
باشید تا لشکر حیوة گردید و جنود نجات شوید و همچنین از برای شما
تأییدات الهیه از هر جهت اسباب ترقی مهیا فرموده عنقریب برادرانتان از
اورپ و آمریکا بایران خواهند آمد و تأسیس صنایع بدیعه و بناء آثار مدنیت
و انواع کارخانجات و ترویج تجارت و تکثیر فلاح و تعمیم معارف خواهند
نمود همین قدر امن و امان بهمت حکومت بحد کمال برسد خواهند آمد و
خطه ایران را رشک جهان و غبطه اقلیم سائر خواهند نمود آنوقت حکومت
بی نهایت خوشنود خواهد شد و نوایای این عبد در خیرخواهی دولت و
خلوص بسریر شهریارى ظاهر خواهد گشت ای یاران الهی این دنیای فانی

لیاقت دلتنگی ندارد و شایستگی تعلق نداشته و نخواهد داشت امری در این عالم اهمّ شمرده نشود مگر ظهور فضائل و مناقب انسانی که اعظم و دیعۀ الهی است * ۹۷ * و آن جلوهٔ رحمانی عبارت از ظهور این نصائح و وصایا است و البهّاء علیکم ع ع

هوالبهی ای سَمی ذبیح الهی همنامت در میدان قربانی یا ابت افعل ما تؤمرستجدنی انشاءالله من الصّابرين فرمود و بفدیناه بذبح عظیم فائز گردید و این نبوده مگر محض ظهور سرّی از اسرار الهی و بروز رمزی از رموز جمال رحمانی تا سرّ فدا در حیز شهود ظهور و بروز نماید و ذبح عظیم که فدای ربّ جلیل است معروف و مشهود آید در آن مقام میش بفدائی در قربانگاه اسمعیل علیه السلام تقدیم شد و اما در قربانگاه عاشقان جمال ابهی سرهای سرور انست که در زیر شمشیر افتاده و سینه‌های آزادگان است که خستهٔ تیر گردیده و جگرهای والهان است که باتش حسرت سوخته است و دل‌های آشفته گانست که فروخته است چه نعمتی اعظم از آن است * ص ۹۸ * که این جسم ضعیف فدای ربّ جلیل گردد و این خون عتیق قربان دلبر بیمثل و مثل شود و البهّاء علیکم ع ع

هوالبهی ای کنیز یزدان ایزد مهربان تاج عرفان بر سر تو نهاد و تو را بر بانوهای عالم برتری بخشید صد هزار بانوهای عالم باید کنیز تو گردند که اکیلی کنیزی جمال ابهی روحی لاجبائۀ الفداء را بر سرداری و...^۱ محبت و معرفت او را دربر و البهّاء علیکم

^۱ کلمه‌ای خوانده نشد.

هوالبهی ای مه بانو بانوهای عالم اگر در آغاز چون مه تابان پرتوی دارند ولی بانجام چون مردار بی جان مکروه و منفور دل و جان گردند ولی حضرت یزدان محض بخشایش بیپایان بتو حسن و آنی عنایت فرموده که جلوه اش آسمانی و پرتوش جاودانی و روز بروز بیفزاید و بپاید و جلوه اش بیشتر گردد و پرتوش شدیدتر تا بدرجۀ رسد که در کاخ فرّخ ...^۱ برافروزد و در مینوی دلجوی ملکوت ابهی جلوه نماید * ص ۹۹ * ملاحظه کن که خدا بتو چه حسن و آنی عنایت فرموده که پیری سبب طراوت و حلاوت گردد و سال خوردگی علّت لطافت و ملاحظت شود اینست بخشایش جمال ابهی در حق اماء ع

هوالبهی ای ناطق بذکر الله در این قرن الهی که چون آفتاب در سینیاء سایر قرون اشعه اش بارق و روشن است جهدی کن که شهدی بچشی و کوششی بنما که جوششی بتوانی و موجی بزن تا اوجی بیابی و شعله برافروز تا حجبات امکان بسوزی و پری برگشا تا پروازی کنی و شمعی روشن کن تا گلشن بیارائی و قدی بفراز تا باری براوری و بمحنت و بلا بساز تا آثار رحمت و مسرت کبری بینی و البهآء علیک ع

جناب آقا علی اکبر از خدا میطلبیم که در ملکوت حق اکبر باشند و در ساحت قبول حضرت مقصود مقبول و محترم * ص ۱۰۰ * حلقه بندگی جمال قدم در گوش کنند و بر جمیع ملوک اقالیم و امم مفتخر و متباهی گردند هذا هو الفوز العظیم ع

^۱ کلمه ای خوانده نشد.

هو الأبهى سبحانه اللهم يا الهى ترانى تحت مخالب سبع كاسرة و
برائن ذئاب ضاربه و هجوم يأجوج الهوى و خروج مأجوج الضلالة اى رب
أنهم من عدوة قصوى ينسلون و فى العدو الدنيا يقتلون و ينوحون يضربون و
يكون يسطرون و يشكون أنما بنى و حزنى اشكوهما اليك يا الهى انت
ملجئى عند فزعى و ملاذى لدى جزعى و حصنى عند اضطرابى و عونى
عند اضطرارى فو عزتك قد وهن العظم متى و ذاب لحمى و اشتد كربى و
احترق قلبى و تقطعت كبدى و تسعّر لهيب فؤادى اى رب ارفعنى اليك و
ادخلنى عليك و احضرنى بين يديك و اسقنى كأس ...^١ من رحيق القضاء
فانى يا الهى ما بقى لى * ص ١٠١ * من سكون و لا صبر فى هذا البلاء
المهاجم من جميع الارحاء فان الأعداء فوقوا الى سهام البغضاء و سلّوا على
سيوف البأساء و طعنونى برماح العداوة العظمى و الذين كانوا يدعون الولاء و
يزعمون أنهم الاحباء قاموا على عبدك من بعد افول شمس جمالك
الأبهى و رشقونى بالنبال و طعنونى بالسنان و احرقوا عظامى بنار الطغيان و
انكروا عهدك و نقضوا ميثاقك و جاحدوا بسلطانك و حاربوا بعبدك و
استياسوا من عفوك و لولا الادبار و استفعدوا بالاشرار و رجمونى بظنون و
اوهام استهدروا دمى باشارة و ايهام و افتروا على بكل قول زور كالشمس فى
رابعة النهار اى رب يسرلى آمالى و ارحص لى مطلبى و منائى و هيأ لى من
امرى رشداً حتى اطير فى هواء بهاء ملكوتك و اسبح فى فضاء علاء
جبروتك و اعشش فى فروع سدره رحمانيتك و استظل فى ظل شجرة
وحدانيتك * ص ١٠٢ * و استريح فى جوارك و ارتاح فى فناء باب
احديتك أنك انت الكريم الرؤف ع

ای ناظر الی الله در این یوم عظیم و قرن کریم که جمیع اشیاء بتسبیح و تقدیس جمال ابهی مشغول و نفحات قدس از مشرق و مغرب آفاق وجود مسموم مدّعیان حبّ در القاء شبّهات ساعی و بمتشابهات مألوف اسم توحید را تلویث نموده‌اند و ردّ امر الله را باوهمام خویش بیالودند معنی توحید را جمال قدم روحی و ذاتی لاحبّائه الثّابتین فدا در لوح جناب سلمان و در رساله ایقان و سائر الواح الهیه باوضح بیان شرح و تفصیل فرموده‌اند با وجود این حضرات از کلمه توحید همان معنی را که سائر امم عتیقه که از قدم عالم حکایت مینمایند میفهمند و ادراک کنند ماشاء الله ترقّی نموده‌اند مقصود اینست که معنی توحید در زیر و الواح الهی مشهود و اما وحدانیت جمال قدم این اوضح از یوم * ص ۱۰۳ * نشور

در تصور ذات او را کنج کو تا درآید در تصوّر مثل او انا کلّ له عابدون انا کلّ له ساجدون انا کلّ له خاضعون عنت الوجوه للحی القیوم باری آن سرمست صهبای الهی باید این اذکار را بکلی فراموش نماید و بحرارتی محشور گردد که جمیع این حجات را بشعله بسوزد و در قلب آن دیار علم کلمه الله برافرازد شعله نورانی گردد و شمع رحمانی آیت باهره گردد و رایت شاهره نسیم جانبخش ریاض احدیت شود و باران نیشان جهان ربّ عزّت نجم بازغ شود و شعاع بارق شجره مثمره گردد و ریاض مزهره در هر انجمن ناطق شود و در جمعی نور لایح ای ناظر الی الله اگر بانچه گفته شد عمل فرمائی و موقّق گردی ملاحظه خواهی نمود که جنود ملکوت چنان هجوم نمایند که حیران بمانی و ابواب فلاح و نجاح را مفتوح یابی تا وقت موجود

^۱ کلمه ای خوانده نشد.

بکوش و بجوش و بخروش تا در آستان مقدس خدمت عظیمی نمائی *
ص ۱۰۴ * و البهَاء علیک و علی کلّ ثابت راسخ علی میثاق الله و ناشر
لنفتح الله المهیمن القیوم ع

هو الأبهى ای منیر نیرات بر چند قسم منقسم یکی جرمش مظلّم و تاریک ولی اقتباس نور از غیر میکنند چون قرص قمر که بذاته ظلمانی ولی اکتساب نور از آفتاب کند و قسم دیگر مضی و منیر بالذاتست چون قرص آفتاب که بذاته روشن و عالمتاب ولی جرمش غیر نور است و نورش غیر جرم ولی جرم مقتضی نور و نور ملازم جرم بقسمیکه انفکاک جز بتصور نتوان نمود مثالش ماهیت غیر وجود و وجود غیر ماهیت لکن مقتضی آن قسم ثالث از نیرات نفس نور است که جرمش عین نور است و نور عین جرم ماهیت عین وجود است و وجود عین ماهیت پس توای منیر صرف محبت الله شو و محض موهبت الله خاک ره دوستان باش و خادم آستان راستان لهذا آنچه را منظور دارید او تهیه محلّ * ص ۱۰۵ * و منزل و مأوی بجهت قاصدان حرم کبریا مقبول و اجر کم علی الله و التّحیة و الثّناء و التّکبیر و البهّاء علی الاحبّاء الذّین ثبتت اقدامهم علی میثاق الله و اشتعلوا بل احترقوا من النّار الموقّدة فی سدرة السّیناء و اشتغلوا بترویج و ایقاظ الرّقود فی امر الله ع

هوالبهی^۱ ای صرّاف نقود قلوب در بازار جوهریان خداوند در قرآن
مجید میفرماید و تری لارض هامدة فاذا انزلنا علیها الماء اهترت و ربت و
انبتت من کلّ زوج بهیج میفرماید چون نظر بکرة خاک در زمان خزان نمائی
ملاحظه کنی توده خاک سیاهی و تراب غمناکی بود نه گلی نه سنبللی نه
ریحانی نه ضیمرانی نه نسرینی نه یاسمینی نه سبزی نه خرّمی نه طراوتی نه
لطافتی دلبران بوستان را نه صباحتی نه ملاحتی چون ابر آذاری و سحاب
آذری ببارد و باران رحمت یزدان بریزد و فیض آسمانی برسد * ص ۱۰۶ *

و غمام بگیرد و چمن بخندد و دشت و صحرا زنده گردد گل و سنبل پرده
براندازد اوراد و ازهار بروید صحرا و دمن گلبن و گلشن گردد سرو ببالد قمری
بنالد بلبل زاری نماید سنبل گلعداری کند یعنی چون بنظر دقیق نظر کنی
حقائق انسانی و کینونات بشریه پیش از یوم ظهور که فضل خزان ظلمت و
احزان است خاک سیاه و تراب بی گیاه را ماند که مرده و پژمرده و افسرده
است چون یوم ظهور گردد و شعله نور برافروزد و لمعه طور چون مصباح هدی
در مشکوة کائنات بسوزد ابر رحمت یزدانی برخیزد و باران موهبت رحمن در
و گهر ریزد فیض قدیم مبذول گردد و نور مبین مشهود شود اراضی حقائق
مستعدّه مستفیض گردد بقعه مبارکه نفوس زکیه بشری خرّم شود گلهای
عرفان بروید و سنبل و ریحان ایقان * ص ۱۰۷ * برقع برافکند سلطان ورد بر
سریر سلطنت جالس شود سرو جویدار عنایت بطراوت بیمثال بخرامد و انواع
گلها و ریاحین های کمالات در حقیقت انسان آشکار گردد شقائق حقائق
جلوه نماید و نسرین یقین بشکفد ضیمران اطمینان پرده بدرد و کینونات
مقدّسه از این فیض شدید و فضل عظیم خلعت جدید پوشد و بصفت
مقدّسه رحمانیه در عرصه وجود مشهود گردد فطوبی للفائزین و بشری
للواصلین و الحمد لله ربّ العالمین

هو الأبهى اى بنده جمال ابهى اليوم سراپرده پيمان در قطب جهان بلند
و بعنان آسمان رسیده و امکان را در سایه خود گرفته و از جمیع جهات
احاطه نموده ولى بعضی نوهوسان بی تمیز در طهران و تبریز خود را از این
ظلّ ممدود محروم نموده اند و پناه بسياه چادر اهل فتور * ص ۱۰۸ *
برده اند بگوای بیفکران این سرادق عظمت را ید قدرت بلند نموده
عمودش کتاب عهد است و قماشش کتاب اقدس و طنابش جمیع الواح
الهیة کسی رخنه نتواند بلکه خود را محروم تواند کرد این چه بلاهت است و
این چه صباوت و البهآ علیک ع ع

هو الأبهى يا من استشرق من انوار الميثاق طوبى لك بما وفيت بعهدالله
و ادیت امانه الله و ارویت الظماء العطاش من سلسبیل ميثاق الله و تسنیم
حبت الله اسئل الربّ البرّ الرحیم ان یکافئک علی هذا العمل العظیم بالأجر
الجزیل فی رفیقہ الأعلى و وصيد ملکوتہ الابهی انه یؤید من یشاء و یوفق من
یشاء و یختصّ برحمة من یشاء انّ الله علی کلّ شیئ قدير الحمد لله آن یار
صادق چون کوکب بازغ و نجم بارق از افق ثبوت طالع و لائح ...^۱ و
اشکره علی ذلك ع ع

مواظبت امرالله * ص ۱۰۹ * بسیار لازم زیرا خفّاشان در گوشه و کنار در
پرواز و بصورت با ثبوت و بسیرت ناقض بجهت القای شبهات در اطراف
چون جراد منتشر گشته اند و خواهند گشت شرک محض را اسم توحید
نهاده اند و بی عصمتی عظمی را عصمت کبری نام نهاده اند چه که عهد و
ميثاق را عین خطا شمرده اند و تعیین و تخصیص محبوب آفاق را سهو و
نسیان دانسته اند تبأ لهم و تعسأ لهم ع ع

^۱ کلمه‌ای خوانده نشد.

هوآبھی ای بندۂ جمال ابھی مکاتیب شما واصل و بر مضمون اطلاع یافتیم از الطاف جمال قدم امیدواریم کہ در جمیع احوال و اوقات بنفحات تقدیس مهتز گردید و بقسمی در بین نفوس محشور شوی کہ کل آیت ثقی و مظاہر تقدیس جمال ابھی گردند در جمیع محافل و کل افراد نفوس را بعبادت و اشتغال بذکر اللہ دلالت * ص ۱۱۰ * نمائید بلکہ باین ماء طہور نفوس روز بروز بر طہارت قلوب و تقدیس ارواح بیفزایند و مظاہر تقوی گردند و بانچہ باید و شاید و سزاوار یوم میثاق است از طہارت باطن و ظاہر و تقدیس روح و قلب قیام نمایند آنچه مکاتیب خواستہ بودید مرقوم گردید یکدستہ در این پوستہ و دستہ دیگر در پوستہ آیندہ ارسال میگردد جمال افندی کاغذی بشما مرقوم نمودہ جواب ترقیم نمائید و اظہار محبت کنید دیگر آنکہ اعلاء حضرت شہریار عادل و وزراء کامل نہایت عدالت و انصاف و عنایت را در حق عموم رعایا و برایا مبدول فرمودہ و میفرمایند بنص قاطع الہی جمیع دوستان باید بحقوق مقدسہ پادشاهی قیام نمایند و یعنی در کمال صداقت و دولتخواہی بخدمت و رعیتی قیام نمایند و دعای خیر کنند چہ کہ عزت این سرور عزت * ص ۱۱۱ * کل است و راحت او راحت کل در جمیع محافل ذکر بدعاء او مشغول شوید ع

هوالبهي اي مؤمن بجمال بيزوال و موقن بظهور حضرت لايزال عليك
بهاء الله من ملكوت الجمال در حدائق قلوب دوستان ذكرت چون گل
صدبرگ خندان موجود و مشهور پس دست عجز و نیاز بدرگاه حضرت ربّ
بی انباز بگشا و مناجات و ستایش کن که ای پروردگار کردگار این مور
ضعیف را در بساط حضرت سلیمان اقلیم الهی جای دادی و این گمگشته
را بشاطی بحر احدیت دلالت فرمودی و این تشنه را از سلسبیل عنایت
سیراب کردی و این مرده را بروح حیوة ابدیه زنده فرمودی و این روی افسرده
را برافروختی و این حجبات مجلّه را بسوختی ستایش ترا شاید و پرستش مرا
باید و البهّاء عليك ع

* ص ۱۱۲ * ای یاران الهی یوم اتحاد و اتفاق است و خلوص در امر نیر آفاق وقت جانفشانی است و انقطاع از هر نام و نشانی روز استفاضه از فیوضات جمال قدم روحی لاجبائیه الفدا است و وقت استضاءه از ملکوت اسم اقدس ابهی روحی لعبتیه المقدسه الفدا ما را امید چنان بود که دوستان و یاران الهی شب و روز از شدت غلیان حبّ معانقه و مصافحه و ملاطفه و مجاذبه نمایند نه منازعه و مجادله و مباحله این چه حالت است که صد هزار مضرت است این چه فطرت است که علت این همه حزن و کدورت است اگر اختلاف در مقام این عبد است قسم باستان مقدس و آنه قسم لو تعلمون عظیم که مقامی جز عبودیت محضه صرفه خالصه از هر قصوری نداشته و ندارم هذه سجّیتی من یوم رضاعتی * ص ۱۱۳ * من ثدی رحمة الله و هذه طینتی منذ نعومة اظفاری و تربیتی فی مهد الطاف الله از فضل و جود آن سرّ وجود امیدوارم که برائحه مقدسه عبودیت آن مرقد مطهر آفاق معطر نمایم و آنچه از این قلم صادر باقی و برقرار خواهد شد جمیع نعوت و ستایش از عالم اسما و صفاتست ولی عبودیت حقیقت شاخصه مقدسه از عالم محو و اثبات امّ الکتاب است نه یمحو الله ما یشاء و یشبث و اگر اختلاف بجهت حمایت اهل فتور است از حقّ میطلبیم که چنان ثبوتی و رسوخی از احبّایش ظاهر فرماید که رافع هر فتو و قصور است و این عبد نه بقصور احدی متعرضم و نه بفتور شخصی متأثر بذیل مبارکش متشبّثم و در خدمت امرش مجاهد و بتایید ملکوت ابهائش مطمئن و در مرکز عبودیت با قدمی ثابت و راسخ قائم این موهبت کبری را بساطنت سریر افاق اسما و صفات * ص ۱۱۴ * ندهم و این گوهر درخشنده افسر بندگی را بتاج خسروی دو جهان تبدیل نمایم عنقریب ملاحظه خواهید فرمود انّ هذه العبودیه ابهی

جوهره تتلئلاء على اكليل اقبول وابهى ياقوته تشعشع على تاج سلطنته
الغيب والشهود والبهاء عليكم ع ع
ربّ اخلص وجهى لوجهك وخالصنى من عقبات هوائى ومخاطرات
رضائى لرضائك واسقنى كأس الفناء واسكرنى من صهباء الانعدام و
لاضمحلال ويحيينى ...^١ المحو والمحق وينعشنى نسيم العدم البحت و
يميتنى البقاء ويفقرنى فى الفناء ويرينى الوجود ويمنعنى عن السّجود اى
ربّ نجّنى من هذه المهالك وخالصنى من هذا الظّلام الحالک واسلک
بى فى اقوم المسالک و هو نسيانى امكانى وذهولى عن وجودى وغفلتى
عن فطرتى ورجعتى عن رغبتى فبعزّتک انّ البقاء لى سمّ نقيع و * ص ١١٥
* الفناء درياق بدیع وانّ الوجود بلائى والحیات داتى والتّعين ابتلائى و
قابليتى نارى واستعدادى نيرانى اى ربّ ارحمنى بفضلك وجودک و
الطف بى برحمتک وفضلك اى ربّ الى متى هذا الحرمان والى متى
هذا الهجران انلنى كأس الغفران واسقنى من معين الحيوان انّک انت
الرّحمن ع ع

^١ کلمه اى خوانده نشد.

هوالبهی ای بهائیان ای ربّانیان شمس حقیقت اشراق بر شرق فرمود
هزاران فدائیان در خاور بمیدان فدا شتافت و اکنون از افق ملکوت ابهی پرتو
شدیدی بر آفاق غرب انداخت از باختر نفوسی با رخی انور نمودار شد نار
موقده الهیه در هفت کشور شعله برافروخت و حجابات احتجاب را در
قطعات خمسۀ کره ارض بسوخت حال در جمیع نقاط عالم علم اسم اعظم
بلند است و در کلّ ممالک و امم صیت جمال قدم منتشر طوفان غلغله و
لوله در جمیع وجود * ص ۱۱۶ * و فریاد و ابشری و هلهله در کلّ بسیطه
بلند و مشهور پس ای بهائیان ای ربّانیان ای رحمانیان بعروه محکم عهد و
پیمان متشبّث شوید و علم مبین عرفان را منتشر سازید تا بقوت ملکوت و
سطوت جبروت و تأیید لاهوت امرحی لایموت را خدمت نمائیم و بعبودیت
آستان مقدّس قیام نمائیم ع ع

هوالبهی ای یاران روحانی من حمد جمال قدم را که بنار موقده ربانیه
مشتعلید و بخدمت عتبه مقدّسه ربانیه مشتعل سرمست باده میثاقید و مخمور
میکده ربّ لاشراق در محفل عهد پیرهن پاک و غزل خوان و کف زنان و
پاکویان شادی و طرب نمودید در بزم پیمان یکدست جام باده و یکدست
زلف یار ذوق و جذب آشکار کردید مسرور باشید و مخمور باده روحانی
مشعوف باشید و مشغوف جمال رحمانی و نافه اسرار امر جمال قدم را بر
آفاق نثار کنید و بخدمت * ص ۱۱۷ * آستان مقدّسش بکمال عبودیت و
فنا چون عبدالبهّاء قیام نمائید در این درگاه عبودیت لازم و در این آستان
پاسبانی واجب این بندگی آزادگی دو جهان است و این رقیّت بزرگی در
ایوان پس بکوشید و از این صهبا جان پرور عبودیت بنوشید و البهّاء علیکم

هوالبهی ای ناشر نفعات افق وجود چون بصبح نورانی از ملکوت ابهی منورگشت پرتو شمس حقیقت در جمیع آفاق منتشرگردید بینایان چشمشان روشن شد و خفاشان را حفره ظلمت مأوی و مسکن گشت یکی فریاد و اطربا بر آورد و دیگری نعره و الاسفا یکی از جام الهی سرمست شد و دیگری پژمرده و افسرده از عهد الست و نزل من القرآن ما هوشفاء و رحمة للمؤمنین و لایزید الظالمین الا خسارا باری تا توانی تبلیغ امرالله نما و زبان بحجت و * ص ۱۱۸ * برهان بگشا و نفوس را بجنت ابهی دلالت کن و بظل ممدود هدایت نما تا علم وفا بر اعلی قلل موهبت کبری برافرازی و مظهر عنایت عظمی گردی و البهء علیک ع ع

هوالبهی^۱ ای آیت رحمن حی قیوم چون شمس حرق حجاب غیوم فرمود از مطلع انوار دو آیات ظاهر و باهر گردید آیات تدوینیّه و آیات تکوینیّه آن در کتب و زبر و صحائف و الواح مسطورگشت و این در لوح محفوظ و رق منشور آفاق مبعوث شد آن بفصاحت و بلاغت و حقائق و معانی معجزه عظیمه بود و این بقوی و کمالات و شئون و اسما و صفات آیات باهرات گردید آن مبین اسرار شد و این مشرق انوار گردید آن ملکوت عرفان را بیارست و این قطب اکوان و حیز امکان را رشک گلستان جنان کرد سنیهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق و البهء علیک من ملکوت الغیب جبروت الطاف ربک الرحمن الرحیم ع ع

^۱ مندرج در مکاتیب عبدالبهاء جلد ۴ صفحه ۲۳.

هو الأیھی ای دوستان الهی و یاران معنوی چشم بافق ابھی بگشائید و
توجه بملاء اعلیٰ نمائید در ایکه تقدیس داخل شوید و از حدیقه توحید
اثمار تنزیه اقتطاف کنید شما آیات تکوین جمال مبینید و آثار باهره نباء
عظیم چراغهای پر نور و فروغ گردید و ستاره‌های^۱ پرشکوه افق محبت ربّ
غفور مرغان چمنستان حقیقت گردید و عندلیبان گلشن احدیت فضل و
عنایت جمال قدم روحی لاجبائنه الفداء احاطه بافاق نمود علی الخصوص
شما که نهال‌های مغرسه ید عنایتید و در جویبار احدیت کاشته شدید بنسیم
رحمت نشو و نما نموده‌اید و از ریزش سحاب جود تر و تازه گشتید و بشبنم
لطف و رحمت * ص ۱۲۰ * پرورده پس بشکرانه این الطاف ثیاب تقدیس
در بر نمائید و تاج تنزیه برفق نهید اگر باده‌نوشی خواهید از صهبای
محبت الله سرمست شوید و اگر عیش و طرب جوئید از نفحات حدائق قدس
مجلس بیارائید چنان روش و سلوک نمائید که حیرت بخش عقول گردد و
سبب انجذاب نفوس شما مظاهر آیات توحیدید و مطالع انوار ربّ مجید
این مطالع و مظاهر باید در نهایت روشنی و درخشندگی باشند جمال مبارک
سرمست کأس بلا بود نه جام صهبا ، حال ما باید وفا داشته باشیم جام بلا
جوئیم و سینه را هدف تیر جفا نمائیم ع ع

^۱ در نسخه ۱۳۲ ب «ستاره‌های».

هو الأبهی ای دوستان حضرت یزدان این کور و دور را بقرون اولی قیاس نتوان نمود چه که اعصار سابقه پرتوی از این عصر و قرون اولی آیتی از این قرن و ملاحظه در ترقی و * ص ۱۲۱ * استعلای این قرن عظیم نمائید که در جمیع شئون و مراتب ممتاز و در کلّ احوال و اطوار شمس قرون و اعصار آثارش باهر و انوارش ظاهر و قوتش قاهر و پرتوش زینت بخش مشارق و مغارب صنایعش محیر عقول بدائعش مفرّج نفوس علومش جهان افروز فنونش جان جهان و حیات جاودان امروز فیضش جهان گیر موهبتش مانند بدر منیر دریایش پر موج و امواجش فوج فوج شمعش روشن انجمنش مانند گلشن نسیمش روح بخش احبّاً و شمعش محیی ارواح و قلوب انبیاء ابرش موهبت کبری بارانش رحمت عظمی آفتابش شمس حقیقت ماهتابش نور احدیت شعاعش شعله نور و شهابش لمعه طور کشورش ملکوت ابهی شهریارش جمال ابهی بوسلطان غیبک حکم و ...^۱ هیکل عالم ده حلولی الیر جسم آدم ده عروق و ...^۱ * ص ۱۲۲ * نفوذی جاری و ساری اولان روح مثابه سن ده در حقیقت کائنات جلوه کمالات ایله مزین اولشدر شرق و غرب نور تجلی ایله منور اولشدر وادی ایمن سراسر گلشن توحید اولوب قنقی روشن ایلدی نور خدا سینای حقّ تالله قد اشرق الأنوار و ظهر الأسرار و هتکت الأستار و تموجت البحار و فاضت الانهار و اخضرت الأشجار و تفتحت الازهار و نضجت الاثمار و تزين الفردوس و تجلی الطّاوس و حلّ روح القدس و المؤمنون فی هذا القرن لفی فرح عظیم و الحمد لله ربّ العالمین عع

^۱ کلمه ای خوانده نشد.

^۱ کلمه‌ای خوانده نشد.

هوالبهی ای یاران حقیقی مظاهر قدسیه و مشارق انوار رحمانیه کشف نقاب و هتک ستر و حجاب نموده از غیب هویت و عماء احدیت تنزل بعوالم کثرت فرمودند و [از] مراتب افق اعلی و اوج ملکوت ابهی تهابط در حضيض * ص ۱۲۳ * افق ادنی و در جمیع مقامات سیر و حرکت نموده تا در افق مبین چون کوکب اعظم سپهر برین اشراق کردند و در ظهور در ورطه آلام و محن و عذاب هر وثن و شمن و شماتت هر عدو و دشمن افتادند ساعتی نیاسودند و دمی راحت نیافتند در آتش انکار و استکبار اغیار گداختند هر شامی جام بلا نوشیدند و هر صبحی زهر هلاکت چشیدند گهی اسیر زنجیر شدند و گاهی در تحت تهدید تیر و شمشیر دمی مقتول صلیب گشتند و یومی محروق نار پر لهب یکی اسیر زنجیر سجن یوسفی شد و بدراهم معدود خرید و فروش دیگری در منجنیق آتش رخ برافروخت و بنار عذاب اهل حجاب بسوخت یکی در زجاجه امکان چون شمع بگداخت و دیگری بر سردار چون علم سر برافراخت یکی خونش بسپیل شد و دیگری در دست ظالمان حقیر و ذلیل باری جمیع این * ص ۱۲۴ * محن و بلا یا و سجن و رزایا را مطالع قدسیه تاب آوردند و تحمل نمودند که نفوس در ظلّ شجره رحمانیت بپرتو شمس حقیقت در آغوش رحمت پرورش یابند و به بصیرت و بینش مؤید گردند و بنفثات الهی منجذب شوند و از انوار رفیق نامتناهی چنان روشن گردند که سرج هدایت شوند و اختران فلک معرفت افروخته نار محبت الله گردند و جانسوخته رخ دلبر یکتا سودائیان یار مهربان شوند و شیدائیان جمال رحمن شوری در قلب امکان اندازند و شوق و جذبی در قلب جهان باری ای یاران حقیقی و منجذبان جمال الهی وقت جذب و وله است و هنگام وجد و طرب صبح بشارت است که روشن است شمع آفاق است که معرض اریاح هر انجمن است نور مبین است که در مطلع

علیین است جمال قدم و اسم اعظم روحی لاجبائہ الفداء در مشهد فدا
چون علم * ص ۱۲۵ * هدی قد بر افراخت و در زنجیر مجیر هر مستجیر شد
در افق مبین بانواع بلایا سطوع فرمود و در قطب امکان بمصائب بیپایان
ظاهرگشت تا ما افسردگان برافروزیم و ما پژمردگان بنار محبت الله بسوزیم و
چشم از دو جهان بپوشیم و در آتش اشتیاق بسوزیم و بسازیم حال ای یاران
روحانی انصاف است که ساکت نشینیم و صامت گردیم و افسرده مانیم و
آزرده زیست نمائیم لا والله لیس هذا من شأن الانصاف بل و هو صرف
الاعتساف ع ع

هوالبهی^۱ ای دوستان حضرت یزدان و ای طیور فردوس ایقان و ای سراج‌های محفل امکان و ای اشجار ریاض جنت حضرت منان اگر چه بظاهر از انجمن سجن دور و لکن قسم بانوار جمال آفتاب روشن افق توحید که در کلّ احیان و ازمان در قلوب این آوارگان مذکورید و در هویت روح و جان مشتاقان * ص ۱۲۶ * مشهور و معروف آنی نمیگذرد که بافق اعلی و ملکوت ابهی بکمال تضرّع و ابتهال عجز و نیاز نمیشود که ای پروردگار آمرزگار این مرغان بی‌آشیان را در حدیقه ثبات و استقامت در شاخسار سدره منتهی پناه عنایت فرما و این ماهیان لجه توحید را در بحر اعظم عنایت غوص ده و این بی‌سامانان صحرای محبت را در کهف منبع و ملاذ رفیع حفظ و حراست منزل و مأوی احسان کن تا بعون و فضل و جودت در سماء وجود چون انجم هدایت بدرخشند و در انجمن عالم چون چراغ‌های محبت‌الله روشن و منور گردند امطار غمام رحمت باشند و اشعه آفتاب افق حقیقت گردند نعمت بازغه گردند چشمی بینا باشند و گوش‌های شنوا داری پر بار گردند و گلزاری با نفحات مشکبار امواج دریای آثار قدم شوند و نسائم گلشن اسم اعظم و مشرق انوار و مظهر الطاف ربّ مختار * ص ۱۲۷ * در ملأ مقربین محشور گردند و در زمرة مخلصین معدود و معروف از حرارت محبت‌الله چون شعله سوزان باشند و در فرقت جمال منان ابری گریان بوفای الهی رویشان روشن گردد و بعنایت حضرت یزدانی دلهاشان لاله‌زار و گلشن هریک در امرالله علم مبین گردند و در استقامت بر عهد و پیمان حصن متین ای والهان جمال یزدانی و آشفتهگان محبوب حقیقی در چنین روزی که اریاح افتتان و امتحان

^۱مندرج در منتخباتی از مکاتیب حضرت عبداله‌اء جلد ۲ ص ۷.

عالم را احاطه نموده است و زلزله اضطراب جهان را آشفته کرده است
باید انشاء الله از افق ثبوت و رسوخ بقسمی با رخی تابان و جبینی رخشان
ظاهر گردید که ظلمات تزلزل و اضطراب بکلی محو گردد و انوار یقین از
افق مبین طالع و لائح شود ع در نهایت ارتعاش دست از عارض تب با
قلم سرشکسته مرقوم شد معذورم

هوالبهی^۱ ای احبای الهی و دوستان جمال رحمانی از فیوضات مقدسه
 * ص ۱۲۸ * جمال قدم و اسم اعظم روحی و کینوتی و ذاتی و حقیقتی
 لاحبائه الفداء^۲ آنکه در این کور عظیم و ظهور ربّ قدیم چنان ارتباطی و
 اتّحادی در بین نفوس منجذبه و افتده مشتعله بنار موقده عنایت فرموده که
 جمیع یاران حکم هیکل واحد یافته و حقائق منقطعان سمت بحر واحد
 بسته چون سرج لامعه و نجوم ساطعه بنور واحد روشن و از نیر ملاء اعلی
 بشعاع واحد مستنیرند در اینصورت چگونه جدا و مفترق گردند و از یاد
 یکدیگر غفلت و فراموشی و از ذکرشان سکوت و خاموشی حاصل گردد
 پس بحقّ الیقین بدانید که در کلّ حین صدرنشین این انجمنید و سراجهای
 روشن در این بزم ذوالمننّی از یاد نرفته و فراموش نشده‌اید مکان عالم
 امکان همیشه در خواطر بوده و خواهید بود در اینمقام قرب و بُعد مکان
 عالم امکان حکمی ندارد چه که فیوضات اتّصال جهان لامکان احاطه
 مینماید از فضل بی‌پایان جمال رحمن و دریای * ص ۱۲۹ * بیکران
 موهبت حضرت یزدان امیدواریم که آن مخموران خمخانه^۳ باده عشق در
 این بزم محبّت الله چنان بشوق و طرب و انجذاب و وله آیند که ولوله در
 ارکان عالم اندازند و بنفحات قدس و جذبات انس^۴ هیکل آدم را زنده و
 مهتر نمایند و لیس ذلک علی الله بعزیز جمیع دوستان را فردا فرد بکمال
 اشتیاق بابتدع ادکار متذکریم عبدالبهاء ع

^۱ مندرج در منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۲ صفحه ۱۳۳.

^۲ در منبع پیش گفته «فدا» آمده.

^۳ کلمه «خمخانه» در نسخه ۱۳۲ ب موجود نیست.

^۴ کلمه «انس» در جلد دوم منتخباتی از مکاتیب موجود نیست.

هوالبهی یا من ثبت و نبت فی میثاق الله بانک بانک عبودیت است و عهد عهد حضرت یزدان طیور قدس از این ندا در وجد و طریند و جغدان جفا از این نوا در کرب و محن بلبلان گلشن توحید را هدیر و رقاء و صوت صریر قلم اعلیٰ خوش آید و زاغان گلخن تحدید را نعیب و نعیق و یا زفیر و شهیق پس چون جام می از باده لبریز باش که در این صبح انور چون مرغ سحر بگلبانگ الهی اهنک میثاق میثاق بسرودی و دلها برودی و سبحان ربی الابهی اواز بلند فرمودی و البهاء علیک ع ع * ص ۱۳۰ *

هوالبهی ای شمع محبت الله صبح است و پرتو میثاق از آفتاب عهد بر شرق و غرب زده جهانی روشن فرموده و نسیم جانبخش از ملکوت ابهی مشام را معطر و دماغ را معنبر مینماید سحاب جود در هیجان است و فیض شهود جان دو جهان بحر الطاف پر موج است و موج احسان رو باوج ترتیل آیات توحید است که اهنکش بملکوت تقدیس واصل و صوت تهلیلش بجبروت تجرید متواصل پس بگلبانگ الهی چون بلبل معنوی بر شاخسار روحانی فریاد کن سبوح قدوس رب الملائكة والروح رب ملکوت الغیب سلطان سریر الکبریاء الجمال الابهی ع ع

هوالبهی^۱ ای خیاط جامعه که بر اندام هیکل عالم موافق و موزون و برازنده است ساحت میثاق و تشریف عهد محبوب آفاق چه که خیاط الهی این جامه را بریده و سلطان حقیقی بخشیده حال کهنه دوزانی چند کمر همت بر بسته اند^۲ که از قماش های عتیق * ص ۱۳۱ * مندرس که تار و پودش از او هام صرف است جامعه آلوده از برای^۳ هیکل عالم دوزند و از این خلقت تقدیس رحمانی عاری و بری نمایند فبئس ما هم یفعلون این قمیص از حریر ملکوت است و دستگاهش در جهان لاهوت و صانعش سلطان جبروت و البهاء علیک ع ع

هوالبهی ای مشتعل بنار موقده در سدره ربانیه از عنایت خاصه جمال قدم اینکه در این قرن عظیم هیکل انسانی را بطراز استعداد و قابلیت عجیبی مزین فرموده است بقسمی که اطفال حکم بالغ یافته و جوانان عقل و هوش و دانائی پیران گرفته اند شخص امی ادیب دبستان عرفان گردد و مرد عامی از حقائق اسرار خبر گیرد بینوایان از موهبت عظمی نصیب برند و بیچارگان از نعمت کبری بهره گیرند فقراء برگنج روان پی برند و ضعفا بشدید القوی مؤید شوند پس تو بنده الهی بفضل آیات امیدوار باش نه بقوه و استعداد داد حق را قابلیت شرط نیست * ص ۱۳۲ * اللهم عاملنی بما انت اهله وایدنی بفضلک وجودک و کریمک العظیم ع ع

۱ مندرج در مکاتیب عبدالبهاء جلد ۶ صفحه ۱۲۳.

۲ در منبع پیش گفته «بر بسته».

۳ در منبع پیش گفته «به جهت».

آنجناب در آن صفحات باید جامع شمل دوستان الهی باشید و واسطه اشتعال قلوب و تزکیه نفوس و تقدیس حقائق انسانیه از شئون ناقصه گردید تا احباء الرحمن در انجمن عالم چون مصابیح هدی و انوار تقی بر افروزند فضل این قرن و قدر این عصر عظیمست و موهبتش عجیب و غریب صد هزاران سنین ابواب چنین بهشت برین مفتوح نشود و هزاران قرون چنین قرن حضرت بیچون میسر نگردد آثار باهره‌اش در ظاهر ظاهر حتی در نقطه تراب مشاهده نمایند تا آیات فتبارک الله احسن الخالقین را تلاوت فرمائید جهد و همتی باید و سعی و غیرتی شاید و در این میدان جولانی لازم و صید و شکاری واجب و البهآ علیک ع ع

هوالبهی^۱ ای بنده الهی خوشا بحال شما که مشام را به نفعه خوش رحمانی معطر نمودی و توجه بملکوت یزدانی * ص ۱۳۳ * کردی و در ظلّ سدره صمدانی در آمدی از کأس محبت الله سر مست گشتی و از جام موهبت الله مخمور و پر نشئه شدی شکر کن جمال قدم و اسم اعظم را که باین فوز عظیم موفق گردیدی و از خوان نعمت جلیل نصیب بردی نظر عنایت رب احدیت با تو است دیگر چه خواهی و چه آرزویی نمائی ع ع

^۱ منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۲ صفحه ۷۰.

هوالبهی^۱ ای طائف مطاف ملاً اعلی چون تأیید ملکوت جهان جان و جان را رشک خلد رضوان نماید ابواب فتوح مفتوح گردد و صدور مشروح شود و آرزوها محقق گردد و آمال میسر الحمد لله مسافت^۲ بعیده طی نمودی و بمنزل مقصود پی بردی و بکعبه وجود رسیدی و بمسجد اقصی وارد گشتی و طواف حل و حرم کبریا نمودی و مشام را از تربت طاهره معطر کردی حال بکمال ثبوت با حالت قنوت رو بدیوار الهی کن و بشارت بفضل و موهبت نامتناهی ده و ندا کن پیمانۀ پیمان بین خمخانۀ یزدان بین * ص ۱۳۴ *

ساقی رخ تابان بین سرمستی مستان بین آن ماه غزلخوان بین آن مرغ خوش الحان بین آن نوگل خندان بین آن نرگس فتان بین آن سرو خرامان بین آن رونق بستان بین آن آیت رحمان بین تا چند خمودت تا چند جمودت باری یاران حقیقی را مژده ده تأیید جمال قدم دهید که عنقریب جنود ملکوت ابهی هجوم نماید و وفود ملاً اعلی نزل نماید و اتی امرالله جلوه کند و انوار عطا بدرخشد و لیلۀ لیلا روشن گردد و کلمۀ الله العلیا رأیتش بلند شود و علم میثاق پرچمش موج برافاق زند نور احدیت بدرخشد و کوکب هدایت نور بخشد کلمۀ نفی منسوخ گردد و عقدۀ نقض منسوخ و امت نکث منسوخ فسوف ترون المتزلزلین فی خسران مبین ع ع

^۱ مندرج در مکاتیب عبدالبهاء جلد ۶ صفحه ۲۱.

^۲ در منبع پیش گفته «مسافه».

هوالبهي^۱ این یاران وطن جمال قدم الحمد لله شما از مطلع شمس حقیقتید و از مشرق آفتاب احدیت از گلستان آن گلبن الهی هستید * ص ۱۳۵ * و از بوستان آن سرو خرامان یزدانی آن گل حمرا در گلشن شما شکفت کوناله و فغان مرغان و گلبانگ بلبان ان دلبر ابهی در آن بوم و بر پرده برانداخت کوآه و این عاشقان آن بحر سلسبیل در آن اقلیم موج خیز گشت کو حرارت عطش تشنگان آن نغمه الهی در آن سرزمین بلند شد کو رقص و طرب آشفتگان آن جام سرشار در آن انجمن بدور آمد کو نعره و فریاد باده پرستان آن نفعه قدس از آن ریاض منتشر شد کو انشراح صدور یاران آن آهوی دشت الهی در آن صحرا جولان نمود کو بیهوشی از رائحه مشک جان باری ای یاران روحانی روحی لکم الفداء شما از موطن حضرت یزدانید و از شهر جانان و وقایع عظیمه در بدو امر در انجا ظاهر و عیان شد پس شما که از اصل منبت سدره منتهی هستید و از جنت^۲ شجره طوبی * ص ۱۳۶ * باید از کل بیشتر بلکه فی الحقیقه باید نفحات حق از ان صفحات بسایر جهات منتشر گردد و انوار هدایت و شوق و ذوق از آن خاور بسائر اقالیم بتابد ربّ هؤلاء من منبت سدره رحمانیتک و مغرس شجره فردانیتک ایدهم بفضلک و جودک علی اعلاء ذکرک و اشهار امرک و هدایه خلقک و الاحتراق بنار حبّک و خدمه کلمتک و کشف اسرار حکمتک و عرفان حقائق الاسرار فی آیه توحیدک و الاستقامه علی عهد ربوبیتک و میثاق اولوهیتک انک انت العزیز المقتدر المهیمن القیوم ع ع

^۱ مکاتیب عبدالبهاء جلد ۶ صفحه ۷۹.

^۲ در نسخه ۱۳۲ ب «منبت» آمده.

هوالبهی^۱ ای یزدان من این حقائق نورانیه نجوم بازعه افق هدایتند
 وجوهشان را در ملکوت احدیت روشن فرما و اشجار بوستان انجذاب و
 استقامتند بفیض و ریزش باران عنایت * ص ۱۳۷ * در هر دمی^۲ تازه و
 زنده و پر طراوت و لطافت فرما سرچ عرفانند در انجمن عالم روشن کن و
 فارسان میدان ثبوت و رسوخند بجنود ملکوت ابهی تأیید کن تشنگان بادیه
 اشتیاقند بر ساحل بحر الطاف وارد کن در هر دمی نصرتی فرما و در هر نفسی
 روحی بدم از نسیم حدیقه عنایت قلوبشان را روح و ریحان بخش و از شمیم
 ریاض موهبت مشامشان را معطر فرما توئی مقتدر و توانا توئی کریم و رحیم و
 مهربان ع ع

هوالبهی یا علی این نام بمعنی بلند و مشتق از سمو و علو است لهذا
 بهمین نام خطاب نمودم الیوم علو و سمو ثبوت و رسوخ بر عهد و میثاق
 است و علویت حقیقه تمسک بذیل حضرت کبریا قد قدر الله سرّ العلی فی
 التمسک بالعروة الوثقی چونکه حبل متین در عهد قدیم در * ص ۱۳۸ *
 نور مبین در صراط مستقیم در گلشن اسرار است گلبن ازهار است انجم
 انوار است مظهر آثار است چشمه صافی در چهره ساقی در آیت باقی در قد
 اشتدت نشئة الروحانیون من هذا الصهباء ورقصت حوریات الجنان من نغمة
 الوراق و اطرب المخلصون من هذا النعم و الايقاع و المتزلزلون لفی شر
 صقع الجفا و الثابتون متلذذون من مائدة الوفاء کمی ثابت در جلوه نور ایله
 دمساز در کمی ناقص در حفره اغماده غم و الم ایله همراز در کمی عذب
 فرات در کمی ملح اجاج در برینه شهد و شکر در برینه نهر پر اثر در و الابرار
 منه یطربون و الاشرار منه یفرون و الابرار لفی نعیم مقیم و الاشرار لفی سعیر
 عظیم و البهآ علیک ع ع

^۱ مجموعه مناجات های حضرت عبدالبهاء جلد ۱ صفحه ۱۱.

^۲ در نسخه ۱۳۲ ب «دردمی».

هوالبهی^۱ ای دوستان راستان شمس حقیقت چون از افق لامکان *
 ص ۱۳۹ * بر جهان امکان باشعه ساطعه اشراق فرمود و فیض قدیم جهان
 حادث را احاطه نمود اول تجلی و اشراق پرتو نور میثاق بود که در ظل شجره
 انیسا بر افق درخشید و آفتاب عهد چنان حرارتی مبذول داشت که حقائق و
 کینونات مقدسه و انیات مستکبره که چون بذور منثور^۲ در کمون غیوب
 مطمور بود از حیز پنهانی بعرضه شهود مشهود گردید و تخم های مستور انبات
 شد و از پرتو حرارت آن آفتاب و فیض باران رحمت بی پایان و هبوب اریاح
 لواحق رحمن نشو و نما نموده و حقیقت ان کینونات ظاهر و عیان گردید یکی
 انبته نباتا حسناً شد دیگری فجعله غناء احوی گشت یکی کشجرة طیبه
 اصلها ثابت و فرعها فی السماء گردید و دیگری اجتتت من فوق الارض ما
 لها من قرار پدیدار شد * ص ۱۴۰ * یکی چون گل شکفت و روائح طیبه
 نشر نمود و دیگری چون گیاه بدبو اهل کوه و صحرا را از رائحه دفراء زجر
 نمود یکی در کان خویش از حرارت خورشید تربیت شده لعل بدخشان
 گردید و دیگری در معدن خود پرورده شده خزف و صدف ارزان گشت پس
 ای احبای الهی بجان بکوشید که در این گلشن گل و ریحان و ضیمران و
 نرگس گلستان گردید تا بوی خوشستان و رائحه دلکشستان مشام یاران را معطر
 نماید و این رائحه معطره بوی گل ثبوت و رسوخ بر میثاق است ع

^۱ مندرج در مائده آسمانی جلد ۵ صفحه ۲۵۸.

^۲ در منبع پیش گفته «منشور».

هوالبهي اي بنده الهي اگر چه صدهزار نغمه و آهنگ در زوایای حنجر
این دل‌تنگ مضمرولی یک ترانه مجال نه و یک ناله فرصت نیست چه که
زاغان جفا بلبل وفا را احاطه نموده‌اند و یا چنگ تند و تیز و منقار چون *
ص ۱۴۱ * تیرآبادار در کمین این مرغ زارند و صدهزار گریه خونخوار
مهاجم بر این آهوی دشت پروردگار و این طیر ذلیل را جرمی جز هدیر و
حنین نه و این غزال صحرای عشق را ذنبی جز نافه مشکبار نه و این باز
ساعتد شهریار را گناهی جز پرواز در اوج محبت کردگار نه فاعتبروا یا اولی
الابصار ع

هوالبهی^۱ ای یاران حقیقی و مشتاقان جمال الهی چون حی قیوم
بجمع اسماء و صفات و کمالات و شئون بر ما کان و ما یکون تجلی فرمود و
مطلع امکان را بانوار نیر لامکان متجلی نمود و جوش و خروش در ذرات
کائنات افتاد نیشان رحمت فیضان نمود و پرتو آفتاب درخشید و نسیم صبا
بوزید و ندای الهی بگوشها برسید دلها بطپید و جانها برمید رخها برافروخت و
پردها بسوخت و روی یار مهربان جلوه نمود قلوب * ص ۱۴۲ * عاشقان
شعله سوزان بزد و چشم مشتاقان از سرور گریان شد گلشن توحید ترین یافت
و گلزار تجرید آراسته گشت جشن فیوضات ترتیب یافت و بزم الست آماده
شد سریر سلطنت الهیه استقرار جست و الرحمن علی العرش استوی متحقق
گشت پس اعظم تجلی جمال قدم در این بزم اتم در هیکل میثاق جلوه
فرمود و بر آفاق اشراق نمود مطرب الهی اوتار مثال و مثنائی آفاق بدست
گرفت و باهنگ پارسی نغمه و ساز نمود و بشهنای این ترانه آغاز کرد این عهد
الست است این پیمان بدست است این بازار شکست است این از
یوسف رحمانی میثاق وفاق است این پیمان طلاق است این آفات
نعاق است این از رحمت یزدانی این عهد قدیمست این این سر
قویمست این این رمز عظیم است این * ص ۱۴۳ * از طلعت ابهائی
روحی لاجبانه الفداء ع

^۱ مندرج در مکاتیب عبدالبهاء جلد ۱ صفحه ۴۱۳.

هوالبهی^۱ این احبای الهی این جهان ترابی و خاکدان فانی آشیان مرغ
خاکی است و لانه خفاش ظلمانی نه طیر الهی^۲ ملاحظه فرمائید که طيور
حدائق قدس و نسور حظائر انس در هیچ عصری در این گلخن فانی
آرمیده‌اند و یا از شاخسار آمال گلی چیدند و یا دمی راحت و آسایش و یا
آنکه مسرت جان یافتند و فسحت وجدان جستند هر صبح را از شدت بلایا
شام تاریک دیدند و هر شامی را وقت سرگردانی و بی سرو سامانی یافتند
گاهی غل و زنجیر یوسفی اختیار نمودند و گاه تلخی شمشیر چون سید
حضور بکمال سرور چشیدند دمی آتش نمرود را گلستان یافتند و گهی
صلیب و دار یهود را اوج آرزوی دل و جان نمودند وقتی نیش ستمکاران
نوش یافتند و زمانی تیر و تیغ یزیدیان را مرهم زخم دل ناتوان * ص ۱۴۴ *
باری اگر جهان بی بقا را و یا جهانیان بی وفا را قدر و بهائی بود اول این
نفوس مقدسه تمنای آسایش و زندگانی می نمودند و آرزوی خوشی و
کامرانی پس به یقین بدانید و چون نور مبین مشاهده کنید و آگاه و پربانتباه
گردید که اهل هوش و دانش بلایای سیل الهی را راحت جان و مسرت
وجدان شمرند و مشقات را صرف عنایات دانند زحمت را رحمت بینند و
نقمت را نعمت نامند ملح اجاج صدمات را عذب فرات خوانند و تنگی
زندان را فسحت ایوان یابند حرارت محبت الله با خمودت و جمودت جمع
نشود و انجذابات جمال الله با متانت و سکونت مجتمع نگردد آتش و ثلج
دست در آغوش نشوند و کره نار در تحت برف و تل خشک و خار پنهان
نگردد ای احبای خدا صدائی و ندائی و ای بندگان درگاه فغان و آهی و ای
عاشقان سوز و گدازی و * ص ۱۴۵ * ای عارفان نیاز و زاری در الواح الهی
ذکر حکمت گشته مراد سکون روحی و شئون عنصری نبوده بلکه مراد الهی
این بوده که شمع در جمع بر افروزد نه در صحرای بی نفع تا فیض الهی بر

^۱ مندرج در مکاتیب عبدالبهاء جلد ۱ صفحه ۴۴۳.

^۲ در نسخه ۱۳۲ ب «نه طیر الهی» موجود نیست.

ارض طیبه نازل گردد نه ارض جزره والا خاموشی شمع را حکمت نتوان گفت و پریشانی جمع را علامت وحدت نتوان شمرد افسردگی و مردگی حیات و زندگانی تعبیر نشود و ناتوانی و درماندگی هوشمندی و زیرکی محسوب نگردد ایدکم الله یا احبباء الله علی الاشتعال بنار محبة الله^۱ ع

هوالبهی ای دوستان رحمانی هیچ میدانید که در چه کوری مبعوث شده اید و در چه دوری موجود این کور جمال قدم است و این دور اسم اعظم قرن اشراق است و عصر نیر آفاق ربیع بدیع است و بهار حضرت حیّ قدیر ارض در حرکت و انباتست * ص ۱۴۶ * و جبال و تلال و دشت و صحرا در اهتزاز فیض محیط است و انعام عام و بسیط ابر رحمت در فیضان است و آفتاب انور متجلی و عیان بدر منیر زینت فلک اثیر است و بحر کبیر فائض بر هر نهر صغیر مواهب متتابع است و رغائب مترادف نسیم جان پرور در مرور است و شمیم معطر در سطوع در چنین موسمی اگر تر و تازه نباشیم انتظار چه فصلی کشیم و مترصد چه وقتی گردیم گنج روان در آستین سرور خسروان است دامن گیرید وقت نشو و نما است و هنگام بزم صفا جام میثاق بدست گیرید و سرمست در میدان عهد رقص نمائید دل بفیض قدیم بندید و توجه بساحت ربّ جلیل استمداد از ملکوت ابهی جوئید و استفاضه از جبروت اعلا کنید نظر بافق عزّت نمائید و طلب تأیید از مرکز رحمت عنقریب ملاحظه کنید که یاران بتاختند و در سر منزل مقصود * ص ۱۴۷ * خیمه بر افراختند و ما در سر منزل اول مانده ایم الحمد لله در آن صفحات از عدالت حکومت عادلّه ابواب امن و امان مفتوح است و صدور بمشاهده نور انصاف مشروح و البهآء علیک ع

^۱ در نسخهٔ ۱۳۲ ب «بنار محبة الله» موجود نیست.

هوالبهی ای مشتعل بنار محبت الله اگر بدانی بچه حالتی در چه
انجمنی و بچه لسان و قلم بیاد روی و خوی تو مشغولم البتّه از شدت شعف
گریبان بدری و پرده براندازی راز آشکار سازی و باعلی النداء فریاد بر آری
ای قوم بحج رفته کجائید کجائید آن قبله آفاق بعکاست شتابید شتابید
والبهاء علیک ع ع

هوالبهی یا حضرت علی قبل اکبر یوم شهادت حضرت اعلی روحی
لدمه الاطهر فدا است الیوم یومی است که آفتاب حقیقت در پس سحاب
غیاب رفت امروز روزیست که آن مه تابان افول نمود امروز روزیست که آن
تن نازنین پاک در خاک و * ص ۱۴۸ * خون غلطید امروز روزیست که آن
سینه بی کینه چون آئینه از هزار رصاص مشبک شد امروز روزیست که آن
سراج الهی از زجاج جسمانی انفکاک نمود امروز روزیست که ناله ملاً اعلی
بلند است امروز روزیست که اهل ملکوت با چشمی گریان و قلبی سوزان در
فریاد و فغانند باری از صبح تا بحال با وجود این حسرت و حرقت و کدورت
از طرفی مشغول تحریرم از طرفی مشغول باجوبه احباً چنانکه الان جناب
حاجی محمّد باقر من اهل ها حاضر علیه بهاء الله الابهی و طلب مبلغی
بجهت همدان میفرماید و در بین این کارها قرار شد که حضرت سید صدر
باید همّت فرمایند و اگر ممکن است بهمدان تشریف برند و اگر ممکن
نیست در اطراف بتبلیغ مشغول شوند تا نفحات قدس از فمشان منتشر گردد
باری مکتوب عمومی در جوف است در مجامع احباء تلاوت شود بکلّ روح
وریحان ع ع

هوالبهی^۱ * ص ۱۴۹ * ای منادی میثاق زینت عالم غیب و شهود و علویت حقائق وجود عبودیت حضرت مقصود است و بندگی آستان مقدس ربّ و دود این خلعت و تشریف زیبایش هیکل آفرینش است و این رداء موزون‌ترین رداء بر قامت اهل هوش و بینش پس باید کل متفق و متحد شویم و با منتهای آرزو از درگاه احدیت بطلبیم که این گنج بی پایان را طلسم اعظم گردیم و این درّ اصداف بحر ملاً اعلی را درج منخّم شویم اگر جولان خواهیم این میدان بسی وسیع است اگر مانده سمائیه جوئیم این نعمت بسی لذید است اگر کھف منیع خواهیم این ملاذ بسی رفیع اگر فصاحت و بلاغت جوئیم این مضمون بسی بدیع است و اگر بحر بی پایان طلبیم این قلزم بسی عمیق است اگر گلزار و گلستان خواهیم این گلشن بسی فسیح است ع ع

هوالبهی ای یاران روحانی عبدالبهاء الحمد لله صبح هدی ساطع * ص ۱۵۰ * و اشراق ملکوت ابهی لامع نفحات قدس منتشر و اعلام امر مرتفع صیت ربّ جلیل جهان‌گیر گشته و نعره یا بهاء الله الابهی بفلک اثر رسیده گل‌های ریاض احدیت شکفته گشته و دُرهای اصداف رحمانیت سفته شده حیاض مواهب طافح است و انور رغائب لائح شمس حقیقت از افق غیب در شدت اشراق و فیض موهبت از سحاب بی‌ریب در نهایت فیضان انوار ملکوت خطه امریک را روشن نموده و جهان تاریک را رشک انوار سپهر کهن کرده پس بشارت دهید که الحمد لله انوار نیر اعظم از جهان پنهان کیهان را مه تابان نموده و البهَاء علیکم یا احبَاء الله ع ع

^۱ مندرج در منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۲ صفحه ۶۵.

هو الأبهى الهى الهى هؤلاء اشتعلوا بنار الميثاق واقتبسوا من انوار العهد
المشرق على الآفاق اشد اشراق ايرب طهر حقائقهم بالماء المنهمر من
سحاب المواهب ونور وجوههم بالانوار المشرقة من مطلع الرغائب وايدهم
على خدمة الميثاق فى كل الامكان ووقفهم * ص ۱۵۱ * على خدمة
امرک يا ربى الرحمن واحفظهم فى كهف الطافک عن كل ما لا يرضى
انک انت الکریم الرحیم الوهاب ع

هو الأبهى اى اماء الرحمن در اين دم که قلم از کثرت جولان خسته و
انامل ناتوان گشته جناب ابن ابهر اين ورق پیشکش اين عبد نمود اين عبد
نيز اين تعارف را بکمال ممنونى و خوشنودى قبول نمود ولى کلک سريع
حکم اسب تازى دارد و انامل کاتب حکم سوار چون فرس بماند سوار
چکند ولى اين سوار بعون و عنایت جمال قدم بى اسب و تازيانه جولان کند
و ميدان گيرد و بصفوف عالم زند و سپاه الوف بشکند بتأيد ملکوت ابهى
صفدر است و بقوت ملأ اعلى حيدر جان پرور در جميع نقاط عالم صف
جنگ بيارايد و کشور بگشايد و ملل و امم را خاضع باب احدیت نمايد پس
اى اماء رحمن اى کنيزان يزدان * ص ۱۵۲ * چون بحر بجوشيد و چون
مرغان جنت ابهى بخروشيد هريک از شدت وجد بترانه در اين گلشن
بمحامد حضرت مقصود پردازيد پر شعله باشيد نه مخمود پر شور باشيد نه
محرزون آيات توحيد باشيد و بينات خداوند مجيد اشجار حديقه مواهب
باشيد و اثمار شجره الطاف ربّ کامل مظاهر عنایت جمال مبارک باشيد
چه که قوت روح القدس مؤيد شما است و البهاء عليك ع

هوالبهی^۱ ای یاران روحانی من شب و روز در یاد روی شما هستیم و روز و شب بذکر رخیهای دلجوی شما دمی نیاسائیم و نفسی بر نیاریم مگر آنکه عجز و نیاز کنیم و بمناجات دم‌ساز گردیم که ای یار پنهان ای مقصود دو جهان ای محبوب مهربان این بیچارگان اسیر عشق توئند و این بینویان مستجیر آستان هر شامی از فراق * ص ۱۵۳ * ناله کنند و هر صبحی از هجوم اهل نفاق فریاد و فغان بر آرند در هر دمی بغمی همدمند و در هر نفسی بظالم بدنفسی مبتلا با وجود این حمد ترا که چون آتشکده پر شعله‌اند و چون مه و مهر پر نور و پرتو افشان چون علم در امر قد بر افراخته‌اند و چون مردان در میدان تاخته‌اند چون شکوفه شکفته‌اند و چون گل خندان و شادمان پس ای مهربان این نفوس قدسیه را بتأییدات ملکوتیه موفق فرما و این جانهای پاک را مظاهر آیات لولاک کن انک انت الکریم الرؤف الرحیم ع ع

هوالبهی علیک الثناء و علیک البهآ و علیک التحیة من الجمال الابهی اشهد بانک صدقت بایات الله و توجّهت الی جمال الله و تذکرت بذکر الله و تشبّثت بميثاق الله و تحمّلت و تجمّلت و صبرت علی کلّ بلاء فی سبیل الله و ما اخذتک لومة * ص ۱۵۴ * لائم فی محبة الله و نادیت باسم الله و آویت الی کھف مغفرة الله و سعیت و فدیت بروحک و ذاتک و نفسک و جسدک و ظاهرک و باطنک فی خدمة امر الله و استغریت عن الاوطان مظلوما مقهورا معذورا و حسبت هذا من اعظم مواهب الله تالله الحق انّ القلوب تحبک و الصدور منشرحة بذکرک و النفوس مهترة بالثناء علیک رحم الله امره زار رمسک و اید الله رجلا ترحل فی جوار مرقدک و تذلل و خضع و خشع عند جدثک لله ربک و ربّ آبائک الأولین ع ع

هوالبهی^۱ ای مرتل آیات در محافل نجات جناب آقا میرزا علی اکبر الان در نهایت قوت و استقامت و وقار نشستہ اند و در کمال فصاحت و بلاغت میفرمایند کہ حضرت ابن ابهر باخوی وعده مکتوب نموده اند من نیز فی الحقیقہ خجالت کشیدم و چاره ندیدم و کلک را بدست گرفته * ص ۱۵۵ * و بنگارش پرداختم زیرا محصل آذربایجانی است و من مازندرانی یا نوری و طهرانی دیگر چگونه از دست او گیریم و اگر از چنگ او فرار کنم جناب ابن ابهر را چه کار کنم زیرا ایشان نیز ترکند و با ترکان نتوان ستیزش نمود باید آمیزش کرد ملاً میگوید جز کہ تسلیم و رضا کو چاره این ذکرها مزاح است و مجاز و اما حقیقت اینست کہ در این انجمن بسیار عزیز و در این بساط بسی محترم زیرا ترتیل آیات مینمائی و تلاوت مناجات و فی الحقیقہ تأثیرش ساری بکل جهات و البہاء علیک و علی کل ثابت علی الميثاق ع ع

هوالبهی ای سَمی اسم اعظم روحی فدا لهذا الاسم الکریم و النبء العظیم و الدرّ الیتیم جناب اخوی الحمد لله مدتیست کہ در آستان حی قدیم بذکر آن یار و ندیم مشغول و مالوف و مأنوس و میفرمایند آئی فراموش نموده ام و من * ص ۱۵۶ * شہادت میدهم کہ صادق است ای ربّ اید هؤلاء الاخوة علی خدمة الميثاق والاستشراق من انوار فیض ملکوت فی الافاق و السّقی من کأس الطافک الطافحة بمدامة العرفان بین اهل الوفاق و انصرهم بکلمتک و ارزقهم نعمتک و انزل علیهم رحمتک و اعنهم فی جمیع الشئون انک انت المقتدر القیوم ع ع

هوالبهی ای خداوند بزرگوار ما گنه کاریم و تو عفو غفور آمرزگار نظر
عنایت بگشا و پرتو موهبت ببخش این بنده میلانی را سرمست باده
رحمانی فرما و این سرگشته سودائی را در پناه ربّانی پناه بخش و در جمیع
احوال باعظم آمال موفق کن و در کلّ اوقات بجنود نجات نصرت فرما آنک
انت المقتدر الکریم المتعال ع ع

هوالبهی ای سمّی حضرت مقصود صد هزار شکر ربّ و دود را که در
یوم موعود فائزگشتی * ص ۱۵۷ * و بآنچه منتهی آمال نفوس جلیله و
ارواح طیبه بود نائل شدی و در سبیل ربّ جلیل تحمل مشقّات نمودی و
حال متمسک بميثاق ملیک اشراق هستی مطمئن بعون و صون جمال قدم
باش و مباشرت در امور کن امید از فضل بهاء دارم که بویا رویت روشن گردد
و بصفا قلبت رشک گلزار و چمن ع ع

هوالبهی ای مبتلای صدمات و بلا در سبیل خدا از ظلم و طغیان
فرعونیان در صدمات و مشقّات بی پایان افتادی و از وطن مألوف هجران
اختیار نمودی و در غربت عزلت گزیدی ولی باکی نه زیرا اسم اعظم کلّ ایام
را در غربت بکربت گذراند و در زندان در زنجیر گران بسر برد و یا در سجن
اعظم با صدمه و غم همدم بود تو که بنده و محرم او هستی باید نصیب
مقنّن * ص ۱۵۸ * و سهم مکملّ از این بلایا و محن بری تا و لکلّ نصیب
فی الکتاب محقق گردد و للارض من کأس الکرام مبرهن شود ع ع

جناب کربلائی حسین علیه بهاء الله ابھی را تکبیر برسان و بگو گرتیر
بلا آید اینک هدفش دلها و همچنین سائرین از مهاجرین که از ظلم خائنین
و ستم متمرّدین هجرت نموده اند جمیع را تکبیر ابدع ابھی ابلاغ نمائید و
تسلّی دهید قسم بجمال قدم که این بلا را در سبیل جمال ابھی بجان
خریدارم و آرزوی آن مینمایم که جمیع بلائیء احبّاً را در ره ابھی بجان و دل
حمل نمایم که وفدای کل گردم ع ع

هو الأبهی ای منجذب بنفحات الله از روزی که عزیمت آنسمت کردی
دائماً بیاد تو بودیم و در عتبه مبارکه بالنیابه زیارت کردیم و طلب تأیید و
توفیق نمودیم امید شدید دارم که در جمیع خصوص و امور موفق و مؤید *
ص ۱۵۹ * گردی لهذا امر مهمی که در عشق آباد است بشما محوّل مینمایم
که متوکلا علی الله مباشرت نمائی و قلوب ما و کلّ دوستان را خوشوقت کنی
و آن اختلاف حسابی بود که در میان حضرات سدره مبارکه الهیه و جناب
استاد علی اکبر است و چند سال است که باقی مانده آنجناب باید با کمال
همت در این قضیه بکوشند تا انشاء الله این حساب دیده شود و نتیجه
بخشد ع ع

هوالبهی ای بندهٔ ربّ ملکوت در ایندم که قلب این مشتاق مشتعل بنار محبت الله است بخیال افتادم که بذکر تو پردازم قلم گرفته و مینگارم تا بدانی که آنی از یاد یاران فراغت ندارم اگر چنانچه فتوری در تحریر سطور واقع گردد از کثرت امور است و من قلبا شب و روز بیاد و ذکر احبای الهی می گذرانم گردونهٔ که فرستادید بسیار مقبول و بجا واقع احبای الهی * ص ۱۶۰ * و این عبد فانی در ایام زیارت سوار شده بکمال راحت بروضه مبارکه میرسیم و چند مرتبه بالنیابه زیارت نمودیم و این خبر همه بشارت است طوبی لک من هذا الخطاب جناب اخوی آقا محمدحسین را تکبیر ابدع ابهی ابلاغ نمائید و بگوئید که من در هر دم که بیاد تو افتم و در روضه مبارکه باشم حین زیارت ترا بخاطر آرم و طلب مدد کنم و جناب محمد اقا رانیز تکبیر ابدع ابهی ابلاغ نمائید و بگوئید منظور نظر عنایتی و ملحوظ عین الطاف مطمئن باش جمال ابهی پشت و پناه تو و البهآء علیک امة الله ورقهٔ موقنه و والدهٔ مشهدی علی را تکبیر برسانید از لطف الهی طالبیم که در هر دم قوت اطمینان جدیدی بایشان عطا فرماید ع ع

هوالبهی^۱ ای احبای روحانی و یاران حقیقی جمال قدم انوار عزت
قدیمه بر آفاق اشراق * ص ۱۶۱ * نموده و شمس حقیقت بر شرق و غرب
از افق غیب جلوه کرده بیگانگان بیگانه پی بردند و خویش و آشنا گشته اند
ندای جمال قدم در جمیع اقطار در انتشار است و صیت اسم اعظم در کل
اطراف محیط بر آفاق فریاد یا علی الاعلی بلند است و نعره یا بهی الآبهی
متصاعد از هر هوشمند نفحات قدس جنت احدیت معطر هر مشام است و
شمیم نسیم ریاض هویت محیی ارواح و منعش اجسام جسم متابعت روح
نموده در حرکت و اهتزاز است و تن موافقت دل کرده در عجز و نیاز است
پس ای جانهای پاک که جسم امکان را روحید و طالبان راه خدا را باب
فتوح همّتی بنائید و سمندی برانید و جولانی بدهید زیرا عنقریب میدان از
دست برود و گوی موهبت ربوده شود ع ع

^۱ مندرج در منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۴ صفحه ۱۲۹.

هوالبهی^۱ ای سرگشته سودائی مدتی است که از تو خبری نیست *
ص ۱۶۲ * اثری نه جناب آقا مهدی پسر مهرپرور است و همیشه در فکر
پدر است گهی در عشق شما بلسان فصیح کاشان عزلخوانی مینماید و گهی
در فراق شما بزبان جوشقان گریه و فعان و زاری میکند گهی میگوید که پدر
چون مستمّر السفر است و در جائی مقرّ ندارد لهذا ورق محرّر نفرستد و گاهی
گوید تنبل شده و در نزد مهربان مادر مقرّ کرده باری شما هر قسم میخواهی
حساب کن زود بزود مکتوب مرقوم نما اگر بقلم و قرطاس ممتنع و محال
شده بنسیم و انفاس قاصدی روانه کن و اگر جسمانی ممکن نه روحانی
بفرست و میگوید از خدا بترس و از عزرائیل بهراس که عنقریب انفاس
منقطع گردد و بان عالم بشتابیم و یکدیگر را گیر آوریم انوقت دست در
گریبان شویم و کار بمشت و سیلی و عربده و طپانچه کشد خود میدانی ع ع
* ص ۱۶۳ *

هوالبهی ای موقن بیوم قیام در یوم ظهور نفخ صور شد و نقر ناقور گشت
موقن و مرتاب هر دو محشور شدند ولی موقن بیدار شد و هشیار گشت و از
موت و حیات خبردار گشت و از صراط مرور نمود و در جنت تقدیس داخل
شد ولی غافل از موت و حیات هر دو بی خبر و ما یشعرون ایان یبعثون ع ع

^۱ مندرج در مائده آسمانی جلد ۵ صفحه ۳۳.

هوالأبهی ای منجذب نور حقیقت مراسلات رسید و معانی بدیعه حاوی احساسات روحانیه بود روح و ریحان بخشید و فرح و سرور مبذول نمود چه که کأس عباراتش بصهباء محبت الله مترشح و لمثلک ینبغی هذا المقام البدیع و هذا الشان الجلیل توجّه الی ربّک الکریم فی ملکوتہ الخفی و قل ربّ اشرح صدری بنور معرفتک و یسرّ لی امری بموهبتک و اشدّد ازری بجنود ملکوتک * ص ۱۶۴ * و انطقنی بثنائک و اطلق لسانی فی تبلیغ امرک و اجعلنی من عبادک المخلصین بجهت ترویج امر الله و نشر نفحات میثاق مکث در هر جا و حرکت بهر جا بفرمائید محبوب ع ع

هوالأبهی ای اردشیر در بیشه میثاق چون شیرژیان باش و در مذاق اهل اشراق شیر و شکر روح پرور آفاق در سپهر پیمان اختر تابان شو و از پرتو مهر عرفان ماه درخشان شمع روشنی بر افروز و پرده جان دیده مردگان بسوز در آستان بندگی بکمال آزادگی با این عبد خواجه تاش گرد و در درگه پروردگار آمرزگار با این بنده زار هم قطار شو در نشر روح حیات همّتی و در آزادگی از آلودگی قوت و قدرتی تائید ملکوت میرسد و صبح عنایت ربّ و دود میدمد و نسیم موهبت میوزد و مژده تائید ربّ عزّت میرسد ع ع

هوالبهی * ۱۶۵ * ای ثابت عهد ای راسخ میثاق ای روی تو نورانی
ای خوی تو رحمانی ای کوی تو روحانی از رقیمة کریمه مضامین ثبوت و
رسوخ واضح و مشهود و استدعای تأیید در خدمت و تبلیغ امر شده بود
تضرع و ابتهاج بساحت حضرت ذوالجلال شد که موفق بکل آمال فرماید تا
در خیمه عهد اسرائیل چون جبرئیل مؤید بخدمت ربّ جلیل گردی و
حضرت خلیل را سلیل مجیدی شوی و سبب فرح و سرور کلیم کریم گردی
روی اسرائیلیان سفید نمائی و خوی انبیاء پیشینیان بنمائی بوی خوش
گلستان ابراهیمی منتشر سازی و گوی ربّانین قدیم را معمور کنی و البهّاء
علیک ع ع

هوالبهی ای شمع ثبوت در جمع یاران و در عبور و مرور دوستان چنان
آهنگی بنواز که مرغان خاموش را بطرب و آواز آری و طیور بیهوش را هوشیار
کنی مرده صد ساله را بنفس مسیحائی * ص ۱۶۶ * حیات بخشی و بیمار
بی درمان را بفیض روح القدس شفا بخشی کور بصیرت را بینا کنی و کر
حقیقی را شنوا نمائی طالبان را رهبر سبیل گردی و مشتاقان را دلیل جلیل
سراج هدی برافروزی و چشم از جهان و جهانیان بدوزی آیت قدیم گردی و
رایت عظیم شوی کلّ ذلک بفضل مولیک الکریم والحمد لله ربّ
العالمین و البهّاء علیک ع ع

هوالبهی^۱ ای عاشق جمال ذولجلال در مراسله این بیت مسطور غیر تسلیم و رضا کو چاره در کف شیر نر خونخواره ولی من میگویم خوش بود تسلیم و خوشترزان رضا پیش یار مهربان با وفا زیرا آنچه جوهر صفا است و روح وفا باری چون آتش عشق در هویت قلب بر افروزد و قصور و فتور و ذنوب و کروب را بکلی بسوزد در آن مقام حکومت سلطان محبت نماید * ص ۱۶۷ * و سلطنت شهیار عشق راند از فضل حق امید گشایش است و حصول آسایش ان ربی کریم کریم ع ع

هوالبهی ای شمع مشتعل انوار تقدیس از هر جهت در اشراق است و اسرار توحید مشرق بر افاق حدائق حقائق در تزئین است و شقایق دقایق زینت این بهشت برین نفحات قدس در مرور است و قلوب روحانیان معدن نور الطاف یزدان در مزید است و مواهب الهیه در جلوه شدید کأس عنایت در دورانت و سرمستان جام میثاق پر روح و ریحان نظر الطاف شامل است و لحاظ اعطاف کامل بفیض جلیل و فوز عظیم مطمئن باش و بر فضل و عنایت متوکل و البهآ علیک و علی کل ثابت علی الميثاق ع ع

^۱ مندرج در مکاتیب عبدالبهاء جلد ۸ صفحه ۱۲۵.

هوالبهی ای بنده حقّ چه نگارم آنچه تقریر و تحریر شود اسرار قلوب
تعبیر نگردد و آیات صدور تفسیر نشود از بحر * ص ۱۶۸ * قطره بیان گردد
و از خرمنی دانه آشکار شود بشارات قلوب بنفحات محبت الله چون بحر
مواج و روی یاران و وجوه چون سراج و هاج عفوگناه خواستید که شفاعت
در درگاه کبریا گردد بحر میثاق قلزم اعظم است ثابتان و راسخان چون در
این یم رحمت غوطه خورند از لوث ذنوب پاک و مقدس گردند و الله یغفر
لمن یشاء و چون ثابت و راسخ شوند صلاح و فلاح از رخ گلگون ساطع
گردد و البهء علیک ع ع

هوالبهی ای سرمستان جام الطاف یزدان دریای احسان حضرت یزدان
پر موج است و جنود ملکوت در وفود و ورود فوج فوج تایید شدید است و
بنیان پیمان از زیر حدید آسمانیان در طیرانند و روحانیان در اشتعال بی پایان
پس ای یاران با ربّانیان همدم گردید و با آسمانیان همقدم * ص ۱۶۹ * در
ترویج امر الله کوشید و در تفریح قلوب مشتاقان از جام الهی سرمست باشید و
از باده الست می پرست الحمد لله انوار توحید در سطوع است و اسرار تفرید
مکشوف و مشهود طوبی لکم یا ایها الثابتون بشری لکم یا ایها الراسخون

هوالبهی ای استاد آقا در ایندم که بیاد حضرت دوست همدمم و در کمال خضوع و خشوع بملکوت ابهی متضرع دمبدم عریضه توبدست امد امعان در مضمون شد بعجز و انکسار مشحون بود واستدعای حضور در آستان حضرت پروردگار نموده بودید بسیار سبب تأثر شد چه که نهایت احتراق از فراق بود لهذا اذن و اجازه داری که در درگاه احدیتک حاضر گردی و یکروز دو روز سه روز نه یکماه در این درگاه ملجأ و پناه جوی و در جوار رحمت پروردگار استراحت نما و البهء علیک ع ع * ص ۱۷۰ *

هوالبهی ای بندگان الهی در این ساحت مذکورید و در این انجمن معروف و بثبوت در میثاق موصوف توجه بملکوت جود نمائید و تبتل بقیوم غیب شهود و مناجات کنید که ای پروردگار مهربان ای یزدان بزرگوار صد هزار شکر ترا که بینویان را نوا بخشیدی و دردمندانرا دوا عنایت فرمودی مستمندان را دولتمند کردی و مجروحان را مرهم نهادی بیچارگان را چاره بخشیدی و آوارگان را سر و سامان عنایت نمودی توئی مهربان توئی یزدان توئی رحمن و البهء علیک ع ع

هو الأبهى ای امة الله نامہات در این مقام وارد و ملاحظہ گردید تبیل و
تضرع بود و توجہ و تذکر الیوم عظمای رجال غافل و تو آگاہ و علمای اقوام و
ملل کور و تو بینا و با انتباہ اقویا اضعف ضعفا گشتند و توانایان ناتوان شدند
* ص ۱۷۱ * و اماء رحمن مرد میدان این چه فضل است و این چه احسان
منت حی قیوم را سزا است کہ نساء را باقبال فخر رجال فرمود و اماء را بقوت
ایمان غالب بر ابطال میدان نطقی فصیح بخشید و بیانی بلیغ قلبی روشن
عطا فرمود و صدری ملهم جانی پر بشارت داد و وجدانی در نہایت لطافت
و نورانیت له الفضل و له الجود له الاحسان علی کلّ موجود امة الله زہرا و
امة الله فاطمة و امة الله راضیہ را تکبیر ابدع ابھی ابلاغ دارید و همچنین
جناب سلیل علی اکبر و جناب آقا محمد را از قبل این عبد نہایت اشتیاق
ابلاغ دارید بگوئید غم مخور محزون مباش جمال قدم روحی لاحبائہ الفدا
را از وطن و شہرها اخراج نمودند اگر من و شما را نیز اخراج نمایند ضرری
ندارد تاسی بحضرت مقصود نمودیم و از کأس بلای او چشیدیم والبهاء
علیک ع ع

هوالبهی * ص ۱۷۲ * ای امة الله ای ورقة موقنه جناب معلوم هر چند مدتی غائب و غارب بودند انشاء الله عنقریب طالع و حاضر گردند افق بیت روشن و خانه و کاشانه گلزار و گلشن گردد فی الحقیقه ستم نمودند و تعدی کرده اند و شما آنچه بگوئید و شکایت نمائید و فریاد و فغان بر ارید محقید و من آنچه ایشان را زجر نمایم اجر یابم و ایشان آنچه توبه کنند و انابه نمایند معذور و معفو نخواهند شد شما محقید و او محقوق بلکه مستحق قصاص نامحدود ولی در قاعده شرع انور اینست که مدعی و مدعی علیه هر دو چون حاضر گردند حکم صادر گردد و قصاص جاری شود جناب حاجی محاججه مینمایند که باید من و مدعی هر دو موجود با هم حاضر شویم انوقت حکم و قصاص هر دو را جاری کنید باین بهانه شما را هم میخواهد باینجا بکشد عجب نقشی است جناب حاجی این را نیز میداند چون کار بقصاص انجامد * ص ۱۷۳ * چوب و تازیانه بمیان آید آن وقت شما فوراً حق خود را حلال مینمائید و از قصاص رها یابد ولی زیارت روضه مقدسه حاصل گردد در اینصورت تو گرو بردی اگر جفت و اگر طاق آید جناب حاجی غالب و غنائم را سالب گردند پس چه باید کرد چاره جز عفو و سکوت نیست و الا من در این میان باخته ام زیرا جناب حاجی دوباره حاضر شوند و آنچه عرائض همراه دارند جواب خواهند و من نیز باید شب و روز بتحریر مشغول گردم پس شما بهتر اینست که جناب حاجی را معذور و از قصور ماضی معاف دارید انشاء الله آینده تلافی مافات مینمایند علی الخصوص در زیارت روضه مبارکه بیاد شما بودند ع ع

هوالبهی ای یاران حقیقی گویند که انسان آیت رحمن واعظم بخشایش
حضرت یزدانست این آواره گوید اگر چنین است چرا مهین است چرا حقیر
است چرا ذلیل است فرد کاملش همواره سرور مظلومانست مهانست بی سر
و سامانست سرگردانست بلکه اسیر زندانست گویند این حقیقت برهانست و
دلیل واضح نمایانست زیرا در عین اسارت تاجی از موهبت عالم انسانی بر
سر دارد و اکیلی سلطنت آسمانی برفرق چون پرتو بالا و انعکاسات صور ملأ
اعلی برزیر و جهان ادنی افکنده شود سلطنتش در جهان خاک نیز چون
عالم پاک تحقق یابد چنانکه مشاهده میشود که حضرت مسیح چون بجهان
فسیح رفت علمش بلند شد و آئینش ارجمند و هم چنین سلطان ابدی
جمال احمدی چون بجهان باقی شتافت قوت و قدرتش و سلطنتش در عالم
فانی نیز تحقق یافت و این عزت امکانیه پرتوی از سلطنت لامکانست و این
درخشندگی در افق ملک نمایشی از تجلی پرتو افشانی در جهان ملکوت *
ص ۱۷۵ * باری من سکوت نمودم تا آنجناب چه گویند و الثناء علیک

هوالبهی ای بندگان حضرت دوست صبح است و انوار فیض عنایت از ملکوت غیب جبروت ابهی متشعشع و متلامع و قلوب صافیه بتجلیات غیرمتناهی و فیوضات غیبیه فائز بشارات الهیه از جهان پنهان متتابع و نفحات تقدیس از ریاض توحید منتشر سبحان الله این فیوضات کلیه که از جمیع جهات مضمینی و محیط و شرق و غرب را روشن کرده پرتوش بر چشم کوران تأثیر نمود و بوی خوشش مشامها را معطر نکرد فیض بدیعش نفس غبی را ثمره نبخشید عطاء نفیسه شخص خسیس را فائده ندهد ای ثابتان راسخان از سرور و حبور پرواز نمائید که قدم ثابت یافتید و شجری نابت جستید روئی باهر دارید قلبی چون آفتاب روشن ساطع روحی مهتر دارید *

ص ۱۷۶ * و فتوحی بی حد و حصر متشبث بمیثاقید و متمسک بذیل عهد و پیمان و البهآء علیک ع ع

هو الأبهى يا من اناجيه فى جنح اللّيلالى وهو المناجى للنّاجى وابتهلت
اليه فى خلوات الصّحارى وهو الانيس فى وحشة الرّاجى واغبر وجهى
بتراب الدّل والأنكسار واتصرّع اليك فى عتبتك السامية وحضرت باب
رحمتك الّذى مقبل الابرار والاحرار ان تنصر عبادك هؤلاء بسرايآء مسومة
من السّمآء وجنود مجنّدة فى الملاء الاعلى ولمومة هاجمة من جبروتك
الابهى اى ربّ هؤلاء عبادك المضطهدون بين اظهرا الاعداء وارقائك
المظلومون بين يدي المستكبرين الرّؤساء الّذين تزدري عمائمهم بقبّة فرعون
المضلة الأجناب العالية البناء ايربّ احفظهم فى صون حمايتك وايدهم
بعونك وعنايتك واحرسهم فى معاقل حفظك وكلائتك انك انت
الحافظ القدير مولاي مولاي * ص ١٧٧ * هؤلاء فقراء فى فناء باب
رحمانيتك وامناء فى رحبة ساحة فردانيتك فابسط اليك أكف العجز و
الانكسار متضرعا ان تفتح عليهم ابواب العزة الابديّة السّاطعة على الاقطار
المشرقة على الأرجاء الباهرة الآثار وان تجلسهم على سرر مرفوعة وارائك
موضوعة خافقة الرّايات ساطعة الايات وان تجعلهم خيلانا فى خدود الافاق
وغررا فى جبين هيكل العظمة شديدة الاشراق ونجوما باذغة فى مطلع
الانوار وافق الميثاق واسكرهم من الكأس الدّهاق انك انت المعطى
الكريم الرّحيم ع

^١ در حاشيه، «اظفر» نكاشته شده.

هو الأبهى مولاي مولاي هؤلاء عبيدك الحافون حول عرش رحمانيتك
الناظرون الى افق فردانيتك المبتهلون الى ملكوت صمدانيتك المتدللون
على التراب خضعاً ركعاً سجداً لِعزة الوهيتك المتربون في حصن عنايتك و
بحر ربوبيتك المتوقدون بنار محبتك المعروفون بنسبتهم اليك بين بريتك
رَبِّي رَبِّي * ص ١٧٨ * انشئهم النشئة الاخرى واشرق عليهم بانوار الموهبة
الكبرى وابعثهم من مراقدهم بروحك القدس من افقك الاعلى و احيهم
بنفحات معطرة عبققت من رياض ملكوتك الابهي ونشط قلوبهم بنسمات
الاسحار الهابة من غياض جبروتك الاسمى واجعلهم معالم التوحيد و
شعائر التقديس يا انيس قلوب الاصفياء ومغيث المستجيرين في الكهف
الاوقى الالهى الالهى اشغلهم بنفحات قدسك عن كل الاشياء وهيمهم في
جمالك المتجلى في غيب العماء وتيمهم في طلعتك النوراء المشرقة
على عوالم يطلع بها الا الذين كشفت عن ابصار قلوبهم الغطاء ملاذى
ملاذى قوكل ضعيف منهم واشف كل عليل منهم واغن كل فقير منهم و
اروى الظماء واطعم الجياع من المائدة التي نزلت من السماء والبسهم خلع
التقوى ونزههم عن كل كأس الا الكأس الطافحة بصهباء موهبتك يا رب
الارباب وقدسهم عن كل لذة الا التلذذ بموائد عهدك * ص ١٧٩ * يا
رب الميثاق انك انت الوهاب ع

هوالبهی^۱ ای ورقات مهترت منجذبات در این قیامت کبری میدانی
ترتیب شد که از یک جهت حدّ بیابان نداشت و از جهتی کنارش نمایان نه
فضایش وسعت ملکوت و بدایت و نهایتش حیّز شاسع عالم لاهوت مردان و
دلیران در این میدان سپر انداختند و شیران ژیان عاجز و ناتوان گشتند شما که
ورقات شجره بودید و لو در قمیص نسوان بودید در این میدان بفضل یزدان
بتاختید و علم افراختید و گوی سبقت ربودید و نرد محبت و همت بنمودید
این نیست مگر از فضل و عنایت جمال قدم روحی لاجبّاه الفداء پس
بشکرانه این بخشایش یزدانی با هم باتحاد و یگانگی معامله نمائید در بحر
توحید مستغرق گردید و از جام تفرید سرمست شوید بانوار وحدت برافروزید و
باسرار موهبت آشکار شوید تا فی الحقیقه * ص ۱۸۰ * بصفت تقدیس
حقیقی ظاهر و باهر شوید ع ع

هوالبهی^۲ ای خدای رازدان خوش سخن تو آگاهی و گواهی که در هر
شامی و هر صبحگاهی با کمال نیاز بدرگهت نماز آم و راز آغاز کنم که ای
یزدان مهربان من ای جان من ای جانان من تو آگهی بر آشکار و پنهان من
این یاران سرمست باده پیمانند و پیمانانه بدست بزم کیهان اختران آسمان مهر
توئند و و چراغان نورافشان سپهر تو و مرغان چمنستان بهشت تو این اختران
را درخشان کن و این چراغان را رخشنده بنور بی پایان این مرغان را گلبانگ
پهلوی بیاموز و این پرندگان را پرندگی در آسمان آزادگی شب و روز بیاد
روی توئند و آشفته موی تو و شیفته خوی تو و مدهوش بوی تو و سرگشته
کوی تو سپاس ترا ستایش ترا نیایش ترا که آفرینش را پرتو بخشش اراستی
و جایگاه راستان را در * ص ۱۸۱ * جهان بالا خواستی ع ع

-
- ۱ مندرج در مکاتیب عبدالبهاء جلد ۷ صفحه ۱۳۳.
- ۲ مندرج در مجموعه مناجات‌های حضرت عبدالبهاء (لانگنهاین آلمان ۱۹۹۲)
- صفحه ۴۱۸.

هوالبهی^۱ ای مؤمنان ای موقنان ای صادقان ای عاشقان معشوق
 حقیقت که دهرها در پس پرده غیبت پنهان عرض دیدار نمود و چون یوسف
 مصر ملاحظت در کمال صباحت شهره کوی و بازار گشت عاشقان هشیار و
 خریداران بیدار در وجد و سرور آمدند و در طرب و جذب و حبور پای کویان
 کف زنان بقریان گاه عشق شتافتند و جان و سر و دل باختند و جان بجانان فدا
 نمودند و بوصلت حقیقیه رسیدند و در جلوه گاه جمال مقرر گزیدند و بفوز
 عظیم و نعیم مقیم بهره مند شدند و ارجمند گشتند اما کاذبان و مدعیان
 محروم گشتند و مغبون زیستند و بر حال خود گریستند کور مبعوث شدند کر
 محشور گشتند تا آنکه آن شمس حقیقت در پس سحاب جلال مخفی شد
 و در ملکوت غیب متواری * ص ۱۸۲ * گشت حال شما ای عاشقان
 صادق و حبیبان موافق جشن و طرب گیرید و ذوق و شمعف نمائید هر چند در
 ملک ادنی بظاهر فائز نگشتید ولی ملحوظ لحاظ عنایتید و مخصوص
 بیض هدایت مسندنشین بزم انسید و صدرنشین محفل قدس در ملکوت
 تقدیس انیس دلبر دلنشین گردید و در جبروت تنزیه جلیس یار نازنین شوید
 از مانده روحانی مرزوق شوید و از عنایات سبحانی ملحوظ اهل سرادق
 کبریا گردید و سکان عالم بالا مظاهر دنی فتدلی و کان قاب قوسین او ادنی
 شوید و مطلع لقد راه بالمنظر الاعلی گردید قدر این فضل عظیم را بدانید و
 بر شأن این فوز مبین آگاه شوید^۲ و البهَاء علیکم^۳ ع

۱ مندرج در مکاتیب عبدالبهاء جلد ۱ صفحه ۴۶۲.

۲ در منبع پیش گفته: «و شأن این نور مبین را آگاه شوید».

۳ در منبع پیش گفته «علیکم».

هوالبهی^۱ ای عبدالقادر حضرت قادر توانا چون نظری بر عبد ناتوان اندازد * ص ۱۸۳ * معدن قدرت گردد و منع قوت جنگش روئین گردد و جنگش آفت شیر عرین در ضعف اگر پشه بود در قوت باز اشهب گردد در ناتوانی اگر مور نحیف بود در توانائی پیل عظیم شود قوای ملک هستی را مقاومت نماید و انقلابات امکانی را مصادمت نماید پس تو چون در ظلّ قادر حقیقی واردی^۲ توانا باش و مطمئن و دانا که روز بروز بر قوت ایمانت افزاید و البهآء علیک ع ع

هوالبهی^۳ ای امة الله سرّ قدرت مشاهده کن که بفضل و موهبت جمال قدم زنان تاج مردانگی بر سر نهادند مردان محتجبان مقنعه زنان بر رخ انداختند آن نساء چون شیر ژیان و پیل دمان در میدان عرفان بتاختند و این رجال چون اّمّت دجال در حفرة جهل خزیدند پس تو خوشنود شو و خورسند که با وجود ضعف توانا * ص ۱۸۴ * شدی و با وجود ناتوانی توانا گشتی و بر مسند عزّت قدیمه قرار یافتی و البهآء علیک ع ع

هوالبهی ای حکیم حکمت اصل اساس نبوت و رسالت و ظهور مظاهر احدیت است چه که هیکل امکان چون شخص انسان معرض امراض بی پایان چون این هیکل مبتلا باسقام مزمنه گردد حکیم الهی ظهور کند و طیب ملکوتی مبعوث شود تا جسم امکان را از این امراض شدید شفا بخشد و صحت حقیقی الهی بجهت نفوس مقدسه میسر گردد تا هر یک با رخی چون مه تابان و قوت جبریل ملاً اعلی و موهبت جمال اعلی در ملکوت سما مبعوث گردند و البهآء علیک و علی کلّ ثابت علی العهد ع ع

۱ مندرج در منتخباتی از مکاتیب عبدالبهاء جلد ۳ صفحه ۷۲.

۲ در منبع پیش گفته «وارد».

۳ مندرج در مکاتیب عبدالبهاء جلد ۷ صفحه ۲۰۶.

هوالبهی ای طیب ای حیب چرا بجان نخروشی و بدل و تن نکوشی
وقتی از این بهتر خواهی و فرصتی از این خوشتر جوئی ابرگه‌بار ملکوت
ابهی در ریش و * ص ۱۸۵ * بحر بی پایان پروردگار در بخشش نسیم
جان بخش عنایت در مرور است و حرارت پرتو شمس حقیقت در نهایت
تابش دیگر وقتی بهتر از این بجهت تخم افشانی یابی که بمحض آنکه بذر
پاشی نابت گردد و سبز و خرم شود و خوشه کند و حصاد شود و خرمن گردد
تجربه کن و امتحان نما و ملاحظه فرما که چگونه انبات میشود ع ع

هوالبهی ای خدمت تو مقبول و ای رحمت تو مشکور نظارت صندوق
مقدسی نمودی که مشکوة سراج هیکل مقدس گردد و محل ستر جسم مظهر
شود این خدمتی بود که خاصان حق آرزو و تمنا مینمودند تو موفق شدی و
مؤید گشتی دست بشکرانه بر آرو بگو ای بخشنده این چه عنایتی بود که
ارزان فرمودی و این چه موهبتی بود که شایان نمودی سرفکنده بودم سرفراز
کردی افسرده * ص ۱۸۶ * بودم جان تازه بخشیدی گمنام بودم نامدار
فرمودی در عالم ادنی بی اسم بودم در جهان بالا مشهور نمودی بی قدر بودم
تا ابدالاباد در ملک و ملکوت سرور صاحب قدر فرمودی شکر ترا حمد ترا
فضل ترا جود ترا حمد لک فی کلّ الاحوال ع ع مندکی

هوالبهی ای بندهٔ پروردگار ملاحظه نما حکمت بالغه الهی را که تواز
مهد هندی و ما از سگان ایران و غربیان کشور سورستان چه اساس الفتی
نهاده که در این بوم و بر دور بیاد ان مشتاقان مهجور مشغول و مشغوفم و تو
در آن اقلیم بعید در شوق شدید هر چند بحسب عالم خاک بعیدیم ولی
بحکم جهان پاک قریب در یک محفلیم اگر بمسافت هزار منزلیم این
نیست مگر از حکمتهای بالغه الهیه ع ع

هوالبهی ای یعقوب حضرت * ص ۱۸۷ * یوسف کنعان الهی هر چند
بظاهر اسیر چاه شد ولی بملکوت جاودانی صعود و عروج نمود و باوج ماه
قرار یافت و دوستان خویش را چون خورشید آسمانی و ستارهٔ صبحگاهی در
افق رحمانی روشن و منیر فرمود و دشمنانش را چون حشرات خاکی در
طبقات ظلمانی مقرر داد تو که دوست او هستی نظر ببالا کن و توجه بملاء
الاعلی و تبتل بملکوت ابهی والبهاء علیک ع ع

هوالبهی ای خاک درگه کبریا رجولیت و انوئیت بجان است نه بجسم
بدل است نه بگل زیرا این دو صفت جسمانیست مجاز است و روحانیش
حقیقت چه ملاحظه میشود شخص ذکوری با هیکیلی چون پیل بمثابه مور
ذلیل حقیر و ضعیف و در پس پرده عفت و عصمت امائی در نهایت قوت و
قدرت آن ذلیل نفس وهوی و این عزیز عقل و نهی آن گنه کار و این بزرگوار
پس واضح و آشکار گشت که * ص ۱۸۸ * مردی و فرزانی بدلیست نه
بآب و گل چون چنین است بکوش تا مرد میدان عرفان گردی و کوکب
نورانی آسمان ع ع

هوآلبهی یا من انجذب من فیض ملکوت الابهی از مواهب الهیه و فیوضات رحمانیه تهباً اسباب حصول تأیید و توفیق است و تیسر وسائل ترویج حال بفضل حضرت احدیت در آن صفحات بجهت آنجناب اسباب تأیید غیبی فراهم آمده که کنز لایفنی وعزت ملاً اعلی و موهبت ملکوت ابهی است صفحات رنگون و محلات قریبه آن ارض و بوم استعداد جدید پیدا کرده و ترویج شدید ممکن چنان چه باید و شاید اگر قیام نماید چون ستاره صبحگاهی از مطلع رحمانی بدرخشد پس بکوش تا این گوی سعادت را از میدان عنایت بریائی و شب و روز حضرت احدیت را بستائی و همت در تجارت ملکوت بنمائی و ریح عظیم بیابی و فیض جلیل بجوئی * ص ۱۸۹

* و متاع گرانهای خدمات امرالله در معرض عالم بالا و بازار ملاً اعلی بر سگان ملکوت ابهی عرضه کنی و البهآ علیک ع ع

هوآلبهی ای بندگان حضرت دوست در ظلّ شجره انیسا در فردوس اعلی در بساط موهبت جمال ابهی حاضر شدید و خطاب عهد و میثاق را بجان و دل استماع گردید و جام الست را سرمست نوشیدید و بوفای عهد قیام نمودید و در سبیل پیمان جان و روان ایثار نمودید جامتان از صهبای عطا سرشار است و کامتان از حلاوت محبت الله شیرین و شکرین و ملتذذ از باده عشق خوشگوار مظاهر الطافید و مطالع عنایت ربّ کثیر الاعطاف در بحر بخشایش جمال مبارک مستغرقید و در ظلّ رحمت اسم اعظم مستریح و مستشرق بشکرانه این فضل عظیم و لطف عمیم با یکدیگر در نهایت الفت و محبت رفتار کنید * ص ۱۹۰ * و از هر خلاف و اختلاف در کنار کلّ یک بحر باشید و یک نهر و یک شخص ع ع

هوالبهی ای سلالهٔ وکیل حمد کنید که در عهد و عصر مقدس جمال
قدم در بساط وجود قدم نهادید و از ریزش سحاب رحمت و شبنم یم عنایت
حیات ابدیه یافتید و در حدیقهٔ جنت ابهی داخل شدید و در سایهٔ شجره
طوبی منزل و مأوی جستید و در پناه حضرت کبریاء در آمدید و بذیل عهد و
پیمان تشبث نمودید و در سفینهٔ نجات داخل گشتید و در کف امن و امان
محفوظ و مصون ماندید این از اعظم مواهب حضرت احدیت است و این
از اتم الطاف سلطان کشور ربوبیت پس بجان جولان نمایند و بدل از قید
آب و گل برهید و در ظل کلمهٔ توحید بخلوص و سکون و وقار و استقرار و
ثبوت و رسوخ و استمرار بخدمت پروردگار بپردازید یعنی برفتار و کردار و
گفتار و اخلاق و اطوار آیات باهرهٔ * ص ۱۹۱ * جمال قدم واسم اعظم
روحی لاجبانهٔ الفداء گردید تا این عنایت روز بروز مزداد گردد و این موهبت
آناً فاناً بیفزاید و البهآء علیکم یا سلالهٔ الوکیل ع

هوالبهی ای متوجّه بملکوت ابهی ندای جمال ابهی از ملکوت غیب
جهان پنهان پیایی بگوش اهل هوش میرسد که میفرماید میثاقی میثاقی
عهدی عهدی پیمان من پیمان من یاران من یاران من در هیچ کوری و در
هیچ دوری چنین عهد و پیمانی واقع نشده و چنین نور میثاقی ساطع نگشته
و چنین صبحی لامع نشده و چنین برهانی واضح نگردید و همچنین چنین
نقضی مسموع نگشته و چنین رفضی دیده نشده که باوجود تأیید و تأکید
عهد و پیمان سی سال در جمیع احوال والواح وزبر و صحف و بنص قاطع
و برهان لائح و اثر قلم اعلی بخط ابهی مدعیان ایمان بکلی منسوخ انکارند
و چون امت مسموخ بازیچه نمایند آن را ممنوع العمل شمرند و خود را *
ص ۱۹۲ * مقطوع الامل نمایند و کلّ را در انظار اهل عالم و جمیع ملل و
امم حقیر و ذلیل نمایند بئس مثوهم بما نقضوا الميثاق و انک انت دع
هؤلاء الصّیّان من ورائک و افتح اللّسان بثناء مولیک و ذکر الغافلین و نور
قلوب الطالبین و ادعوهم الی الصراط المستقیم و اهدهم الی المنهج
القویم و قل یا قوم هذا میثاق الله لا تتخذوه ظهیریا یا قوم هذا کتاب الله لا
تتخذوه مهجوراً یا قوم هذا بقیة الله لا تتخذوه سخریاً افّ لكل ناقض و تعساً
لکل رافض و ضلالاً لکل ناکث و خسراً لکل حاسد و وبالاً لکل متزلزل و
نکالاً لکل مترعزع و حسرةً علی کل معتد اثیم و البهآء علی اهل البهآء ع

هوالبهي ای طائف حول مطاف ملاً ابهي الحمد لله بفضل وجود مؤيد بسجود در عتبه مقدسه گشتی و جبهه بغبار آستان مقدس معبر نمودی و رخ را بنور عبودیت و سقايت در روضه مطهره منور کردی مدتی در ارض مبارکه * ص ۱۹۳ * زیست نمودی و در مرج عکا مادبه الله حاضر شدی حال با جهانی بشارت و مسرت بمدينه الله مراجعت نما و دوستان الهي را یک یک بشارت بفضل بی نهایت حضرت احدیت ده تا کل در کمال الفت و یگانگی و محبت و فرزانیگی بخدمت امرالله قیام نمایند و روز بروز بر اتحاد و اتفاق بیفزایند ع ع

محمدآباد هوالبهي ای یاران جمال ابهي روحی لكم الفداء چون باین نام شیرین آغاز نمایم کامم شکرین گردد و مذاقم پر انگبین شود بشارت الهیه چنان احاطه نماید که قلب و جان آرزوی قربانگاه فدا کند ای دوستان از آهنگ ملاً اعلی در وجد و طرب آئید و بانگ سبحان ربی الابهی بفلک اعلی رسانید انوار توحید از ملکوت غیب ساطع است و اسرار تفرید در قلوب ظاهر و لامع منادی عزت از شاهق حقیقت فریاد مینماید ای مظاهر هدایت و مطالع عنایت شمس حقیقت * ص ۱۹۴ * هر چند در غمام غیب پنهان گشت ولی فیض بلاریب مستدام و مستمر است و غیث فضل چون ماء منهمر الطاف جمال مبارک سرمدی است و عنایت اسم اعظم روحی لاجبانه الفداء ابدی فیض قدیم است و رحمت واسعه یار و ندیم توجه بجهان پنهان نمائید و استفاضه و استمداد از حضرت یزدان بخصائل ملاً اعلی مبعوث شوید و بفضائل سکان ملکوت ابهي طوبی لكم من هذا الفضل العظيم ع ع

هوالبهی ای وفاداران در عالم وجود نزد اهل سجد و فای نورساطع و شهاب لامع عالم انسانی است و اعظم فیوضات حضرت ربّانی انسان باید در جمیع مراتب بانچه باید و شاید قیام نماید تا مظهر اعطاء کلّ ذی حقّ حقّه گردد در مقام عبودیت چنان عجز صرف و فقر محض باشد هستی نیستی صرف * ص ۱۹۵ * گردد تذلل تذلل تام شود پای نه بر فرق ملک آنکه در ظلّ فقر تا به بینی ملک باقی را کنون از هر کنار و چون در این مقام استقرار یابد از شرّ استکبار و غرور نجات جوید خاضع عهد شود و خاشع میثاق گردد و در مقام اطاعت و امتثال جمیع اوامر الهی را اطاعت کند و بجان و دل انقیاد نماید بفرائض روحانی و جسمانی هر دو قیام نماید و در جمیع شئون ثابت و مستقر گردد مظهر الطاف حضرت بیچون شود و مطلع انوار ربّ حنون ای دوستان الهی از وجوب وفا و لازمه صفا اطاعت و انقیاد اوامر اعلا حضرت شهریار است زیرا الحمد لله عدالت پرور است و دادرس سرور مهر منیر اوج انصاف است و مدّل و قاهر اهل اعتساف شب و روز بدرگاه احدیت تضرع و زاری کنید و طلب * ص ۱۹۶ * تأیید نمائید که سریر تاجداری پایدار گردد و سده ملوکی مستقر و استوار اقلیم ایران کشور آسمان گردد و عرصه فارس معرض آثار باهره ربّ بيمثال و البهَاء علی اهل البهَاء ع

هو الأبهى اى نظم آفاق ايران نظم بردو قسم است افاقى و انفسى
 سياسى والهى و هر دو لازم و ملزوم نظم سياسى آفاق را روشن نمايد و نظم
 الهى دلها را گلشن کند آن ضابط و رادع اجسام است و اين حافظ و حارس
 و محيى ارواح از فضل بى منتهى اميد است که چون کوکب ناهيد بر شرق
 و غرب آن کشور مجيد بتابى و نظمی جديد بدهى اى ربّ هذا عبدک
 المنيب و مملوکک الخاضع الخاشع بباک الرحيب معتکف بالوصيد
 ينجيک فى خفيات سرّه متدلّلا لک و طالبا لمرضاتک فى هذا العصر
 المجيد * ص ۱۹۷ * اى ربّ ايدہ بتوفيقاتک الرّحمانيه وانصره فى جميع
 الشئون و احفظه عن کل معتد منون و حاسد مغبون انک انت الکریم الرّحيم
 تفعل ما تشاء كما تشاء بامرک کن فيکون ع ع

هو الأبهى اى يار مهربان پزشک آسمانى و طيب رحمانى درهاى
 شفاخانه يزدانى باز نمود و بر بيماران روحانى صلاى حضور زد و فرمود حى
 على الدرياق حى على البرء من كل داء لا يطاق حى على الورود على طيب
 الآفاق حى على الوفود على حكيم الاشراف حى على مسيح الملكوت حى
 على الاسم الاعظم الذى يحيى من يموت حى على الحيوۃ السّرمديه حى
 على النجات الابديه حى على البرء من العمى حى على الشفاء من صمم
 الهوى حى على النطق الفصيح من بعد البكم حى على الشفا العظيم من
 بعد السقم حى على البرء السّريع من السّم التّقيع حى على البقاء الأبدى
 حى على العيش السّرمدى طوبى * ص ۱۹۸ * لمن فاز بشرى لمن لاذ هذا
 هو الطّب الآلهى هذا هو العلاج الرّحمانى والدواء الرّوحانى ع ع جمادى
 الاولى ۱۳۱۶

هوالبهی ای ناطق بنصائح وعظ و پند چون از دهان یاران الهی صدور
یابد حیات قلوب شود و شفاء صدور گردد قلوب میته را جان بخشد و جانها
را حیوة جاودان مبذول نماید توجّه بملکوت تقدیس کن و در ذروه خطاب
بر آ و زبان بگشا در گهر نثار کن و مشک و عنبر ایثار نما و نافه اسرار مفتوح
کن و صدور اهل عرفان مشروح نما آفاق معطر کن اطراف منور نما تاج عزّت
سرمدیه بر سر نه و اکلیل سلطنت حقیقه بر فرق گذار والبهاء علیک ع ع

هوالبهی^۱ ای بنده صادق حق گفتند از وقایع و حوادث کونی قدری
ملول و محزون و کمی مغموم و مهموم و حال آنکه عاشقان جمال دلبر
ابهی و سرمستان پیمانه پیمان از هیچ آفتی افسرده * ص ۱۹۹ * نگردند و
از مشقتی پزمرده نشوند آتش را گلزار یابند و قعدریا را پهن دشت هموار
باری تو که در پناه حق و در ظلّ سدره عهد دیگر چه غمی خوری مطمئن
باش و مؤتمن در کمال روح و ریحان و همّت و صداقت بی پایان بخدمات
متبوع معظّم بپرداز و خیر خواه دولت و ملت باش تأیید در جمیع اوقات از
کل جهات میرسد و توفیق حاصل میگردد و دلبر آمال چهره میگشاید قسم
بجمال قدم روحی لاحبائیه الفدا اگر یاران مطلع گردند که در حیز ملکوت
چه خیری در حقشان مقدر البتّه برقص و طرب آیند و اکلیل عزّت قدیمه بر
سر بینند و از کثرت سرور پرواز کنند عنقریب ظاهر گردد که انوار الطاف
چگونه بر سر دوستان تابیده و چه بحر محیطی در قلوبشان بموج آمده انوقت
فریاد یا طوبی یا بشری برارند ع ع

^۱ مندرج در منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۱ صفحه ۲۹۹.

هو الأبهی ای بنده حقّ صبح است و آفاق امکان بپرتو خاوری روشن *
ص ۲۰۰ * و مطالع قلب و جان بشعاع شمس حقیقت ساطع و لامع چون
فجر قدم نور مبین از ذرّوه علیین چنان سطوعی فرموده که ظلمات لیل ظنون
بکلی محو و نابود گردد ولی خفاشان در نهایت سعی و شتاب و جهد و
اضطرابند تا حفره

تاریکی بدست آرند و در آن منزل و مأوی نمایند بلکه چشم کورشان
قدری راحت نماید و البهآء علیک و علی کل ثابت مستقیم ع ع

هو الأبهی یا من آمن بالله و صدق بکلماته آنچه در عرصه وجود است
عاقبت فانی و مفقود مگر مقام محمود آن مقام در قطب فلک بقا مستقر و
فیضش مستمر چه که آیت تامه و حجت بالغه ربّ و دود و ظلّ ممدود است
پس تا توانی دست بذیل آن مقام زن تا فوز عظیم یابی و فیض مبین بینی و
نصرت قریب مشاهده کنی شمع بقا بر افروزی نور هدی روشن کنی شبستان
قلب بیارائی گلشن * ص ۲۰۱ * دل تزیین دهی علم مبین بر افرازی کتاب
کریم بخوانی انّ ذلک من مواهب ربّک ع ع

هو الأبهی ای بنده الهی همّت را شب و روز بر نصرت امر حضرت
احدیت بگمار تا قدرت ربّ عزّت مشاهده نمائی و موهبت ملکوت
و حدانیت ملاحظه کنی انوار تأیید ساطع بینی و اسرار توفیق لامع یابی
انوقت فریاد براری طوبی لی و حسن مأب قدرت قدیمه چنان قوتی بنماید
که حیران گردی و چون جان خفیف شوی و بنفحات ریاض ملأ اعلی الیف
گردی و البهآء علیک ع ع

هوالبهی ای ناطق بذکر حقّ چشمی بگشا که حجابات نور را کشف
نماید و ستر عالم وجود را هتک کند چنان پرده دری نماید که انوار جمال
آفاق جلال را روشن فرماید از فضل جمال ابهی بهر امیدوی امیدوار باش
لیس علی فضله شیء بعزیز ع ع

هوالبهی * ص ۲۰۲ * ای عبد آستان حقّ عبودیت جمال ابهی
سلطنت جهان بالاست و عزّت ملأ اعلی گمان مکن مقامی در عالم امکان
ارفع از این موهبت کبری پس تا توانی در این مقام اعظم بکوش تا این
قطره روز بروز توسّع یابد و عاقبت بحری بی پایان گردد و موجش باوج ملأ
اعلی رسد و البهآء علیک ع ع

هوالبهی ای شیدای جمال الهی مدّتی است بتو چیزی ننگاشتم ولی
در عالم قلب هر دمی بیاد تو همدم بودیم شبنمی از یم ملکوت چون بمزرعه
و قلوب رسد حیوة تازه بخشد و طراوت و لطافت بی اندازه مبذول دارد
سبحان الله سبحانه رحمت چون ابر نیسان ببارند ولی از شوره زار قلوب متزلزل
ابدأ گیاهی نروئید تو سبز و خرمی و با عهد و پیمان همدم و البهآء علیک ع
ع

هو الأبهى * ص ۲۰۳ * ای جواد در عالم وجود صفت جود سلطنتی در کمال عظمت میراند و هر حقیقت مکنون را از حیز غیب بعرضه شهود رساند تو چون مظهر و مسمی باین نامی باید جودت جهانگیر گردد و بخششت صیت بفلک اثیر رساند پس بیا و زبان بشای آن یار مهربان بگشا و منادی عهد و پیماننش شو تا جودت تمام وجود را احاطه کند و بخششت آفرینش را مستغرق نماید و البهَاء علیک و علی کل ثابت علی میثاق الله العظیم ع ع

هو الأبهى یا من استبشر بظهور الميثاق قد انتصب خبَاء المجد علی اعلى قلال الآفاق و استقر سلطان الميثاق علی سریر قلوب اهل الاشراق و ارتفعت اصوات التهليل من ملكوت الربّ الجليل و نادى الملائكة البشرى یا اهل التنزیل والبراء من التأویل طوبى لكم بما ثبتم بشرى لكم بما استقمتم تالله انّ * ص ۲۰۴ * میثاق ربّ الاشراق سلطان الآفاق يحکم باذن ربّ العهد علی الشّرق والغرب تخضع له الاعناق و تخضع له الاصوات و تشخص منه الابصار طوبى لاهل القرار و الويل لمن استكبر و تولى الفرار

هوالبهی ای اماء رحمن بادهای مخالف شمع پیمان را احاطه کرده و
طیور غرور عندلیب گلشن میثاق را احاطه نموده ستمکاران دست تطاول
گشوده و جفاکاران چون غراب کین در کمین نشسته کشتی پیمان را امواج
طغیان هجوم نموده و هیکل عهد را صبیان مهد از هر جهت لسان طعن
گشوده تیرهای افترا است که از هر سو پران و لشکر اعتساف است که از هر
جهت در ظلم و عدوان کار بجائی رسیده که پیر گفتار لسان بافترا گشوده و
اوراق شبهات نشر نموده و نسبت باین عبد اقولی افترا زده که اگر نفسی ذره
* ص ۲۰۵ * شعور داشته باشد فریاد برآرد سبحانک هذا بهتان عظیم از
نفس گفتار معلوم است که این عبد بیزار از این اقوال است بیان عبدالبهاء
واضح است و نطق طیر ملاً اعلی شارح هرگز هدیر و رقاء بنعیق غراب بغضا
مشتبه نگردد و الحان طیور قدس باصوات زاغ و زغن متمائل نگردد و صفیر
باز اوج عزت بشهیق و زفیر جفان جفا مشابه نشود تهلیل و تکبیر ملاً اعلا
بهذیان عریده جویان حیز ادنی مطابق نیاید بانچه از قلم عبدالبهاء جاری
شده مراجعت نمائید و بدقت ملاحظه کنید به بینید بهیچوجه این اقوال
ادنی مشابتهتی بالحان این طیر فنا داشته و دارد لا والله این مغرور را گمان
چنانست که اگر ظلمت را نور گوید بیخردان اذعان نمایند و اگر صرف نور را
لیل دیجور نامد بیهوشان باور کنند شخص واحد را اگر دمی بالوهیت ستاید
کل * ص ۲۰۶ * قبول کنند و در نفس دیگر نسبت زندقه دهد جمیع
اعتراف کنند نفسی را اگر روزی بشیطانی و محرومی از فیض آسمانی مذمت
کند عموم هذا هو الحق المبین گویند و اگر در روز دیگر همان شخص را
بجوهر رحمانی زبان ستایش گشاید کل پذیرفته ندای هذا هو القول الصحیح
بر آرند چنانچه بمركز نقض بخط خویش نوشته و الان موجود که یکسجده
کن و خود را و عالمی را راحت نما همچین در حق مرکز نقض در مکتوب

دیگر نوشته و الان موجود که ده سال قبل از صعود من بجناب حاجی محمد حسین کاشی گفتم این شخص سرابست نه آب ابداً چیزی نیست و این قبل از نقض عهدش بود دیگر حال معلومست که چه سانست این کفتار آن پیر کفتار است از پیش حال لسان ستایش گشوده و بپرستش بر خواسته و او را کوکب لامع دانسته و سرابش را هذا بارد و شراب دانسته و شعله میثاق را لیلۀ ظلماء گفته و مه تابان پیمان را تاریکی * ص ۲۰۷ * دو جهان دانسته و حال آنکه بخطش موجود که اقرار بالوہیت کرده و بصفت ربوبیت ستایش نموده ز چه روالت بر بکم نرنی بزن که بلی بلی گفته و لکن هیکل پیمان این خطاب و کفتار او را قبول ننموده و امر نموده که بعنوان عبودیت مخاطب گردد سبحان الله این چه تلونست و این چه تردد این چه ضعفست و این چه وهن این چه حرکت سرطانیست و این چه تلون حربائی این شخص هر چند تا بحال ردأ علی مرکز الميثاق رسائلی چند نشر نموده ولی این عبد تا بحال کلمۀ در حق او ننگاشته اما چون این ایام اوراقی افتراضیه از او مطبوع باین ارض رسیده ملاحظه شد اگر سکوت شود شاید بعضی نادانان گمان صدق کنند و در افتتان شدید افتند شمائل آن بیحیا را که در فتوغرافست بدقت ملاحظه کنید که در این چشم دریده ابداء اثر حیا هست لا والله تا واضح شود تعرف المجرمون بسیماهم و ترهق وجوههم الغبرة علیها قتره * ص ۲۰۸ * الهی الهی ترانی اسیر بین یدی هؤلاء الظالمین و ذلیلاً تحت سیاط المعاندين و مظلوما تتابعت علیه السهام و ترادف علیه وقع السنان من اولی الغل و الطغیان الذین نقضوا ميثاق و انکروا عهدک و استهزؤا بوصیتک و سخروا من صفوتک و جاحدوا بایاتک و حاججوا برهانک و الحدوا کلمتک و انکروا رحمتک و بدلوا نعمتک ای ربّ نکس بقدرتک الکامله اعلامهم و اشف اسقامهم و امح ارقامهم و سکت انفاسهم و اکشف

غشاء ابصارهم و افتح ختام قلوبهم و اسماعهم و اهدهم الی صراط میثاقک
و اجعل لهم نصیباً من اشراقک انک انت المقتدر العزیز القيوم ع ع
جمادی الثانی

هوالبهی^۱ ای منجذبان جمال ابهی در هویت قلب بجور محبت یاران
پر موج و هیجان و از صهای مودت دوستان پر نشئه و سکران آنی نمیگذرد
مگر آنکه بخاطر آئید دمی نمیروود مگر آنکه یاد شوید در آستان مقدس
بکمال تضرع و ابتهاال نیاز میشود که ای قوی * ص ۲۰۹ * قدیر کل در
قبضه قدرت اسیریم تو مجیر تو دستگیر عنایتی کن موهبتی فرما ابواب فضل
بگشا و نظر الطاف افکن نسیم جان بخش بفرست دلهای مشتاق زنده کن و
دیده‌ها را روشن کن و ساحت دلها را رشک گلزار نما بشارت بارواح ده و
مسرت بجانها بخش قوت قدیمه ظاهر نما و قدرت عظیمه باهر طیور نفوس
را در هوای دیگر پرواز ده و محرمان ناسوت با اسرار ملکوت دمساز کن قدم
ثابت بخش قلب راسخ عطا فرما ما گنه کاریم تو امرزگار ما بندگانیم تو
پروردگار بیسر و سامانیم تو ملجأ و پناه بر نشر نفعات تأیید کن و بر اعداء
کلمات توفیق بخش بی سران را سروران کن بینوایان را گنج روان بخش
ناتوانان را توانائی بخش و ضعیفان را قوت آسمانی توئی پروردگار توئی
امرزگار توئی داور کردگار ای یاران این مناجات را بکمال تضرع و ابتهاال
بدرگاه ملیک ملکوت جلال بخوانید و طلب تأیید کنید امید از * ص ۲۱۰
* فضل قدیم و روح جدید رب مجید انست که مسؤل مستجاب گردد ع ع

^۱ مندرج در مجموعه مناجات‌های حضرت عبدالبهاء (لانگنهاین آلمان ۱۹۹۲)
صفحه ۲۶۸.

هو الأبهى^١ هذا مغتسل بارد وشراب الفيض الالهي التجلي الرحماني و
الروح الرباني في العالم الوجداني عبارة عن غيث الهاطل والصيب النازل و
الصوب المنهمر والسيل المنهدر^٢ من سحب الجود وغمائم الفضل
المحمود المنبعثة من البحور المرتفعة في سماء الرفد المرفود فاذا نزلت
الامطار وفاضت الغمام بالفيض المدرار على المعاهد والربى والديار
فتفجر ينابيع الانهار وتنبع العين الصافية العذبة السائغة من تسنيم و تفور^٣
ايضا اعين من الملح الاجاج و من ماء حميم و تختلف هذه المياه النابعة و
الينابيع الدافقة من حيث الطعم واللون والذوق فهذه الاختلافات انما
تصدر من المنابع الاعين والينابيع والموارد والماء الفائض عذب ظهور و
الكأس مزاجها كافور والاعين الرحمانية تنسيم وسلسيل و * ص ٢١١ *
الينابيع الاجاج ماء حميم اذا المغتسل البارد والشراب هو تجليات رحمانية
وفيوضات ربانية وانبعاثات وجدانية من الحقائق الانسانية التي من
استفاض منها براء من كل مرض شديد واستراح من كل عرض^٤ عظيم الحمد
لله رب العالمين ع ع

^١ مندرج در مكاتيب عبدالبهاء جلد ١ صفحه ٢٣٩.

^٢ در منبع پيش گفته «منحدر».

^٣ در نسخه ١٣٢ ب «تفوض».

^٤ در مكاتيب ١ «عرض».

نعمه شرریار نار موقده ربّانیه مفرّح قلوب بود و منعش روح چه که انجذابات بنفحات حکایت مینمود و از جمرات موقده در احشا خبر میداد و ذلک تأیید من الله و توفیق من عنده حمد خدا را که آنجناب در جمیع اوقات بنشر نفحات الله مشغول بوده و هستید و در خدمت امرالله بجان و دل ساعی و جاهد و انیعبد شب و روز در آستان مبارک بکمال تضرع و ابتهال مستدعی که آنجناب را یوماً فیوماً بتأیید جدیدی^۱ مؤید فرماید که نار محبّت الله در ان اطراف و اکناف شعله جدیدی زند علی الخصوص در قبائل و ایلیات حوالی * ص ۲۱۲ * و نواحی این قضیه^۲ بسیار مهم است باید بهمت آنجناب میسر گردد بلکه نفوسی از ساده‌گان بشریعه بقاء داخل شوند و بنفحات قدس منجذب اینعبد در هر ساعتی آرزو دارد که با احبّای الهی نامه نگارد ولی مشاغل نه بدرجه که بتوان وصف نمود دستی از دور بر آتش داری^۳ اما بتأییدات جمال قدم از ملکوت ابھی مطمئن و مستریح^۴ لهذا شما از احبّای الهی معذرت بخواهید که در آستان مقدس در طلب تأیید بجهت راستان تقصیر نمیشود امیدوارم که آثار باهره‌اش ظاهر شود و البهاء علیک و علی کل ثابت علی العهد و الميثاق ع ع

هوالبھی یا من تمسک بالعروة الوثقی شکرکن حی قدیم را که از کاس تسنیم نوشیدی و بصراط مستقیم هدایت یافتی و از نفحات ملکوت مشام معطر نمودی و از لثالی بحر عرفان بکف آوردی همیشه در خاطر بوده و هستید از حقّ تأیید آنجناب را میطلبم مدتیست از شما خبری نرسیده است البتّه خبر خویش را مرقوم * ص ۲۱۳ * نمائید اهل خانه و صبیبه را تکبیر ابداع ابھی ابلاغ دارید ع ع

۱ همانجا «بتأییدی جدید».

۲ همانجا «قصیه».

۳ همانجا «دارید».

۴ همانجا «مستریحیم».

هوالبهی ای مستبشر بشارات الله نسیم لطیفی چون بر جسم ضعیفی
مرور نماید نشاط و انبساط یابد و حیات و انتعاش جوید پس ملاحظه فرما که
نفحات ملکوت ابهی چون بر ساحت قلوب احباً مرور نماید چه نماید شبهه
نیست که جان بخشد و حیات طیبه مبدول دارد وجد و طرب آرد شوق و وله
افزاید پس هر نفسی را ایوم مستبشر بینی بدان [از] نفحة الهی چون گل
شکفته است و هر نفسی را افسرده و مخمود یابی بدان از سموم غفلت
پژمرده است و البهآء علیک ع ع

هوالبهی ای جان پاک پاکی و آزادگی در انقطاع از ماسوی الله است و
تشبث بعهد و میثاق الله چه که عهد الهی بمثابه آب چشمه صافی هذا بارد
و شراب مغتسل ایوبی است که چون در آن نفسی غوطه خورد از جمیع
امراض و اعراض پاک و * ص ۲۱۴ * مطهر گردد و بصحت کامله بهره ور
شود رخ چون گل بشکفد و دل گوهر کان بدخشان گردد و جان همدم جبریل
شود و سینه سینا گردد و ساحت وجدان گلشن باغ عنایت شود طوبی للفائزین
بشری للمخلصین من هذا العهد المحکم العظیم ع ع

هوالبهی ای متمسک بعروة وثقی جمیع ملاً اعلا از ملکوت ابهی
نگراند و از جبروت اسمی ناظر بممالک ادنی چون نفسی را ثابت بر میثاق
بینند هلهله برارند و طوبی گویان بشارت دهند و تمجید فرمایند که ای روی
تو روشن و جان تو گلشن و شمع تو پر نور و صدر تو مشروح چه که مؤید
بجنود این ملکوت تقدیسی و موفق بعنایت این حضرت تنزیه و توحیدی
عنقریب چون باین رفرف اعلی پرواز نمائی و در ساحت کبریا حاضر گردی
عنایات جمال کبریا را مشاهده نمائی هنا لک ینطق لسانک انّ هذا هو
الفوز العظیم ع ع * ص ۲۱۵ *

هوالبهي اي متضرع الى الله نفوسى كه در تحت ميثاق نير اعظم افاق داخل و بعروة الوثقاي عهد متمسك و بر امر الهى ثابت و راسخ حكم نجوم هدى دارند و سطوت رجوم از ملاً اعلا اعلام هدايتند و انوار عنایت امواج بحر عرفانند و افواج مهاجم بر نفس و هوى اعین جاريه اند و انهر ساريه سبب راحت و اسایشند و ساعى در خير و صلاح جهان آفرينش مظاهر رحمتند و مطالع انوار موهبت سحاب فضل و جودند و نسيم رياض عنایت ربّ و دود انجمن عالم را شمع روشنند و گلشن وجود را گل معطر چمنستان شهود با جميع ملل عالم بکمال روح و ريحان روش و سلوک نمايند و بموجب نصوص قاطعة الهیه صادقند و مطيع و منقاد حکومت هر مملکت و وطن خویش خير خواه پادشاهند و نیک خواه سرير تاجدارى شهریار رعیت پناه و در کل * ص ۲۱۶ * احوال توکل بحق نمايند و تشبّث بعروة صبر و نظر بملکوت دارند و توجه بسطان جبروت از هر قیدی آزادند و از هر فکری در کنار اطاعت حکومت را بامر الهی کنند و انقياد بسرير سلطنت را بحسب نصوص کتاب آسمانى لهذا بر نوایای خيريه ثابتند و بر خدمات لازمه با قدمی راسخ نظر را مقید نمائيد و بمنظر اوامر الهی نظر نمائيد ای هوشيار حضرت پروردگار عالميان نظم ممالک و امنیت مسالک را بهمت حکومت و سطوت سلطنت گماشت و راحت رعایا و نعمت برایا را منوط بنفوذ و اقتدار ملوک عالم فرمود و اگر در اين قوه عظمی که حافظ حیات و سعادت و راحت و آسایش جهان آفرينش است فتوری حاصل گردد سعادت حيوۀ عالم انسانی مختل گردد و هزله و رذله و خذله و اوپاش مسلط و مستولی گردند و بکلی راحت عالم مبدل بزحمت و مشقت و خوف و هراس گردد پس رعیت هر قدر * ص ۲۱۷ * اطاعت حکومت بیشتر نمايد و مقام سرير سلطنت را محترم تر دارد فى الحقیقه محافظۀ خویش نموده و احترام و

رعایت خود نگه داشته و عزت عموم ملت منظور داشته با وجود وضوح اینمطلب مثل آفتاب جمعی کوران و کران نادانان در ایران پیدا شده‌اند و بمزخرفی چند از اقوال سخیفه و اراجیف کذب بنیاد آسایش و راحت را اراده نموده‌اند که بر اندازند و مردم را بر ضد حکومت و بدخواهی دولت دلالت واغوا می‌نمایند مطموری جویند نامش را معموری نهند اسارت خواهند عنوانش را آزادی کنند ظلم و ستم روا دارند و نام عدالت بر زبان رانند نکبت اهل ایران جویند و اسمش را سعادت گذارند باری جسارت اینقوم جهول بدرجه رسیده که جسارت تعرض بنفس نفیس حضرت شهریار نمودند و ظلم عظیم را بر پیکر کریم پادشاه وارد آوردند الا لعنة الله على كل ظالم ...^۱ الا نعمة الله * ص ۲۱۸ * على كل متجاسر خداع ملاحظه کنید این نفوس بدخواه چون بمركز سلطنت که در دنیا اعظم مقام محترم عالم بشریت است چنین ظلمی و بی احترامی روا دارند آیا بسائرین چون دست یابند چها کنند باری وقت انست که بر حال ایران و ایرانیان گریست چه که تخم فسادی کشته شده که نتیجه اش صد هزار خرمن مضرت است و نهال فتنه نشانده گشت که ثمره اش هزار توده حنظل نکبت است مگر لطف حضرت پروردگار معین و یاور گردد و توفیقات غیبیه برسد و این ریشه فساد منقطع شود پس باید احبای الهی بکمال تضرع و زاری بملکوت ابهی عجز و نیاز آرند و طلب تأیید و توفیق اعلی حضرت شهریار جدید نمایند که عدل و انصافش مشهور آفاق است و مروت و مرحمتش معروف نزد جمیع ناس رحم مجسم است و فضل مشخص آیت مرحمت است و رایت مکرمت تا بحال از این شهریار بردبار * ص ۲۱۹ * نسبت باین طائفه کمال مرحمت ظاهر و نور مروت باهر و دعای خیر فرض عین است و صداقت و اطاعت و عبودیت واجب و لازم من دون شک و ریب و همچنین دعای خیر در حق حضرت

^۱ دو کلمه خوانده نشد.

جلالت مأب صدارت پناه چه که فی الحقیقه در این فاجعه عظیمه ومصیبت
شدیده اعلیحضرت پادشاه مغفرت پناه خدمت عظیمی نمودند و صیانت
شدیدی فرمودند سریر سلطنت محفوظ ماند و عموم رعیت محفوظ و مصون
ماندند این چنین کفایت و درایت و عدالت فی الحقیقه سزاوار نعت و ستایش
است اللهم اید الملک المظفر المعظم بتأییداتک الغیبیه و وفقه بتوفیقات
سمائیه و احفظه من شرّ الاعداء فی صون حمایتک و اشمله بلحظات اعین
رعایتک انک انت الحافظ العظیم ع

هوالبهی ای دوستان الهی در انجیل جلیل مذکور که روزی جمعی از
یهودیان بساحت قدس حضرت روح الله آمدند و دیناری در دست داشتند
عرض نمودند * ص ۲۲۰ * که این دینار را تسلیم که نمائیم یعنی باج و
خراج بکه دهیم فرمودند که بر این دینار چه منقوش گفتند نام قیصر فرمودند
آنچه مال خدا است بخدا دهید و آنچه مال قیصر است بقیصر دهید یعنی
در شئون جسمانی بندگی قیصر کنید و در شئون روحانی عبودیت جلیل اکبر
پس همچنانکه سعادت اخروی و عزت و فوز و فلاح ملکوتی و صعود بمقعد
صدق منوط بعبودیت درگاه احدیت است همچنین راحت و آسایش
جسمانی و سعادت و عزت دنیوی و خوشی و مسرت قلبی مشروط باطاعت
و انقیاد حکومت است ع

هوالبهی ای سرمست باده روحانی ساقی گلرخ میثاق بزم فرخی آراسته
و باده ثبوت و استقامت بر عبودیت ساحت اقدس مینوشاند در کمال سرور و
حبور این جام سرشار را بگیرو بنوش و بنوشان زیرا جوش و خروش این باده
سرمدیست و نشئه اش روحانی و ذوقش ربّانی است و البهَاء علیک *
ص ۲۲۱ * و علی کلّ عبد ثبت علی الميثاق ع ع

هوالبهی ای عاشق روی بها گویند چون ابراهیم خلیل را در آتش سعیر
انداختند جبرئیل ندا کرد هل لك حاجة خلیل جلیل جواب فرمود اما اليك
فلا كفى عن سئوالی علمه بحالی تو نیز توجه بحضرت غیب ابهی کن و بگو
ای واقف اسرار ای هادی ابرار ای مونس احرار جانم بقدایت ای دلبر دلجو
ای گلرخ مه رو ای سرور خوشخو جانم بقدایت حاجت تو بدانی هر چند
نهانی در هر دمی آنی جانم بقدایت ای ورقه زکیه جد بزرگوارت از صف
نعال بفضل موهبت ذوالجلال بصدر جلال شتافت و از حسیض جهل و
نادانی باوج عزّت دانائی صعود نمود کأس عرفان را از ید ساقی رحمن
نوشید و آیات کبری کبریا را ببصر و بصیرت مشاهده نمود بمقامی فائز شد
که رویش در مطلع آمال چون کوکب لامع روشن و ساطع است و ذکرش در
السنن و افواه اهل * ص ۲۲۲ * سرادق کبریا موجود و دائر و البهَاء علیک
عبدالبهاء ع

هوالبهی ای متوجّه الی الله خوشا بحال تو که بحبل عنایت تشبّث
نمودی و بعروة وثقی تمسّک جستی و در ظلّ سدره منتهی داخل گشتی و از
کأس عنایت نوشیدی و از شهد هدایت چشیدی سرمست باده توحید شدی
و می پرست خمخامه تفرید گشتی توجّه بملکوت غیب الهی کن و طلب
تأیید بجنود ملاً اعلاء نما و البهّاء علیک ع ع

ایروان هوالبهی ای مقبلان ای مقبولان درگاه الهی در ظلّ کلمه
توحید در آئید و از باده تجرید بنوشید انوار تقدیس از افق تفرید بر مطالع
دل‌های آن یاران پرتوانداحت ظلمت زائل گشت کاشانه دل روشن شد
گوشها باز گشت و چشمها بینا شد رخها بر افروخت و پرده پندار بسوخت
آیت توحید ساطع گشت و اسرار تفرید مشهود شد * ص ۲۲۳ * پس شکر
کنید حضرت حی قیوم را که رحیق مختوم مبذول نمود و بچشمهای ظاهر و
باطن ایت کبری منکشف فرمود و لا بهّاء علیکم یا احبّاء الله ع ع

اسکو هوالبهی ای بی سرو سامان عبدالبهّاء گمگشته راه عشق است
و توسرگردان در عالم امکان هر دو بی سرو سامانیم و بی لانه و آشیانه در
این دوران محزون مباش مغموم مباش هر بلائی را در سیل بها قبول کردیم و
هر مصیبتی را بجان و دل خریدیم پس باید صبر و تحمل نمود انشاء الله از
فضل بها امور نیز معمور میشود ع ع

هوالبهی^۱ ای ثابت نابت از تأییدات خاصه جمال قدم واسم اعظم روحی لاجبانه الفداء مستدعی و ملتسمیم که در جمیع شئون موفق گردی الیوم مغناطیس اعظم تأییدات الهیه اتحاد و اتفاق دوستان الهی است قسم بان جوهر وجود و ملیک محمود که اتحاد و یگانگی احبای الهی چنان تأثیر و نفوذی در عالم * ص ۲۲۴ * وجود دارد که بتقریر و تحریر نیاید^۲ و همچنین اختلاف و بیگانگی در میان دوستان رحمانی چنان مضرتی در حیز شهود آرد که تصور نتوان نمود پس ای یار دیرین بجان و دل بکوش که بیگانگی از میان بندگان الهی زائل گردد و یگانگی روحانی وجدانی رحمانی بمیان آید و چون این شاهد اتحاد و اتفاق در انجمن یاران جلوه نماید عیش روحانی و جشن رحمانی تأسیس گردد و دلبر امرالله و شهریار محبت الله در کوه و دشت و صحرا خیمه برافرازد و روح و ریحان بمیان آید و جهان جنت ابهی گردد و اگر اختلاف و بیگانگی بین دوستان باقی ماند و روز بروز شعله محبت الله مخمود گردد و خمودت و جمودت احاطه کند ع پس تا توانی در ایلتلاف بکوش تا عبدالبها راضی گردد و روح و ریحان رخ نماید فوالله الذی لا اله الا هو چون تصور الفت یاران نمایم جان نفعات قدس استشمام نماید و چون ملاحظه اختلاف یاران کنم نهایت غموم و هموم مستولی گردد * ص ۲۲۵ * باری دیگر آنجناب ملاحظه نمائید که چه باید کنید و چگونه باید حرکت نمائید والبهاء علیک و علی کل ثابت راسخ علی الميثاق ع ع

^۱ مندرج در مکاتیب عبدالبهاء جلد ۶ صفحه ۲۹.

^۲ در نسخه ۱۳۲ ب «بر نیاید».

نراق هو الأبهی ای بنده الهی هر ضریر که در امر الله بصیر است
 چشمش روشن و دیده او بینا حضرت اسحق هر چند بظاهر ضریر بود ولی
 بحقیقت بصیر زیرا چشم چشم دل است نه دیده آب و گل این چشم ظاهر
 خاک گردد اما دیده باطن روشن در جهان تابناک باقی و برقرار پس شکر
 کن که بموهبت اصلیه موفقی و بعنایت سرمدیه مؤید باب فرح بر دل بگشا و
 بدیده بصیرت جهان^۱ و البهَاء علیک علی کلّ ثابت علی الميثاق
 ع ع

نراق هو الأبهی ای احبای عبدالبهاء شمع روشن است و نور ميثاق
 شاهد انجمن نفعات رياض احدیت در مرور است و نسائم مهب عنایت در
 هبوب سحاب موهبت کبری رشحات فیض * ص ۲۲۶ * مبدول میفرماید و
 آفتاب ملکوت غیب از افق نهران تجلیات لاریب مینماید صیت امرالله است
 که آفاق را احاطه کرده است و آوازه ميثاقست که ولوله در خاور و باختر
 انداخته با وجود این اهل فتور چون ذباب و زنبور مشغول طنینید و چون
 گردون گردونه در آه و حنین که بلکه بی خردی را بیابند و القاء شبهه بنمایند
 هیئات هیئات کامی که از شهد ميثاق شیرین گشته تلخی نفاق نجوید و
 سمعی که استماع نغمه عهد نیر آفاق نموده متوجه نعیب نفاق نشود باری
 ثبوت و رسوخی نمائید که اهل فتور چون خفاشان قبور خفی گردند و البهَاء
 علیکم ع ع

^۱ چند کلمه خوانده نشد.

هوالبهی^۱ ای رفیق حقیقی شادباش شادباش که در تحت خیمای عزت
قدیمه منزل نمودی و بکھف هدی ملاذ ملاً اعلی پناه جستی در جنت ابھی
داخل شدی و از کأس عطاء مالک * ص ۲۲۷ * اسماء و صفات نوشیدی
و باستان عبودیت عتبه مقدسه پی بردی لهذا سرور آزادگانی و شهریار ملک
جادوان والبهاء علی اهل البهلاء ع ع

هوالبهی ای حبیب قدیم و مونس دیرین آنچه مرقوم نموده بودید
بکمال انبساط و نشاط قرائت گردید عهدی قدیم بخاطر آمد و یار ندیم بیاد
آمد بهجت و مسرت آورد در هر دمی همدم دلی و در هر ساعتی حاضر
خاطر چه که یار دیرینی و مونس قدیم از فضل حق امید است که در کل
عوامل همدم باشیم و در ساحت ملکوت دمساز دمبدم بفضل موفور سلطان
ظهور مطمئن و مسرور باش و البهلاء علیک ع ع

هوالبهی ای بنده بها ای محمد باقر اطفال را در دبستان الهی داخل کن
و چون ادیب عشق تعلیم حقایق معانی ده تا بقوت ملکوت ببلوغ رسند و از
شمس حقیقت فروغ گیرند هر یک معلم آفاق گردند * ص ۲۲۸ * و از اهل
اشراق شوند الهی الهی ادراک عبدک مهدی بعفوک و غفرانک و ادخله فی
جنت احدیتک و اسقیه کأس اللقاء من ید رحمتک و ارزقه مائدة العطاء
بجودک و احسانک انک انت الکریم و انک انت العفو الغفور ع ع

^۱ مندرج در مکاتیب عبدالبهاء جلد ۸ صفحه ۹۶.

هوالبهی ای عبدالباقی خوشابحال تو که موفق بخدمت پدر شدی و
سبب آسایش آن مقرب جلیل اکبر هستی قدر این پدر و سرور بدان و شکر
کن که پسر این مهر پروری جمال مبارک روحی لاحبائه الفداء نهایت عنایت
را در حق او داشتند و البهآء علیک ع ع

هوالبهی ای بنده حضرت دوست دست بدامن میثاق زن و بمحبت الله
شهره آفاق شود در سایه شجره انیسا بیاسا و کاشانه دل را بشمع معرفت الله
بیارا هیکل وجود را بخصلت عبودیت جمال ابهی چون عبدالبهآء زینت
بیخش تا خاک آستان گردی و از خیل راستان شمره شوی و * ص ۲۲۹ *

البهآء علیک ع ع

ساوجبلاغ هوالبهی این بنده بها شکایت با حکایت از انقطاع
مائده روحانی نموده بودی که یک سال است جیره عنایت و مواجب
حقیقت نرسیده جناب شما در ساوجبلاغ تختگاه اکراد تشریف دارید
ملاحظه نمیفرمائید که حضرات بی جیره و مواجب خدمت مینمایند و بنان
کلکل قناعت مینمایند آنهم از کیسه مبارکشان جیره و مواجب آنها نبات و
جماد است که دشت و صحرا ممتلی است اما جیره و مواجب شما لثالی
مکنونه و جواهر مصونه است که عمق بحر حقیقت در آغوش صدف
عنایت پرورده شده اگر تأخیر افتد غریب نیست و از این گذشته اگر بدانی که
چه قیامتی بر پاست در عمری بکلمه قناعت میفرمائی با وجود این مواجب
و جیره شما مستوفی تماماً و کمالا داده شد هیچ مگو بروزش مده زیرا جیره و
مواجب های سایرین خیلی تأخیر افتاده و این قلم چون خزینه عثمانیان و *
ص ۲۳۰ * ایرانیان گشته از کثرت جیره و مواجب طبل افلاس کوییده چاره
ندارم جز آنکه جمیع جیره و مواجبها را حواله بملکوت ابهی نمایم چون آن
خزینه کنتر لایفنی است والبهاء علیک ع ع

هوالبهی ای عباس همنام با ابوی رفاقت کردیم ما را جریمه مواجب و
جیره میفرماید تو بیا رفیق من شو تا هر دو حلقه عبودیت جمال ابهی را در
گوش نمایم تا مواجب مواهب گردد و جیره لطافت سر و صفاء سرمدیه شود
والبهاء علیک ع ع

هوالبهی ای عبدالحسین جانم فدای نام تو اگر چه عبدی ولی شهریار
کشور وجدانی و تاجدار سریر آسمان عبد حسینی اما سرور جهانیان بنده
بهائی اما جهانیان اقلیم روحانیان این چه نام پاک است که تو داری که
جمیع نامها خاضع او و خاشع او و البهآء علیک ع ع

نراق هوالبهی * ص ۲۳۱ * ای امه الله شکر کن جمال مبارک را
که چنین عنایتی در حق تو فرمود که متعلقان هر یک چون شمع در محفل
میثاق افروخته و چون پروانه جان سوخته ع ع

هوالبهی جناب عندلیب گلستان الهی علیه بهاء الله ملاحظه نمایند
هوالبهی ای عندلیب گلشن ابهی چون روحانیان محفل طرب آریند و
بهائیان در سایه طوبی آسایند بزم میثاق بزینت ظلّ شجره انیسا مزین گردد
چنگ الهی بدست گیر و اهننگ ملکوت ابهی ساز کن که ای بهائیان وجد
و طرب نمائید ای الهیان جذب و وله خواهید که نغمه ناقور حقّ شرق و
غرب را بحرکت آورده و صوت و صور و سافور حقّ جنوب و شمال را زنده
نموده آیات تهلیل و تکبیر و رتّه تقدیس و تسبیح از جمیع ارجاء و انحاء
بملکوت ابهی متواصل و صیت جمال ابهی بهفت اقلیم متتابع و البهآء علی
کلّ من یستبشر بهذا الحدیث ع ع * ص ۲۳۲ *

هوالبهی^۱ ای پروردگار این دوستان را در بوستان عنایت و گلستان موهبت در کنار جویبار احدیت سروهای پر نضارت و طراوت فرما و این اختران نورانی را در خاور رحمانی روشن و درخشان نما و این تشنگان بادیه هجران را بر بحر بی پایان وارد کن و این گمگشتگان صحرای اشتیاق را بوثاق و نور آفاق درآر تا در ظلّ کلمه توحید بتمجید تو مشغول گردند و در انجمن امکان سرمست جام تو شوند و در بزم الست هر یک قدحی بدست گیرند و رقص کنان و پاکوبان در وجد و سرور آید و در شوق و شور نغمه آغاز کند که محیر عقول و شعور گردد ای یار مهربان ای پاک یزدان عنایتی نما موهبتی عطا فرما احسانی کن تأییدی ده توفیقی بخش تا بانچه رضای مبارک است موفق گردیم و مؤید شویم توئی مقتدر و توانا و مؤید و دانا ع

هوالبهی * ص ۲۳۳ * ای متشبّث بذیل عنایت شکر کن حضرت قیوم را که در فجر هدی بنور موهبت کبری فائز گشتی و استفاضه از کوکب درّی نقطه اولی نمودی و استضاءه از انوار مقدّسه شمس حقیقت اسم اعظم کردی حال از الطاف عنایت حضرت احدیت میطلبیم که بقوتی موفق گردی که هزار منزل میثاق را بنفحات ثبوت راسخ گردانی و چنان در بزم عهد جلوه کنی که چون شمع پرتوافشانی جمیع دوستان را فرداً فرداً تکبیر ابداع ابهی ابلاغ نمائید شب و روز بیادشان مشغولیم و البهَاء علیک ع

^۱ مندرج در مجموعه مناجات‌های حضرت عبدالبهاء جلد ۱ صفحه ۱۴.

هوالبهی ای متمسک بعروه وثقی اگر بدانی که بچه لحاظ عنایتی ملحوظی و بچه الطافی مخصوص البتّه پر برویانی و پرواز نمائی و با سرورش عنایت همرازگردی ساعت پنج از شب است و این عبد در مقام خضر که دامنهٔ جبل کرمّل در حیفا واقع ساکن و بیاد و ذکر تو مشغول و سرورم و بنگارش این سطور * ص ۲۳۴ * مألوف بقوت و قدرت عهد و میثاق کمر همت بر بند تا متوهمین مترزلین را ثابت و راسخ نمائی و اهل شبّهات و اشارات را رادع گردی چه که اریاح افتتان و امتحان در اشدّ هیجان است و عقل حیران که چگونه با وجود این پیمان و ایمان الهی که در کلّ الواح و زبر مذکور و باثر قلم اعلیٰ منصوص ابواب تاویل مفتوح و بیفکران چند در صدد توهین و بتضعیف مشغول یکی گوید بالواح باید مراجعه نمود و حال آنکه نصّ صریح را ناقض و مقصدش از این قول توقیر کتاب الله نه بلکه مراد باطنش اینکه احتیاج بتبیین منصوص نه دیگری گوید که جمال مبارک کلّ را غنی فرمودند یعنی احتیاج بمقرّ امر نه و دیگری گوید که عصمت منحصّص بجمال مبارک است یعنی مقرّ امر جائز السّهو و الخطا است دیگری گوید غلّو نموده اند مرادش اینکه تمسک شدید لازم نیست باری از این قبیل شبّهات و اشارات بسیار عنقریب بان دیار * ص ۲۳۵ * نیز خواهد رسید لوح سنّه شداد کفایت است و اهل بصیرت را وسیلهٔ هدایت تا بهیچ امری در عهد و میثاق فتور نیارند و چون بنیان و طید از زبر حدید ثابت و راسخ مانند عنقریب ید قدرت نفوسی خلق فرماید که آیت هدی گردند و رایت ثبوت و رسوخ در عهد و میثاق الله حامی پیمان شوند و رادع مترزلین الأیمان از فضل و عنایت جمال مبارک روحی لاحبّائه الفداء امیدوارم که تو یکی از آن نفوس باشی والبهآء علیک و علی کلّ ثابت علی میثاق الله ع

هوالبهی ای منجذب بنفحات الله شد مدتی که با تو گفت و شنیدی
نکرده ام این را نیز حکمتی بود امید است که چشم و گوش و دلت با بهره و
نصیب گردد چه بهره اعظم از این که از نفحات ملکوت الحمد لله جانی
زنده داری و از فیض انوار رومی فروزنده از جود سلطان محبت الله گریبانی
مبارک و * ص ۲۳۶ * و چاک داری و از فیضان ماء طهور دلی طیب و
طاهر و پاک متمسک بحبل میثاقی و متوجه بجمال نیر آفاق روحی لاجبانه
الفدا اینست نصیب موفور و بهره مقرّین در یوم ظهور پس بشکرانه این
فضل عظیم و فوز مبین کمر بر خدمت امر بر بند و تحمل هر مشقتی بنما چه
که نهایت مصائب و بلا یا را تحمل نمودی و اشدّ صدمات را دیدی ولی
غصه مخور و مکدر مباش عنقریب نفوسی که ملامت و سرزنش مینمایند
خود و خاندان و سلاله و دودمان بوجود تو افتخار و مباهات نمایند و سرافراز
گردند ملاحظه در دورهای سابقه و قرون اولی نمائید که بانیا و رسل و اولیاء
چه میکردند و چه میگفتند و چه سرزنشها و ملامتها مینمودند و خدا در قران
حکایت میفرماید قالوا انا تطیرنا بکم لئن لم تنتهوا لنرجمنکم و لیمسنکم
منا عذاب الیم یعنی قوم برسل میگفتند که شما چه قدر فال * ص ۲۳۷ *
شومی برای ما بودید یعنی سبب بدبختی و نکبت و سوء طالع گشتید ما در
نهایت سرور و حبور و عزّت و راحت و نعمت و مسرت بودیم شما اسباب
حزن و اندوه و کدورت و ذلّت و اذیت ما گشتید لئن لم تنتهوا لنرجمنکم و
لیمسنکم منّا عذاب الیم یعنی اگر چنانچه دست از این روش و حرکت و
سلوک و رفتار و گفتار برداشتید البتّه شما را سنگسار مینمائیم یا آنکه
بعذاب الیم می اندازیم این چنین میگفتند و این چنین میکردند حال شما
ملاحظه نمائید که قدر و منزلت آن مظاهر الهیه بلکه خادمان درگاهشان بچه
درجه است العزّة و العلوّ و السّمو و المکنّة و الشوکة لاجبائه الله فی القرون

الاولين والآخرين فسوف يظهره الله قدر احبائه و شان اصفياؤه و عزة اودائه و
عظمة مقام الموحدين لعمر الله السن الكل ينطق بثنائهم و وجوه الكل
تستبشر بانوارهم و حقائق التقديس * ص ٢٣٨ * تنجذب باسرارهم و انك
انت فاطمئن بفضل موليك ولا تبئس بما كانوا يعلمون ع ع

ط جناب آقا سيد يحيى عليه بهاء الله الابهى هو الابهى اى متشبث بذيل
عنايت در اين محضر مذكوري و در اين انجمن مشهور عين عنايت ناظر بتو
است و فضل و موهبت شامل تو ديگر چرا محزوني از باده فيض الهى مست
و مخمور باش توكل بحق نما جميع امر موكول بتأييد ملكوت ابهى است
انشاء الله اين سايه بر سراسر است و اين جامه در بر امة الله همشيره عليها بهاء الله
حاضر و از شما در نهايت رضايست و ستايش و طفل صغير را كه از پستان
محبت الله شير مست است دو طرف رويش را از قبل اين عبد تقبيل نما و
البهاء عليك ع ع

رب ارحم والدة هذا العبد الذى آمن بك و باياتك و اجعلها شموله
بعين عنايتك و فائزة بما تحب و ارض * ص ٢٣٩ * عنها و قدر لها كل خير
فى الاخرة انك انت الكريم الوهاب ع ع

هو الابهى^١

ق

^١ مندرج در مكاتيب عبدالبهاء جلد ١ صفحه ٢٠١.

ای ورقه موقنه منجذبه حمد کن حی قیوم را که در یوم اشراق نیر آفاق
بشرف حضور و اصغاء فائز شدی و جمع شئون را مشاهده نمودی نور ساطع
دیدنی و شمع لامع ملاحظه کردی ذیل اطهر گرفتگی و استغاثه نجات از
حجبات و شبهات نمودی پس بشکرانه این موهبت چنان قدم ثبوت و
رسوخی بزن که جمیع اماء رحمن را ثابت و راسخ نمائی و ذلک لم یتصور
الا بنفحة روح تنفث فی روح^۱ من احبه الله عنقریب ریایات عهد و میثاق را
بینی که بر صروح آفاق بلند است ع ع

جناب رجب علی خان نائین کله درّه علیه بهاء الله الابهی هو الابهی
ای بنده الهی ندایت باستان مقدس حضرت احدیت واصل و آه و فغان
از هجران و حرمانت بسمع انجمن رحمانی * ص ۲۴۰ * واصل گردید
بسیار تأثیر نمود و سبب رقت گشت و فوراً خواستم که شما را احضار نمایم
ولی چه توان نمود که ناقضین چون اعلاء کلمه الله و نشر نفحات الله را
مشاهده نمودند و ملاحظه کردند از افریک و امریک در کمال انجذاب
نفوس مقدسی متتابع باستان مقدس وارد نار بغضاء در سینه شان چنان شعله
زد که

^۱ در منبع پیش گفته «روح».

چنین امر عظیم را در نظر حکومت مایهٔ فساد شدید قرار دادند و حکومت محلیه در صدد تفتیش است و همچنین با بعضی مأمورین ولایت بواسطهٔ غیر مشروع مدخاله نموده بتبلیغات افتراضیه شدید کرده و حال منتظر حصول ضرر عظیم در حق عبدالبهاء هستند لهذا ارض مقدس حال در خطر است و این عبدالبها در بین طوفان مخاطرات از این جهت جمیع نفوس را که استیذان حضور نمودند امر بتوقف نمودیم مگر * ص ۲۴۱ * جناب سمندر نار موقدهٔ الهیه را و این نظر بحکمت کلیه و اسباب عظیمه است که اذن داده شده است باری انشاء الله وقت سکون ارض اقدس این موهبت بجهت شما میسر میگردد حال باید در کمال اشتعال و انخذاب بخدمت امر مشغول گردید ع ع

ق جناب آ عبدالعلی این من صععد الی الله آقا عبدالباقی علیه بهاء الله الأبھی ملاحظه نمایند هو الأبھی ای ثابت راسخ نفعه خوشی که از ریاض دل آن مفتون جمال ابھی منتشر شده بود مشام مشتاقان را معطر کرد زیرا محبت جمال قدم عطر مکرر است در این معشر و مجمع همیشه مذکور بوده و هستی مطمئن باش الحمد لله روی آن پیر بزرگوار را در ملکوت ابھی روشن و منیر نمودی و هذا عزّ لك فی الاخرة والأولی شکر این نعمت عظمی کن و البهاء علیک ع ع

ورقهٔ موقنه امه الله ضجیع را * ص ۲۴۲ * تکبیر ابدع ابھی ابلاغ نمائید و همچنین سلیل محترمه را ای رب ایداً لكلّ علی کلّ المنی و افتح علیهم باب الرفاه و الرضاء انک انت الکریم الرحیم ذو العطاء ع ع

ق هو الأبهی ای دوستان ثابتان بر عهد و پیمان صد بشارت که قوه جذبیه ملکوت ابهی سپاه و جیوش لم تروها بشرق و غرب سوق فرمود و صفوف آفاق را در هم شکسته و میشکند عنقریب ملاحظه خواهید نمود که جهان بحرکت و جنبش آمده و کیهان در رقص و طرب و شادمانی هاتف غیبی اندم فریاد بر ارد و لوله در شهر نیست جز شکن زلف یار فتنه در آفاق نیست جز غم ابروی دوست با وجود این آهنگ تقدیس جمال ابهی که طنین در این فضای غیرمتناهی انداخته بیچاره اهل فتور چون کران متحیر و حیران مانده که کو آن آهنگ الهی * ص ۲۴۳ * و کو آن نعره رحمانی و کو آن نغمه ربّانی و لهم آذان لایسمعون بها هر سمعی این نغمه را نشنود و هر نامحرمی محرم این راز الهی نگردد صمّ بکم عمی فهم لا یرجعون ای بندگان جمال ابهی شب و روز ترانه جانسوز ساز کنید و جهان را بنار محبت الله بر افروزید عنقریب ایام زندگی در این خاکدان فانی بسراید و باب جهان الهی بگشاید و ما لارأت عین ولا سمعت اذن ولا خطر علی قلب بشر تحقق یابد والبهاء علیکم ع ع

بنت حاجی محمد باقر علیها بهاء الله الأبهی هو الأبهی^۱ ای ربابه صد هزار شکر نما که در این عهد مبارک قرن جمال قدم عصر اسم اعظم قدم در مهد وجود نهادی و در ظلّ امر میرم داخل گشتی و کأس رحیق از دست ساقی الست نوشیدی و در انجمن رحمن راه یافتی و چنین پدر مهربان ثابت و راسخ بر پیمان داری ای * ص ۲۴۴ * ربابه وقت انستکه رباب محبت الله بدست گیری و بنغمه اماء الله را سرمست کنی والبهاء علیکم ع ع

ضلع جناب ملا یوسف علیہا بہاء اللہ الأبھی ہوالابھی^۱ ای امۃ اللہ توجہ بملکوت صدق ابھی نما و بگو ای مقصود من فی الوجود ای معبود من فی الغیب و الشہود کنیز ناچیزی را عزیز نما و بہر چیز تمیز بخش و شور انگیز فرما تا در سبیل عزیز مصر بقا یوسف ملکوت جمال ابہایت جان رایگان فدا نماید و در اشتیاق رویت بدلالۃ نفحۃ قدس خویت بکویت شتابد و رخ از یگانہ بتابد و بیگانگیت بپرستد توئی مقتدر و توانا ع ع

ہوالابھی ای منجذب بنفحات حق صبح است و ہر نفسی در ہوسی و این عبد بیاد روی و خلق و خوی تو مشغول و در جمال وجد و اشتیاق بتحریر مألوف چندیست کہ ہیچ * ص ۲۴۵ * وجہ خبری از آنجناب نہ و اثری از خامۃ عنبر بار حاضر نشد اگرچہ میدانم کہ در ہر جائی ہستی و بہر جامی کہ مستی در پای خم معانی آرمیدۃ از صہباء محبت الہی مخمود و افتادۃ ولی اشتیاق از جہتی و انتظار ورود اخبار از جہتی مشکل است البتۃ اخبار شما دائما باید برسد خواه ارسال شود و خواه بعہدۃ تعویق ماند چہ کہ فرصت تحریر و تقریر بجهت این عبد اکسیر اعظم شدہ است با وجود این ملاحظہ کن کہ چہ قدر تحاریر و مکاتیب از این قلم نگاشته میگردد از جملہ با وجود عدم آنی فرصت مکتوبی مفصل از شدت محبت بانجناب مرقوم گردید کہ فی الحقیقہ حکم چند مکتوب دارد باری آنچه وعدہ فرمودید باید وفا نمایند و در ان خطہ و دیار و در اطراف و اکناف از قبائل و ایلیات انوار الہی ساطع و روشن گردد و نفوس تربیت شوند * ص ۲۴۶ * و لیظہرہ علی الدین کلۃ محقق شود ای دوست حقیقی وقت وقت جوشش چون دریاست و کوشش در ہمہ جا الحمد للہ عدالت حکومت و مروّت سلطنت واضح و مبرهن است و کلّ رعیت در حمایت اعلیٰ حضرت ع ع

^۱ مندرج در مجموعه مناجات‌های حضرت عبدالبهاء جلد ۲ صفحه ۶۲.

هو الأبهى بواسطة جناب آقا ميرزا فضل الله نراقى عليه بهاء الله ساوجبلاغ
قوس آباد حضرت الشيخ الأجل جناب بابا سعيد الحسينى مظهر على شاه
عليه بهاء الله الأعلى
هو الأبهى

يا من انجذب بنفحات رياض الميثاق تالله الحقّ أنّ بشارت الملائع الاعلى
محيطة بك من جميع الأرجاء وأنّ بشارات الملكوت الأبهى يدركك من
كلّ الأنحاء و جنود لم تروها تنصرک و جيوش تأيد البهّاء ينجدك بشدّ
القوى فسوف يتلثاء وجهك فى افق العلى و يشرق بانوار الموهبة التى
سطعت انوارها فى قلوب الأصفياء و عليك بالقيام معى فى عبوديتة العتبه
السامية العليا والدّل و الأنكسار والعجز و الأبتهاى * ص ٢٤٧ * معى فى
فناء باب الكبرياء تالله الحقّ أنّ عبودية تلك العتبه المقدّسه تفتخر على
الأكالىل و رقيه ذلك الفناء تباهى تيجان السلاطين عليك بنشر النفحات
عليك بمشاهدة الآيات اليبينات و عليك بالاقامة الحجّة البالغة بلغ التحية
و الثناء الى حضرات الاخوان و ابناى الاخوان نسئل الله ان يؤيدهم على
اعلاء كلمة الله و نشر آثار الله و تعطير الآفاق بطيب الميثاق و ما عدا هذا
الشأن الجليل لا يسمن ولا يغنى من الحقّ شيئاً الله كما قال الله تبارك و
تعالى كسراب بقية يحسبه الظمآن ماء حتى اذا جائه لا يجده شيئاً و البهّاء
عليك ع ع

هو الأبهى السّتّ الكريمة والعقيلة الجليلة السّتّ هرست المحترمة عليها
بهاء الله ايتها الدرّة الفريدة من بحر الملكوت زادك الله لمعاناً وتللاً إنّ سيد
الجليل المسيح له المجد قال في الأنجيل دخول الجمل في سَمّ الحياض
اسهل من دخول الغنى في ملكوت الله ولكن انك الله الحمد ما منعتك
الثروة والغنا عن الدخول في * ص ٢٤٨ * ملكوت الله وهذا هو الفخر
العظيم والمجد الأثيل والبرهان المبين على خلوص نيتك و صفاء
سريرتك و علو مقامك و سمو همّتك فسوف ترين انوار التأييد محيطة من
كلّ الجهات وصيت انحذابك بنفحات الله انتشرت في ملكوت الله و
يتبرك الالسن بذكر الله في محافل المناجات و تدعوك بالتأييد من
جبروت القدرة و الاقتدار وهذا هو السلطنة التي باقية على ممر الاعصار و
العظمة التي ساطعة الانوار في الدهور و لاحقاب و البهاء عليك ع ع

هو الأبهى اى بنده ملكوت ابهى اگر چه مدتی است که فرصت مکاتبه
نمودیم ولی آنی فراموش نشده و نخواهید شد از فضل حی قدیر تأیید امید
است که همواره منصور باشی و منظور و محمود گردی و مشکور و این مقام
بنفحات ملکوت ابهى میسر گردد انشاء الله این نسیم جان بخش مستمّر
است و قلوب مستقرّ و البهاء عليك و على كلّ ثابت راسخ على میثاق الله و
عهده القديم ع ع

* ص ۲۴۹ * ط احبای الهی علیهم بهاء الله الأبھی هو الأبھی ای
دوستان الهی و یاران حقیقی لله الحمد در آستان مقدس جمال ابھی کل
مقبول و مشمول لحاظ عنایت سلطان وجود هستید ابواب بخشایش جمال
قدم بر وجوه مفتوح و صدور ثابتین بفیض قدیم و میثاق ربّ قیوم مشروح
عواطف ملکوت ابھی محیط بر کبیر و صغیر و الطاف شمس حقیقت ملاً
اعلی رایگان بهر پیر و جوان بحر فضل پر موج است و جنود تأیید فوج فوج
ولی باید حفظ مراتب نمود و قانون وجودی و ما منّا الا وله مقام معلوم را
مراعات کرد اصاغر باید رعایت و احترام اکابر کنند و اکابر باید عنایت و
مهربانی در حقّ اصاغر نمایند جوانان باید خدمت و حرمت پیران نمایند و
پیران باید محافظت و رعایت جوانان نمایند این حقوق متبادله است نه
چنان باشد که هر کس خود رأی و مستقلّ الفکر باشد حضرات ایادی علیهم
بهاء الله هر گاه در مجلسی قرار یبفرماید * ص ۲۵۰ * کلّ باید اطاعت
و انقیاد نمایند و در کمال سرور و رضا مجری دارند زیرا این اطاعت فرض و
واجب است هر نفسی وحده پی بعواقب امور نبرد و آنچه الیوم لازم است
ندانند و رأی مصیب ندارد اگر چنین باشد که مختار مطلق باشد و هر چه
پسندیده بیند مجری دارد بکلی شیرازة امور از هم در رود و امور مختل گردد
و پریشان صوری و معنوی دست دهد لهذا باید که هر یک از احباب
تصوری نماید و امر مهمی بخاطر آرد مراجعت بمجلس حضور حضرات
ایادی علیهم بهاء الله و ثنائیه و عزّة و علائیه نماید هر گاه حضرت ایادی
تجویز نمودند معمول دارد و آلا فلا فقره از کتاب الله که مدل بر این است
در لوحی مرقوم و ارسال شد تا احبای الهی بدانند که چگونه باید تمکین از
ایادی امر داشته باشند و البهائ علیکم اجمعین ع ع

هوالبهی^۱ ای محبت بها نور حقیقت چون در زجاجه احدیت اشراق *
 ص ۲۵۱ * نمود عاشق و مشعوق در در آغوش گشتند و احدیت چنان
 حکمش نافذ و قاطع که گوئی معشوق بوده نه عاشق یا عاشق بوده نه
 معشوق و اسما و صفات و تشخصات و تعینات و نسب و اضافات شئون
 ذات بودند بنحو اشرف بکمال بساطت و وحدت و چون آن نور هویت در
 زجاجه احدیت جلوه فرود اسما و صفات پدیدار گشت و صور علمیه الهی
 اعیان ممکنات نمودار گردید پس بکوش و جانفشانی کن و جهد نما و
 پریشانی تا حقیقت ناطقت و عین ثابت از مقام احدیت بصحرای
 دلگشای احدیت توجه نماید چه که سالک در ان مقام از کثرت محویت و
 قوت فنا از شئون حضرت بیچون گردد و کلمه انا الله و انا الیه راجعون گوید
 وجود شهود اوست و عبودیت مقام محمود او انعدام محض غایت مقصود
 او پس تا توانی پای را در بندگی استوار کن * ص ۲۵۲ * تا با آزادگی
 یگانگی پی بری و از بیگانگی بیزارشوی و شب و روز کمر بخدمت بر
 بندی و بتبیین آیات بینات پرداز و کار جهانی بسازی و باهنگ ملکوت
 نغمه بر آری که حجاب از جمیع ابصار بر اندازی ع ع

هوالبهی ای بنده الهی تا چند در بند این عالم باشیم بیا تا جامه بدریم
 و چون شیدائیان بمحبت جمال ابهی رسوای جهان گردیم و سرگشته و
 سودائی شویم و آزاده و رسوائی تا آتش از حب جمال ابهی در قطب آفاق
 روشن کنیم ع ع

^۱ مندرج در مائده آسمانی جلد ۵ صفحه ۱۹.

هوالبهی ای بنده الهی علو و سمو جسمانی امر تصویری و اعتباری است بلکه نسبی و اضافی علو حقیقی در عالم جان است و سمو واقعی در جهان وجدان پس توجه بملکوت ابهی کن تا بلندی حقیقی مشاهده نمائی و ارتفاع ذروة اعلى مشاهده کنی ان ربك لثالافق الاعلى والبهاء عليك ع

ارض شین جناب آمیرزا فضل الله علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند *
ص ۲۵۳ * ش هوالبهی ای مظهر فضل عدل اعطاء کل ذی حق حقه است و فضل بخشش من دون استحقاق و استعداد ایمان و ایقان و عرفان و اطمینان از متعلقان فضل است و اسرار ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو فضل عظیم این عباد را چه استعداد و استحقاق جمال قدم روحی لاجبائه الفداء محض فضل ما را در درگاه احدیتش قبول فرمود و بعبودیت آستانش فائز کرد و البهء عليك ع

هوالبهی ای مهدی بنور هدی نار هدایت در ذروة طور بر افروخت و کلیم حق ندای جانفزای رب اعلى و جمال ابهی را استماع نمود و بشرف اصغا فائز گشت و بنار موقده مصطلی شد ولی کوران ندیدند و کران نشنیدند فوا حسرة عليهم من هذا الحرمان العظیم ع

هوالبهی ای شاه ولی سلطنت کونین بندگی جمال قدم است و *
ص ۲۵۴ * شهر یاری دو جهان عبودیت اسم اعظم اگر سروری خواهی بندگی کن و اگر بزرگواری جوئی چاکری نما روش و سلوک اهل بها این و خلق و خوی اهل ملکوت ابهی این و البهء عليك یا عبدالبهاء من عبدالبهاء فی حب البهء ع

هوالبهی ای ناظر بملکوت ابهی چون در این عصر جدید و قرن خداوند
مجید در ظلّ لواء حمد محشور شدی و بر کوثر حیوة ابدی وارد شدی و در
جنت حقیقی داخل شدی و از اثمار شجره عرفان مرزوق گشتی و نسیم
عنایت را از مهبط موهبت استنشاق نمودی بشکرانه این لطف و بخشش و
دهش و آمرزش با وجد و سرور باش و با شوق و شور شو در این جنت ابهی
درخت بارور گرد و بشکوفه طری شکوه و زیوری یاب که رشک اشجار
بهشت برین کردی و شاخها باعلا علین رسانی جناب میرزا ابوالقاسم را بگو
و کان الله بکل شیئی قدیرا و محیطا و تکبیر برسان جناب آقا سید حسین را
بنفحات رحمانی * ص ۲۵۵ * مشام معطر نمائید جناب محمد حسین را
بخلعت تکبیر ابداع ابهی مخّلع نمائید و بگوئید هنیئاً مریئاً لمن شرب
الکأس الطافحة بفیض موهبة الله و قام علی اعلآء کلمة الله بقوة الايمان و
لايمان

هوالبهی ای یار حقیقی جناب اقا سید محمد علیه بهاء الله حاضر و
خواهش نگارش این ورقه مینمایند و من خجلت میکشم که بگویم چند روز
پیش بایشان نامه نگاشتم زیرا در نهایت محبت بشما رجای این نامه نمود
فی الحقیقه در عالم وجود شهدی شیرین تر از محبت یاران الهی بیکدیگر نه
علی الخصوص در مذاق عبدالبهاء قسم بجمال بهاء و روح حضرت اعلی
چون استماع گردد که دو نفر از دوستان چنانکه سزاوار است یک روح و
یک قلب و یک فکر و یک مقصد و یک حرکتند و در نهایت الفت قلب و
مهتر گردد فکیف اگر عموم چنین گردد ع ع

هوالبهی^۱ ای کنیزان یزدان ملاحظه کنید که فضل و عنایت جمال قدم چه کرده * ص ۲۵۶ * و مواهب اسم اعظم چه نموده بانوهای اعظم عالم آرزوی کنیزی بنده از بندگانش مینمودند و محروم شدند و مایوس گشتند و شما را بکنیزی خودش مخصّص داشت و در ظلّ عنایتش مأوی داد و بآستانش نسبت بخشید پس شب و روز را چون یوم نوروز بشادی و طرب و جذب و وله بگذرانید که چنین تاجی بر سر نهادید و چنین طوقی در گردن کردید و چنین قمیصی در بر نمودید و چنین خاتمی در خنصر کردید بشری لکن من هذا الفضل العظیم یا امّاء الرّحمن ع

هوالبهی ای امّاء رحمن سلطان حقیقی امّاء خویش را چنان بخششی فرموده که ملکه‌های آفاق غبطه خواهند خورد و بکنیزی ایشان افتخار خواهند کرد قدری صبر نمائید هنوز معلوم نیست عنقریب اینسرف و فخر در جمیع عوالم حتی در نقطهٔ تراب نیر ظاهر شد انوقت قدرش شناخته خواهد گشت و البهّاء علیک ع

هوالبهی * ص ۲۵۷ * ای امّاء رحمن شکر کنید جمال القدم را که در این قرن اعظم عصر منور محشور شدید شکرانه این الطاف اینکه در عهد و میثاق قوّت و استقامت بنمائید و بموجب تعالیم الهی و شریعت مقدسه حرکت نموده اطفال را از سنّ طفولیت از ثدی تربیت کلیه شیر دهید و پرورش نمائید تا آداب و سلوک بموجب تعالیم الهی از سن شیر خواری در طبیعت و طینت اطفال رسوخ تام پیدا نماید زیرا اوّل مرئی و اوّل معلّم امّهاتند که فی الحقیقه مؤسس سعادت و بزرگواری و ادب و علم و دانش و فطانت و درایت و دیانت اطفالند و البهّاء علیکن یا امّاء الله ع

^۱ مندرج در منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۲ صفحه ۱۰۵.

هوالبهی^۱ ای یاران دیرین و دوستان ثابت مستقیم حضرت اسفندیار
شهد شهادت را در راه پرورگار بکمال مسرت چشید و لله یار^۲ شد و یآوری
کردگار را از برای شما طلبید که در موارد بلا اصطبار نمائید و در مخاطر
ابتلا در کمال صبر و قرار باشید * ص ۲۵۸ * زیرا آنچه در راه خدا وارد آید
عین عطاست تلخ شیرینست و زهر انگبین موت حیاتست و هلاک نجات
غم سرور است و اندوه مسرت روح بندگی آزادگی است و افسردگی
افروختگی ذلت عزت است و نعمت عین رحمت پس ای یاران انجمن و
یاوران اینعبد ممتحن از این قربانی شادمانی کنید و در این سوگواری کامرانی
زیرا روز قربان عید مردان است و دم جانفشانی وقت طرب و شادمانی
عنقریب ملاحظه نمائید که در قتلگاه از اثر خون آن بزرگوار لاله و ریحان
روید و سنبل و ضمیران نابت گردد ع ع

هوالبهی ای شیدای جمال قدم اسمت قاسم رسمت راسخ حقیقت
ثابت صفتت کامل باد گوئی که این مناقب عظیمه را چگونه جامع کردم و
این مواهب جلیله را چگونه مالک کردم از فضل جمال قدم هر مشکلی
آسان گردد و هر ممتنعی ممکن و رایگان ملاحظه نینمائی که فیض ابر
بهارى چگونه خاک سیاه را زنده * ص ۲۵۹ * و درخت خشک را سبز و
برازنده مینماید بلکه خاک پاک را غبطه افلاک میکند ع ع

^۱ مندرج در مکاتیب عبدالبهاء جلد ۱ صفحه ۴۶۶.

^۲ در منبع پیش گفته «الله یار».

هوالبهی ای دو برادر چون دو کوب دو پیکر در افق محبت الله بفضل خدا چون فرقدان تابانید و در بوستان معرفت الله دو شجره صنوان حدائق موهبت را دو گل خندانید و شقائق عنایت را دو باغ رضوان مؤمن بنقطه اولائید و مقتبس نور هدایت از نار موقده در شجره ابهی از بندگان ان مه تابانید و از منسوبان آن آستان یزدان پس چون عبدالبهاء بعبودیت درگاه احدیتش قیام نمائید تا جلوه و اشراقی نمائید که آفاق را باهتر از آرد و جهان و کیهان را جنت ابهی نماید والبهاء علیکم ع ع

هوالبهی ای معرض مصائب شدیدة این مصیبت وارده هر چند رزیه عظمی و بلیه کبری بود ولی صبر و تحمل آنجناب موهبتی از خدا آن ولد عزیز چون در اواخر ایام از جام لبریز حق * ص ۲۶۰ * سرمست گشت و در نهایت توجه بملکوت احدیت بود لهذا صعودش حکم عروج داشت و وفاتش حیوة ابدی بود حال چون مرغ صبحدم در ریاض ملکوت در ترنم و نغم است و بر شاخسار جهان بقا در تغنی دمبدم سرمست کأس عنایت است و مدهوش صهبای عفو مغفرت تو دل خوش دار و راضی بقضا شو انما یوفی الصابرون اجرهم بغير حساب والبهاء علی کل صابر علی البلاء ع ع

هو الأبهى ای منشی باشی خرم دمی که براز حق همدم شدی و مبارک
ساعتی که تاج محبت اسم اعظم بر تارک نهادی از مصیبت دلتنگ مشو
حکمتی در این است گر خضر در بحر کشتی را شکست صد درستی در
شکست خضر هست خداوند در قران عظیم میفرماید و لنبلونکم بشئ من
الخوف والجوع ونقص من الاموال والانسف والثمرات وبشر الصابرين و
همچنین میفرماید ایمان فی الصابرون اجرهم بغير حساب والبهاء عليك

ع ع

* ص ۲۶۱ * ای ناشر نفعات الله در این اوان که صبح میثاق مشرق بر
آفاق است انوار تأیید از ملکوت ابهی شرق و غرب را روشن نموده شعله بر
ممالک ترک و تاجیک زد سبحان ربی الاعلی بلند شد پرتوی بر خطه
امریک زد نعره یا بهاء الأبهی بعنان کیوان رسید سراجی در زجاج آسیا
روشن کرد انوار حقیقت شعله بر قلب عالم برافروخت کل جهات منور گردید
پس قوت و قدرت او راست کلمه اش نافذ است و میثاقش غالب یریدون ان
یطفئوا نور الله بافواههم ویأبی الله الا ان یتم نوره ع ع

هوالبهی^۱ دوستانا یارانا نفوس و اشخاص بر سه قسم منقسم گشته اند قسمی ظالم علی نفسه یعنی نفوسی که بکلی خود را از رحمت نیر آفاق چون ناقضین میثاق محروم نمایند و قسمی متوسط الحال و مقتصد الأحوال یعنی نفوسی * ص ۲۶۲ * که معترف بوحدانیت الهیه و فردانیت ربّانیه و رحمانیت جمال قدم جل اسمه و بعهد و پیمان مدعن ولی چنانچه مقتضای این اعتراف و اذعانست عامل و قائم نه و قسم ثالث سابق الی الخیرات است یعنی نفوس قدسیه که منجذب نفحات ملکوت ابهی هستند و مشتعل بنار محبت الله و ثابت و راسخ برعهد و پیمان و قائم بر خدمت امر جمال رحمن و ناطق بشنای یزدان و موقّف بر عبودیت جمال ابهی چون عبدالبهاء اینست که میفرماید منهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق الی الخیرات الحمد لله آن نفوس پاک نهاد از جمله اهل حسنات و سابقون الی الخیرات هستند در خدمت امر مبارک بالنفس کوشیدید و دامن همت بکمر زدید و در اشکول و بناء مکتب خانه بنفس نفیس کار کردید قسم بجمال قدم که من آرزوی این خدمت مینمایم و البتّه اگر حاضر بودم بالنفس در زمره شما خدمت مینمودم * ص ۲۶۳ * و کار میکردم و خاک کشی مینمودم و این را سبب نورانیت وجه در ملکوت ابهی میشمردم باری خوشا بحال شما که باین موهبت سرافراز گشتید خوشا بحال شما که بخدمت عموم احباء الله قیام نمودید خوشا بحال شما که چنین گوی از میدان ربودید

ع ع

^۱ مندرج در منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۳ صفحه ۱۲۵.

هوالبهی ای منجذب بانوار جمال دوستان الهی وارد و این عبد در شواطی بحیره طبریا مقیم قد اتصل نهر الاردن بالبحر الأعظم والابن فی الوادی المقدس یندای لییک اللهم لییک باری مکتوب شما را تقدیم نمودند و این عبد فوراً قلم گرفته بذكر شما مشغول شدم این بنده حق این ایام اریاح افتتان در مرور است و عواصف امتحان در شدت هبوب قدم را راسخ نما و قلب را ثابت و بنشر نجات الله قیام نما تا تأییدات ملکوت ابهی بینی و اشراقات شمس حقیقت مشاهده کنی و البهآء * ص ۲۶۴ * علیک و علی کل ثابت مستقیم ع ع

حال اعظم امور نشر نجات الله است و ثبوت بر عهد و میثاق الله شرف زیارت انشاء الله وقتش حاصل میگردد ع ع

هوالبهی ای بنده درگاه حضرت احدیت الآن دوستان رحمانی و یاران روحانی که از آن صفحات عزم زیارت مطاف ملاً اعلا نمودند مشرف شده حال نزد این عبد آمده اند مکتوب شما را تقدیم نمودند ای یار یزدانی در سبیل جمال مبارک هر بلائی را بجان خریدیم و از قید راحت و آسایش رهیدیم و در میدان فدا بقریانگه عشق دویدیم و بسر منزل مقصود رسیدیم اگر ابواب بلا مفتوح بینی دلیل بر فوز و فلاح است و اگر تیر جفا را مهدوف مشاهده کنی برهان وصول نجات است چه که زهر در سبیل خداوند اکبر شهد و شکر است و زخم مرهم جان پرور باری مشتعل باش و نار موقده باش و شمع روشن باش و مرغ چمن باش آیت ملکوت باش * ص ۲۶۵ * رایت جبروت باش اگر چنانچه آن ارض سخت است بدیاری دیگر در آن اطراف حرکت فرما و البهآء علیک و علی کل ثابت مستقیم ع ع

هو الأبهى يا من اشتعل بنار الموقدة رایت رحمن است که بلند در
اسمانست صیت یزدانست که منتشر در اطراف کیهانست آهنگ
ملکوتست که مطرب قلوبست و صلاى لاهوتست که مشوق نفوس و ارواح
اهل جنت جبروتست پرتو آفتاب حقیقت است که نور بخش افق جهانست
و فیض عظیم ربّ قدیم است که محیی عالمین است ابر نیشان عنایت
است که در فشان است و شمع شبستان موهبتست که پرتو افشان است پس
ای یار موافق وقت را از دست مده و فرصت را غنیمت شمار تا در این قرن
اکبر انور نصیب او فربری والبهاء علیک و علی کل ثابت علی میثاق الله

* ص ۲۶۶ * ای یار قدیم و مونس و ندیم این حزین مدتی بود که خبر تشریف فرمائی میرسید و منتظر بودیم حال چنین واقع که شما وارد و این عبد در این ارض ساکن این نیز از مقدرات پرورگار قادر باری مکتوب آنجناب که از حیفا مرقوم فرموده بودید الان که ساعت هفت از روز یکشنبه است واصل و الان جواب مرقوم میشود مقصود اینست که همیشه موفق و مؤید بوده و امید از فضل و عنایت جمال مبارکست که در این ایام باعظم خدمات که آن هدایت و دلالت بر آنچه الیوم لازم و واجب است موفق گردند آنجناب الحمد لله بزینارت مطاف ملاً اعلی فائز و باین موهبت کبری موفق انشاء الله سبب تنبه نفوس و بیداری قلوب و تذکر اهل تصورات بوده و خواهید بود و به آنچه الیوم سبب علو امر الله و ارتفاع کلمه الله * ص ۲۶۷ * و عزت دین الله است قیام خواهید فرمود حمد خدا را که جمال قدم روحی لاجبائه المخلصین فدا نفوسی تربیت فرموده که الیوم چون جبل شامخ و طور باذخ ثابت و راسخند و چنان رادع از حصن حصین امر الله هستند که جنود ملاً اعلی تحسین مینمایند باری بسیار غیبت اینعبد حین ملاقات آنجناب سبب تأثر شد اگر ممکن باشد که جناب دکتر علیه بهاء الله الأبهی را راضی بفرمائید که حین رجوع بکمال بشارت و بشاشت مراجعت نمایند فنعم المطلوب و اگر عدم ملاقات سبب حزن و افسردگیشان میشود یک روز او را بفرستید تا ملاقات شود ع ع

هوالبهی ای دو برادر آن روح مجرد ان جان پاک رو با فلاک کرد و از جهان پاک رها یافت و بمقعد صدق شتافت زجاج ناسوت را ترک نمود *
ص ۲۶۸ * و چون سراج در جهان لاهوت بر افروخت شما که یادگار آن آیت رحمتید باید بر قدم او روش و حرکت نمائید کشت او را آب دهید و بنیان او را بعنان سحاب رسانید در منهج او سلوک کنید و ظلمت شکوک را بقوت مالک الملوک زائل نمائید بخدمت امرالله مشغول گردید و بنشر نفعات الله مألوف شوید آیت توحید شوید و رایت تجرید گردید تمسک بحبل میثاق جوئید و توسل بحضرت ربّ الآفاق چون روح لطیف شوید و چون نسیم عنبر شمیم قسم بجمال قدم که نظر عنایت شامل دوستان ثابت و راسخست که یکنفس مقدس مقاومت من علی الارض تواند الیوم وقت تبلیغ امرالله است و نشر نفعات الله وقت زیارت اذن داده میشود ع

هوالبهی ای متوجّه بجهان ملکوت * ص ۲۶۹ * الآن در کنار دریاچه طبریا نشسته و دل از غیر دوست گسسته و پیوسته مترصد فیوضات کلیه رحمانیه هستم و خامه برداشته و این مختصر نامه نگاشته اگر بدانی در چه حالتی مینویسم البتّه بجدب و وله آئی و از فرط شعف و شغف رقص کنان این بیت را بخوانی این مطرب از کجاست که برگفت نام دوست تا جان و جامه بذل کنم بر پیام دوست و البهآء علیک ع

رفسنجان هو الأبهى اى مستغرق در بحر عرفان جمال ذوالجلال در
هیکل مکرم کشف نقاب فرمود و رفع حجاب و با رخى چون آفتاب در
محفل تجلی متجلی شد و بانوار جمال جمیع مطالع را روشن نمود حال
چون نیر اعظم افق ملکوت را بیاراست ناسوتیان مأیوس شدند و مخمود
گشتند محروم آمدند معدوم شدند ولى * ص ۲۷۰ * ملکوتیان آن فیض را
اليوم از جهان غیب گیرند و آن عطا را از ملاً اعلا یابند بصر اگر محروم شد
الحمد لله بصیرت موجود است و ربّ وجود عنایتش مشهود است ع ع

رفسنجان و حسن آباد هو الأبهی ای شعله افروخته محبة الله ناله تو
جانسوز بود و آه و فغان آتش افروز حین تلاوت کلمات چنان تأثری
حاصل که قلوب در اهتزاز آمد و نفوس در انتعاش این تأثیر از برکت ذکر
جمال مبارک روحی لاجبانه الفدا است پس باید بکلی غیر حق را فراموش
نمود تا آهنگ سروش بگوش رسد و از بانگ و خروش طیور حدائق ملکوت
دل بجوش آید ای مست جام الهی وقت انست که بقلبی نورانی و بصیرتی
رحمانی و لسانی ناطق بذکر سبحانی و قوتی صمدانی و جذبی ملکوتی و
ولهی جبروتی و حکمتی * ص ۲۷۱ * لاهوتی مشغول نشر و تبلیغ امر الله
گردی اینست جوهر بقا و ساذج هدی و حقیقت ثقی و وصول بسدره
منتهی و غایه قصوی و السلام علی من اتبع الهدی در این ایام در انصفحات
مکت اولی تراست چه که سبب انتشار است و وقت ظهور آثار و کشف
سبحات و رفع شبهات اهل اشارات چه که امتحانات الهیه در این ایام
شدید است تخم افتتان که در سنه شداد افشاندند شد حال انبات میگردد و
البهء علی کلّ ثابت مستقیم جناب آحسن اخوی و ضجیع ایشان و جناب
آنصر الله و جناب کربلائی ابوالقاسم زارع و ورقه مبتهله والده را تکبیر ابداع
ابهی ابلاغ نمائید ع ع

رَنگُون هوالأبهی ای مستفیض از فیض ملکوت ابهی فیض سحاب
نیسانی اگر چه دشت و چمن بیاراید کوه و دمن خرم نماید ولی فیض
آسمانی و ریزش باران رحمانی * ص ۲۷۲ * صحرای جانفزای دل و جان
تزیین کند و جهان قلب و وجه ان خرم نماید پس تا توانی فیض ملکوت
ابهی و ریزش امطار سحاب ملاً اعلی بجو تا چون مظهر الطاف نامتناهی
گردی و ثابت و راسخ بر عهد و پیمان الهی واسطه فیض شوی بلکه خود نیز
فیض حقیقی گردی پس بدل آرزو کن و بجان عجز و زاری نما و بجسم
زور بازو بنما و بجمیع قوی بکوش تا این نجم بازع فیض از افق دل و جان
طلوع نماید و این مرغ آمال در دام اقبال افتد این گل در انجمن بشکفد و
این ورقاء در آن حدیقه بسراید و البهآ علیک و علی کلّ من ثبت علی العهد
والميثاق ع ع

رفسنجان هوالأبهی ای دوستان راستان در هر عهد و عصر که انوار
یزدانی افق امکان را روشن نماید مردم باید بستایش و نیایش برخیزند و
بشکرانه زیان گشایند حال بالعکس بشکایت * ص ۲۷۳ * قیام نمودند و
بستیزه برخواستند و از قدر خویش کاستند مگر مردمانی که چشم و گوش
هوش گشودند و محفل را پرستش خداوند آفرینش خداوند آراستند شما که
منتظر نمایش این بخشش بودید و چون پرتو صبحش دمید و روزش رسید
بیدار شدید و هوشیار گردیدی شکر نمائید که از این جام لبریز نصیب بردید و
از فضل وجود سهم و قسمت گرفتید خوشا بحال شما جانتان شاد باد ع ع

ذی‌حجّه ۱۳۱۲ رفسنجان هو‌ال‌ابھی ای دوآیت هدایت شکایت از
هجران نباید کرد مخافت از حرمان باید داشت چه که هجران فراق ابدانست
ولی حرمان محرومی دل و جان و ممنوعی قلب و روان چون وجوه ناضره با
ابصار ناظره و بصائر نافذه محشور شوند بیابان فراق سر منزل وصال گردد و
فصل علّت ظهور مواهب وصل شود * ص ۲۷۴ * و اشتیاق سبب اشتعال
گردد پس باید قربیت حقیقی جست و وصلت و عشرت روحی این صفت
راستان است و بندگان آستان بکوشید تا در مقام محمود مذکور و مقبول و
محبوب گردید و البهّاء علیکم ع ع

رفسنجان هو‌ال‌ابھی ای یاران الهی جمال قدم و اسم اعظم با ید بیضائی
از صلح و صفا در بین اهل عالم ظاهرگشت جمیع را بصلاح دعوت نمود
و از نزاع و جدال منع فرمود ابواب حبّ و الفت گشود و اساس یگانگی و
محبتّ بنهاد ظلمت جنگ و جدال را مکروه داشت و نور و داد و روح و
ریحان را ممدوح شمرد پنجاه سال در تربیت نفوس بصبر و بردباری و
اصلاح و آزادی کوشید تا آنکه این جهان تنگ و تاریک را ترک فرمود و
بجهان روشن وسیع صعود نمود از خدا بخواهید که بمدد ملکوت ابھی
مظهر محبتّ و مودّت بر جمیع نوع بشر گردید تا در درگاه احدیت مقبول *
ص ۲۷۵ * شوید و محبوب آید و البهّاء علیکم یا احبّاء الله ع ع

انطاب هو الأبهی^۱ ای دوستان الهی هنگام تضرع و ابتهاج است و وقت تذلل و انکسار دست عجز و نیاز بدرگاه بی نیاز بلند کنید و ناله آغاز نمایند که ای پروردگار بیچارگانیم بدرگاه تو پناه آورده ایم پریشان روزگاریم در بارگاه تو سر و سامان جوئیم افتادگانیم الطاف ترا نگرانیم ما را بر عهد و میثاق خویش ثابت و مستقیم فرما و از سهام شبهات محفوظ دار و در ظلّ صون و حمایت خویش جای ده و از امتحان و افتتان ما را مصون دار توئی مقتدر توانا ع ع

رفسنجان و نوق جناب آقا سید کاظم و علی علیهما بهاء الله الأبهی هو الأبهی^۲ ای دو بنده درگاه الهی هر چند بجسم در محضر روحانیان حاضر نیستید و در محفل ربانیان جالس نه ولی قسم باسم اعظم که کلّ دوستان در شبستان دل و جان با رخی چون بدر تابان در جلوه چه که حقیقت شاخصه بصورت اصلیه * ص ۲۷۶ * و سیرت روحیه و کمالات ایمانیه و نعوت عرفانیه در خلوتخانه قلوب در جلوه و ظهور است پس مستبشر باشید مستبهج که در این کور رفیع بچنین فیض بدیع موفق گشتید و بشکرانه این نعمت عظمی ثابت بر عهد و میثاق جمال ابهی گردید و بقوة الهیه نفوس ضعیفه را راسخ گردانید که که عنقریب جنود تزلزل هجوم نماید و اوراق شبهات منتشر گردد و نعاق هر ناعقی بلند شود یکی حسبنا کتاب الله گوید دیگری بتأویل محکّمات و ترویج متشابهات پردازد و با نفسی چون ثلج نار موقده قلوب اولیا را خاموش کند و موثیق عظیمه یوم الست را فراموش کند ع ع

^۱ مناجات مندرج در این لوح مبارک در مجموعه مناجات‌های حضرت عبدالبهاء
(لانگنهاین آلمان ۱۹۹۲) صفحه ۱۲۰ آمده است.

^۲ مندرج در مکاتیب عبدالبهاء جلد ۸ صفحه ۸۲.

هوالبهی ای طائف حول مطاف ملاً اعلی از اعظم مواهب الہیہ انبعث
انسانست در این عصر رحمانی و کور یزدانی و اشتعال بنار موقده در سدره
انسانی و فوز بشرف طواف * ص ۲۷۷ * بقعہ نورانی الحمد لله باین
مواهب کہ اعظم رغائب است فائز شدی و مشمول الطاف حضرت رحمن
گشتی و منظور نظر احسان شدی حال چون بان دیار رجوع نمائی دوستان را
ارمغان نفعہ رحمان بر و یاران را ہدیہ مژدہ موہبت یزدان دہ بی نصیبان را
نصیب بخش و بی بہرہ بیچارگان را با بہرہ فرما ناس غافلند و ذاہل جاہلند
و غیر عاقل اگر در ادراک قاصرند و در عرفان کاہل مدارا نما و چشم از
قصور بیوش بمنظر اکبر نظر کن و بالطاف جلیل اکبر معاملہ نما و البہآ
علیک ع ع

هو الأبهى ايها الفرع الكريم من السدرة المباركة آنچه مرقوم نموده بودید ملحوظ گردید حقیقت نهایت مشکلات حاصل و اذیات شدیدۀ وارد ولی اگر قلب را متوجّه بصور و حقائق بلایای روحانی نمائی حکم قطره و دریا دارد و کاه و کوه بی همتا چه که آن بلایا و محن تعلق بجسم و تن دارد نه روح * ص ۲۷۸ * آنچه موارد جسمانیست سهل و آسان است و آنچه مشاکل و عذاب روحانی صعب و بی پایان آنچه در بمبائی واقع جمیع سبب علو امرالله و علت ترویج دین الله از این محزون و مغموم نشوید تا طوفان نشود و امواج بر نخیزد و شدت برف و بوران و یخ و زمهریر زمستان نگردد موسم بهار نسیم مشکبار نوزد دشت و کهسار خرم و لاله زار نگردد و صحن چمن و طرف دمن سبز و گلشن نشود گل و شکوفه نگشاید و دار میوه خوشگوار بار نیارد این طراوت و لطافت و حلاوت ربیع از شدت و حدت شتاء و عواصف خریف است مقصود اینست که شما از این موارد دلتنگ و محزون نشوید قدری تفکر در صدمات و بلیات جمال مبارک روحی لاجبائۀ الفداء و سجن و شهادت حضرت اعلیٰ روحی له الفداء نمائید جمیع این زهرها دریاق شود و * ص ۲۷۹ * جمیع این تلخیها شیرین گردد بعد از صعود جمال مبارک انصاف است که ما راحت و عافیت طلبیم و یا آنکه امنیت و سلامت جوئیم لا والله جام بلا را البتہ باید در کام شیرین کرد و سهم جفا را البتہ باید سینه هدف نمود اگر چنین نباشد چه ثمره از وجود و چه فرقی میان غافلین و اهل سجد مقصود این نیست که خلاف حکمت حرکت کرد استغفرالله حکمت در جمیع الواح مذکور و مقبول و مشروع مقصود اینست که محزون و مغموم نباید شد چه که سبب محرومی میگردد ولی حکمت را باید در جمیع موارد ملاحظه داشت تا سبب ضوضاء کلی نشود حال باید شماها که افنان این سدره هستید در کمال حلم و تجلّل و

تحمل صبر نمائید و با ناس پروسواس بالعکس بقدر امکان بمحبت و
مهربانی حرکت و با قلبی نورانی و روحی ربانی و وجدی رحمانی و نیتی
سبحانی سلوک کنید و ابدًا از کسی مکدر * ص ۲۸۰ * نشوید و متألم
نگردید در حقّ متعدّین دعا کنید که خداوند ایشان را متنبه نماید و از این
خواب غفلت بیدار شوند همیشه چنین بوده است احبّاً و اولیای الهی همیشه
معدّب بوده اند چه بهتر از این که انسان مظلوم باشد خدا نکند که ظالم
گردد مظلومیت صفت بنده آستان است و عبودیت سمت راستان و آن
ارض بالنسبة بجای دیگر عالم آزادی است و معمر و آبادی حکومت
حامی است و خصومت ناس منافی قدری باید تحمّل نمود و حکمت
مجری داشت و در خصوص قطعه ارض گرفتن موافق ولی باسم وقف ممکن
باشد بهتر است اگر ممکن نشد باسم قبرستان بگیرید و بجهت اعانه به مصر
مرقوم شد و صورت آنچه مرقوم شد ارسال میشود در خصوص دفن حضرت
من صعّدت الی الله تا ممکن و مستحیل نه در محل صعود لازم است چه
که نص صریح است و شاید اعدا مخابره بکریلا نمایند و در اینجا نیز
نگذارند * ص ۲۸۱ * و علی الخصوص که آن متصاعد الی الله را از قرار
مرقوم ابداً میل دفن بین مقابر عموم نبود اگر ممکن است باسم امانت در
زمین جدید دفن نمائید و چون مدتی بگذرد و فراموش نمایند کسی حرفی
نخواهد زد و در این خصوص شور لازم است مشورت نمائید آنچه سبب
عزّت و بزرگواری است مجری دارید در خصوص ظلمی که در این ایام
بحضرت شهریار بزرگوار بلکه عموم اهل ایران واقع شد مرقوم نموده بودید
که بعضی از مبغضان توهّماتی نموده بودند یا سبحان الله جمال مبارک
چهل سال در اطاعت و انقیاد باین خسرو مظلوم اوامر مرقوم فرمودند و جمیع
را دلالت بر عبودیت نمودند و البتّه فساد را قطع فرمودند و جمیع ملوک

مظاهر قدرتند و مطالع عزّت ربّ عزّتند بیان نمودند و اطاعت ایشان فرض و واجب است صراحة من غير تلويح امر کردند و حقوق پادشاهان را برگردن رعیت * ص ۲۸۲ * ایضاح فرمودند این حزب را در جمیع موارد بصبر و سکون و مظلومیت و اطاعت تربیت کردند و ان پادشاه مظلوم چندین سال بود که نهایت صیانت را از این حزب میفرمودند با وجود این تصوّر ادنی بی ادبی از این حزب میتوان نمود الا لعنة الله على المتجاسرين الا نعمة الله على القتالين الا غضب الله على الظالمين الراضين بهذا الظلم العظيم الحمد لله بزودی معلوم شد و از این معلومتر بلکه واضح و چون آفتاب حقیقت حال لائح می گردد باری این قضیه ناگهانی بسیار سبب حزن و تأسف و کدورت گردید و فی الحقیقه در ایران تخم فسادی کشته شد که قرون و اعصار ضررش دیده خواهد شد الا لعنة الله على المفسدين كانت الفتنة نائمة لعن الله من انقطعها از این حرکت معلوم میگردد که در ایران خیلی فساد پنهان هست دعا کنید خداوند حفظ فرماید باری حال شما توکل بر حقّ نمائید و ثابت و راسخ * ص ۲۸۳ * شوید انشاء الله آن ارض ساکن میگرددند و مفسدین عنقریب از فساد پشیمان گردند و حقیقت این حزب و تقدیس و تنزیه امر الله واضح و مبرهن شود غصّه مخورید ع ع

هو الأبهى ايها الفرع اللطيف من السدرة المباركة چنديست که مکتوب
وارد نگشت و نسیمی جدید نوزید سبب خمودتست یا برودت اگر آنست
نهایت خجالت است چه که خمودت و برودت با حرارت محبت الله جمع
نگردد و انسان تا نسوزد شمع نگردهد خاک چون پرتو حرارتی از خورشید
افلاک گیرد از هر آلودگی پاک شود و انواع گل و ریاحین بروید و پیرهن
جدید بپوشد ما الحمد لله از پرتو آفتاب حقیقت گرمیم و از فیض ملکوت
احدیت اگر چه قطره ایم یمیم پس خمودت چرا و برودت چرا
علی الخصوص که موسم بلاست و موعد جفا در چنین موارد باید گرم بود
بلکه نرم اگر از قلت تحریر این عبد است بجان عزیزت قسم چنان عدم
فرصت احاطه نموده است که وقت * ص ۲۸۴ * آه ندارم چه جای
مکاتیب پی در پی ولی اشتباه مکن همیشه بذکر تومشغولم و بیاد شما
مألوف شما ملاحظه من مکن و جواب متتابع منتظر مباش همیشه بنویس و
بریز و پاش تا به بینم خدا چه میکند آنچه کند خیر است ع ع

هو الأبهى ايها الفرع الرفيع من السدرة المباركة فى الحقيقة بليّة شديده بر
 آنجناب وارد و صدمات عظيمه حاصل هجوم عمومى بود و هيجان انفس
 شومى ولايت غربت و آوارگى و اتفاق طائفه اثنى عشرى و اسماعيلى
 على الخصوص عامّ اوباش و هزله رذله خذله پر پرخاش معلومست چه
 خواهند کرد ولى آنجناب بايد تأسى بجمال قدم نمايند و مقتدى بصادر اول
 شوند در چنين اوقات و احوال در کمال سرور و ابتهاج باشند و در چنين موارد
 بلا در نهايت حبور و انتعاش اين غبارها بنشينند و اين طوفانها آرام گيرد و اين
 ابرها پراکنده گردد و اوج امر الهى صاف و چون آينه شود و شمس حقيقت
 بمنتهاى شعاع * ص ۲۸۵ * و حرارت بدرخشد بار دگر روزگار چون شکر
 آيد در خصوص مسائل واقعه و نوع حرکت بجناب اخوى نوشتم ديگر بشما
 زحمت داده نميشود مختصر اينست بايد باينگونه امور اهميت نداد در
 کمال صبر و سکون حرکت کرد کم کم اين شورشها ساکن شود و زائل گردد
 چه که قوه قاهره ملکوت الهى قاهر است و العاقبة للمتقين و البهائم عليكم

عع

آنچه سبب حزن کلى شد و چشم گريان و قلب سوزان گرديد فضيّه
 صعود فرع جليل است که فى الحقيقه صوت عويل است که از حقائق وجود
 بلند است و حرقت و حسرتست که مستولى بر قلوب دوستان سلطان احديت
 است ملاحظه فرمائيد که بعد از صعود جمال مبارک روحى لاحبائه الفدا
 جميع نفوس مقدسه صعود نمودند و بافق اعلا شتافتند و اين عبد را در دام
 جميع بليات گذاشتند اين نيست مگر آنکه بايد بلايا بر اين عبد از جميع *
 ص ۲۸۶ * جهات مکمل باشد و قسم بجمال قدم که اين کأس که ايشان
 نوشيدند چنان در مذاق اين عبد شيرينست که چون تصور آن نمايم کام دل
 و راحت جان حاصل آيد ربّ قربّ ايام لقائک و ارفصنى اليک انت

الكريم الرحيم ع ع

هوالبهي يا من تحمل كل مشقة في سبيل الله حضرت اسم اعظم در
این نشئه آدم اختيار صد هزار بلايای پردرد و غم نمود تا جواهر وجود را
رسم انقطاع بياموزد و اعيان و حقائق محمود را آيين و روش فدايان تعليم
فرمايد گاهی اسير شد و گهی در سلاسل و زنجير دمی در زیر تازیانه افتاد و
روزی مبتلا بجور زمانه یومی در دست عوانان و ستمکاران افتاد و وقتی در
پنجه ظالمان گنه کاران گهی در قعر زندان جای گرفت و گهی در سجن
قاتلان و سارقان روزی در تهديد تيغ * ص ۲۸۷ * و شمشير بود و یومی
هدف زهر تأثیر گهی نفی بعراق شد و گاهی سرگشته آفاق دمی نياسود و
نفسی سر بالین راحت و آسایش نهاد عاقبت بلایا و محن در سجن اعظم
بملکوت تقدیس شتافت و در انجمن ملاً اعلی پرده بر انداخت و این عبد
ضعیف را بجهت بلایا و رزایای خویش در نزد بیگانه و خویش یادگار
گذاشت حمد خدا را که آن سرگشته سودائی و آشفته و شیدائی را نیز از این
جام سرشار مخمور و سرمست نمود و در دست بدگویان و بدخویان و
بدخواهان اسیر دام و شصت کرد علی العجالة همرازیم و با خون دل دمساز
این رشحات از طفحات آن کأس دهاق است که محبوب آفاق نوشید و این
قطرات جرعه جام لبریز است که آن معشوق عزیز آشامید باری آنچه واقع
فی الحقیقه بالتتیجه دافع ضمیر و قانع غیر اگر حال بظاهر توهین است *
ص ۲۸۸ * ولی بحقیقت توقیر در بدایت فاتحه اعتساف است ولی در
نهایت خاتمه الطاف آن مظلوم را اگر مدفن محفوظ معلوم میسر نگشت
ضرری ندارد چه که حضرت روح را جسد مطهر در مزابل بود و سی صد
سال مجهول و غیر ظاهر بعد از سی صد سال والده قسطنطین ملکه هلانی
باورشلیم آمد بعد از جستجوی زیاد در آن منزله تقریباً محلی معین نمودند
حال بیا ملاحظه فرما که چه خبر است جسد مطهر حضرت اعلا روح

العالمین له الفداء هنوز مقرّ نیافته صحرای کربلا را جند کافر سرتاسر شخم نمودند و زراعت کردند تا قبر و قتلگاه را گم کنند مقصد اینست که اینگونه امور سبب عزّت دوستان الهی است نه ذلّت با وجود این محض آنکه شما مناسب دانسته بمصر بجهت معاونت خرید ارض بجهت قبرستان مرقوم شد و صورت آن در جوف است * ص ۲۸۹ * ملاحظه نمائید در خصوص مطبوعه مرقوم نموده بودید و الی الان مشکلات آن حلّ نشده و متصل اصحاب اسهام سهم خویش را میطلبند علی الخصوص جناب سمندر و علیه بهاء الله الأبھی را اصحاب اسهام تضییق مینمایند و ایشان نیز مراجعت میکنند و بمداد اولیت و لعل جواب داده میشود حال این قضیه اشکالات چندی دارد ولی قدری صبر بفرمائید من در خصوص مطبوعه یک فکر مخصوصی دارم انشاء الله بهتر از آنکه فکر شده خواهد شد شما در فکر نشر بفحات قدس و صیانت حصن حصین عهد و میثاق باشید چه که عواصف و قواصف تزلزل احاطه نموده است بقمسی که جواب مسطورات شما تا بحال تأخیر افتاده باری جمال مبارک

روحی لاجبائے الفدا را همیشه بخاطر آرید و رضای مقدسش را ملاحظه دارید اگر نفوس ثبوت و رسوخ نمایند اعلام * ص ۲۹۰ * مرفوع منکوس گردد و امرالله بکلی محو و نابود شود ای جان عزیز وقت استقامت است و هنگام ثبوت بر عهد جمال قدم متزلزین را گمان چنانست که این عهد بکلی محو و نابود خواهد شد علم ظلم بر افراخته و ادعای مظلومیت مینمایند جواد قزوینی همت گماشته که بمفتریاتی بر خیزد که نقض عهد الهی را مستور کند و بیخردان را بنماید که او بکتاب الهی متمسک است و این عبد تارک کتاب و موهن امرالله بظلمی قیام نموده است که از اول وجود تا بحال چنین ظلمی واقع نگشته الحمدلله شما مطلعید که از بدایت در سرّ سرّ در اینجا چه زمزها داشت حال عیناً با کمال جسارت و تهوّر در صدد تضييع امرالله و این عبد است ملاحظه فرمائید که در این کور اعظم جمال مبارک محلّ توقفی از برای کسی گذاشتند و جای شبهه باقی ماند در کتاب اقدس که ناسخ جمیع کتب است * ص ۲۹۱ * سی سال پیش بنص صریح بیان فرموده و جمیع دوستان را پرورش دادند و در جمیع الواح ذکر عهد و میثاق فرمودند و متشبثین را دعا و ستایش نمودند و ناقضین و متزلزین را نکوهش و بعد با اثر قلم اعلی کتاب عهد مرقوم فرمودند با وجود این صبیانی مثل جواد و امثاله بترهاتی قیام نمودند که این کوکب نورانی عهد و میثاق الهی را از افق عالم افول دهند و این شمع نورانی را خاموش کنند هیئات هیئات باری روائح شبّهات است که در انتشار است و جنود نقض میثاق است که در هجوم است قدم را محکم کن و قلب را ثابت چون جبل مستحکم با لسانی ناطق و قلبی راسخ و رخی روشن نفوس را بثبوت و رسوخ بخوان که مبادا یاجوج تزلزل و مأجوج نقض رخنه در این سدّ محکم نمایند

و البهَاء علیک و علی کلّ متمسک بعهدالله و میثاقه و الویل الکلّ ناقض

شریر ع ع

صورت مکتوبی است که در خصوص اعانت ارض مقبره بمصر مرقوم شد در هندوستان جمعی از درندگان بجوش آمدند و ولوله و خروش افکندند فتنه بر پا نمودند و اوراق افترائی انتشار دادند جسد مطهر دوستان را از دفن در مقابر خویش منع کردند و یکی از یاران قالب عنصری تهی نمود و بجهان الهی شتافت جسد مطهرش در میدان ماند و محل تحقیر عوانان گشت عاقبت آن مظلوم را در مقابر دزدان و قاتلان ظالمان دفن نمودند اگر چه این اهانت و این در راه حضرت احدیت بود عین رعایت است و این ذلت حقیقت عزت ولی تا امکان هست باید دوستان را حیاً و میتاً مکرم داشت لهذا دوستان هند را مقصد چنانست که قطعه زمینی بخرند و قبرستان نمایند ولی قدرت ایشان کفایت نماید لهذا دوستان اگر بتوانند و معاونتی نمایند بسیار بحاست ع ع

هوالبهی یا من استقام فی امرالله خوشابحال تو که در امرالله استقامت نمودی و در دین الله ثبوت و رسوخ نمودی قسم بمطاف ملاً اعلی که جمیع ذرات اشیاء بلسان ملکوت تحسین و تمجید تو نمایند و از جبروت ابهی بجهت تو تأیید طلب کنند عنقریب ثمرات استقامت را اقتطاف نمائی و رویت چون بدر تابان در میان یاران روشن و درخشان گردد و در ظلّ شجره عهد و پیمان بموهبت کبری واصل شوی و البهَاء علی کلّ من استقام ع ع

هو الأبهى^۱ یا من تمسک باعروة الوثقى التى لا انفصام لها حمد کن
 خدا را که از کأس ثبوت و رسوخ نوشیدی و بعروة وثقای استقامت تشبث
 نمودی از خمر عرفان مخمور شدی و از بیت مطمور به بیت معمور پی بردی
 پس پیمانۀ پیمان بدست گیر و از خمخانۀ عهد الهی دوستان را سرمست کن
 و بازار * ص ۲۹۴ * متزلزلین را شکست ده جامۀ سکون بدر و جام طهور
 بنوش و با یار حقیقی دست در آغوش شو از فضل و موهبت الهیه نفوسی
 مبعوث گشته اند که چون کوه آهنین بر عهد مقیمند و چون بنیان روئین متین
 و زرین یا جوج تزلزل را سدی از زبر حدیدند و مأجوج تبلبل را حائلی چون
 رکن شدید گردباد امتحان را حاجبند و تندباد افتتان را حاجز امید از فضل و
 عنایت جمال قدم روحی لاجبائۀ الثابتین فدا دارم که این خلعت زیبا بر قد و
 بالای آن بنده جمال ابهی سزاوار آید و چنان ثابت و راسخ باشی که کلّ
 احبای آن دیار ثابت و راسخ گردند و البهآء علیک و علی کلّ من تمسک
 بالمیثاق ع ع

در خصوص قاتل حضرت شهریار مغفور جناب صدارت عظمی
 بجمیع قونسولهای اطراف خبر دادند که بعد از تحقیق دقیق و غور رسی
 معلوم گردید که قاتل مردود جمهوری و دهری بوده تعلقی بدیگران نداشته
 * ص ۲۹۵ * فی الحقیقه ظهور حقیقت حال از فرط کاردانی و درایت و
 کفایت و انصاف و عدالت حضرت صدارت عظمی بوده الحمد لله که
 حقیقت این خیانت و ضرریت آن متجاسر مردود واضح و مشهود شد این
 نیست مگر تأییدات حضرت ملکوت جمیع احبای الهی شب و روز باید
 بدعای دیمومی شوکت شهریار عادل تازه قیام نمایند و همچنین قدر عدالت
 و انصاف حضرت صدر اعظم را بدانند و بدعای خیر در حق ایشان مشغول
 گردند و البهآء علیک ع ع

مکاتیب جوف را برسانید از جمله مکتوب جناب نبیل مسافر یعنی حاجی محمدباقر همدانی است که پسرشان حاجی محمدتقی که از ارض مقصود رجوع نموده است باید برسد البتّه برسانید ع ع

جناب نبیل مسافر علیه بهاء الله الأبھی ملاحظه نمایند هو الأبھی یا من سافر من الله الى الله اتى لأناجى ربى الأبھی فى كلّ صباح و مساء بلسان الجهر و الخفى ثبتّ قدیمک على صراط العهد * ص ۲۹۶ * و الميثاق و ينور بصرك بمشاهدة جنود تأييد من المألّ الأعلى و يملاء مليک فرحا و استبشارا بفضلہ وجوده الذى احاطک من كلّ الجهات و يهياً لك من امرک رشداً فلا تبتئس بما جرى و ارض بالقضاء و تمسک بعروة الصبر الجميل فى المصائب الكبرى فوربك الأعلى انّ المتعارج الى الملكوت الأبھی قد فاز بالمشاهدة و اللقاء و تمتع بالنعمة الكبرى و يقول ليتنى فزت بهذا فيما مضى و يا فرحى من هذه المنحة العظمى و العطية المثلى ادخلوها بسلام آمين و انّ هذا لاذن مبين ع ع

جناب مشهدى يوسف مهدى و لدى حاجى محمد شماع عليه بهاء الله الأبھی هو الأبھی اى مصطلی بنار موقده ربانيه حمد خدا را که از وادى ايمن بقعه مبارکه نور هدى مشاهده نمودى و آيات كبرى ملاحظه كردى از مشرق انوار اشعه ساطعه چنان بر روزنه قلبت زد که ظلمت ضلالت منکسف شده نور * ص ۲۹۷ * هدايت مشتھراين از فيض ربّ قدیم است و فضل ربّ كريم پس بشکرانه اين موهبت كبرى بر عهد و پيمان چنان ثابت و مستقيم شوکه اگر گردباد نقض و تزلزل بر ميثاق بان ديار رسد بقوت الهيه آن باد را محو و نابود نمائى و البهآ عليك عبدالبهآ عباس

هو الأیّهی^۱ ای دوستان الهی الحمد لله که نسیم مشکبار و شمیم عنبرنثار از حدائق قلوب در انتشار است و انوار تأیید از افق ملکوت پرتو افشان بحر الطاف است که پر موج است و موج احسانست که رو باوج است تجلیات رحمن است که پرتو بخشای افق جهانست و فیض بخشایش یزدانست که از سحاب رحمت در جریان است نغمه ورقا و طیور است که حسرت بخش عقول و شعور است بوی خوش ریاحین حدیقه معانی است که مروج قلوب ربّانی است و مفرّح دل‌های رحمانی پس ای یاران یزدان شکر کنید که این ابواب مفتوح است * ص ۲۹۸ * و این متون مشروح قسم بجمال قدم که الیوم ثبوت و رسوخ بر عهد پیمان الهی مغناطیس کلّ خیر است و جاذب جمیع کمالات روح تأیید است و ظهور توحید عنقریب گردباد شبّهات جمیع را احاطه نماید و زلزله تزلزل بر عهد و میثاق نفوسی را رجه آرد و افتتان سنه شداد آثارش ظاهر گردد اشجار عظیمه منقرض شود و ریح سموم نقض میثاق مستمر ای یاران تمسک بعهد محکم و مستمکم نمائید ای امرزگار بنده درگاهت حسن مستمند را در بحر غفران مستغرق فرما عبدالبهاء عباس

^۱ منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۴ صفحه ۱۲۶.

هوالبهی ای آ عبدالرؤف اگر چه از افترای مفرین قدری ضوضاء در
جمع جهات بلند شد ولی الحمد لله بفضل الهی حقیقت حال واضح و
میرهن گردید و از عدالت پادشاه تازه و انصاف حضرت صدر اعظم هویت
این فتنه و مرتکبین مردودین پیدا و آشکار گردید و براءت اینحزب مظلوم
معلوم شد باید * ص ۲۹۹ * جمع دوستان بشکرنة این عدل و مروّت
بدعای خیر و صداقت خدمت اعلیحضرت شهرداری شب و روز مشغول
گردند اگر چه بر آنجناب و دوستان از کید مفسدین صدمه حاصل گردید ولی
این صدمات بالنسبه بسائر صدمات بسیار خفیف و آسان بود عنقریب بکلی
زائل گردد مطمئن باش و اگر چنانچه بقای در آن ارض بسیار صعب و
سخت باشد و بجایی مجبور رفتن باشید آن نیز جائز جناب آ عبد الصمد را
تکبیر ابدع ابهی ابلاغ نمائید والبهاء علیک ع ع

جناب حاجی علی محمد میلانی ابن من سعد الی اللہ حاجی احمد
علیہ بہاء اللہ الأبھی هو الأبھی ای موقن بایات اللہ الیوم اعظم امور و اہم
مواد ثبوت بر عہد و پیمان الہی است و رسوخ بہ میثاق حضرت رحمانی
اگر نفسی بعمل اولین و آخرین عامل و معلوم عالمین موصوف و متظاہر و
طرفۃ العین در میثاق تہاون گردد بقدم اول راجع شود و چون ثابت گردد نار
نور شود * ص ۳۰۰ * حمد خدا را کہ آن خانواده از بدایت امر اللہ در ظلّ
کلمۃ الہیہ وارد و از کأس توحید سرمست گشتند و مظہر الطاف و عنایت
جمال مبارک بودہ اند حال نیز امید چنان است کہ آن دودمان سبب ثبوت
و رسوخ دوستان بر عہد و پیمان گردند و علم میثاق را بلند نمایند چہ کہ
افتتان و امتحان شدید است و البہاء علیک پس تو شکر کن حضرت یزدان
را کہ مورد خدمت جمال رحمن شدی و بعروۃ وثقای ایمان و پیمان متشبثی
و متمسکی قسم بجمال مقصود کہ الیوم ثابتین را جنود ملکوت ابھی تأیید
مینمایند و راسخین را اہل ملأ اعلیٰ تقدیس و تمجید طوبی لکلّ راسخ امین
و تعساً لکلّ متزلزل غیر مستقیم جمیع دوستان الہی را تکبیر ابدع ابھی ابلاغ
دارید و حقّ را شکر کنید کہ قاتل مردود حضرت پادشاہ مغفور اقرار و معرفی
خود را نمود کہ از چہ حزب مطرود است و براءت و پاکی احباً ثابت شد
۱۲ محرم ۱۳۱۶ ع

مصرابن حضرت اسم الله م ه جناب آقا سید حسین * ص ۳۰۱ *
علیه بهاء الله الأبھی هو الأبھی ای رضیع ثدی عنایت هر چند مسافرت
نمودی و از دیده جهان خاکی دورگشتی اما بچشم دل و جان و بصر و روح
و روان مشهود و نزدیکی دقیقه از یاد تو غافل نیستم در جمیع احوال از
الطاف قدیم حی قدیر امید است که بلحاظ عنایت حضرت احدیت مشمول
و ملحوظ باشید یوماً فیوماً در مراتب عرفان و ایقان ترقی نمائی ثانی اثنین
شهمید سیل جمال مبارک حضرت روح الله روحی له الفداء گردی یا لیت
کتاً معه فنفر فوزاً عظیماً حضرت والد را تکبیر ابدع ابھی ابلاغ فرمائید و
همچنین حضرت ابوالفضائل علیها بهاء الله الأبھی و همچنین سایر دوستان
را و البهآء علیک ع ع

جناب آ سید فرج الله علیه بهاء الله الأبھی هو الأبھی ای ثابت بر میثاق
حمد کن خدا را که ثابت عهدی و راسخ پیمان منظور نظر عنایتی و مشمول
لحظات عین رحمانیت در ظل کلمه ساکنی و بذیل رب العظمة متشبث
نظر بمنظر اکبر دار و از هر جهتی * ص ۳۰۲ * آزاد باش متوکل بر حق شو
و در بستر راحت بیارام همیشه در خاطر بوده و هستی جناب میرزا عنایت را
تکبیر برسان جمیع اهل خانه را بذکر بدیع متذکر دار صفر ۱۳۱۶ ع ع

جناب حاجی میرزا حسن علیه بهاء الله الأبھی ملاحظه نمایند

هوالبهی ای رفیق دیرینه مدتی است که رفیق خویش را فراموش نمودی
و از یاد نمودن خاموش شدی نه سلامی نه پیامی نه پیکمی و نه کلامی با
وجود آنکه میدانی که همیشه در یاد منی و منادم محفل فؤاد منی از فضل
وجود سلطان وجود امید چنانست که شب و روز بذكر و فکر آن جان جهان
باشی تا بوی خوش ان مقام مشام را معطر نماید و البهَاء علیک ع ع

مصر جناب حاجی عبدالکریم علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند
هوالبهی یا من استنشق رائحة ریاض موهبة الله چه نگارم که قلم محرم راز
گردد و مداد ترجمان فؤاد شود هیئات هیئات جماد و نبات را چه اقتدار که
کاشف * ص ۳۰۳ * اسرار گردد و قلم و رقم را چه توانائی که با راز درون
همدم شود پس بهتر آنست که کشف این سر سر بسته بآینه جمال دلبر ابهی
یعنی دل پاک حواله نمائیم مدتیست که از خواجه ابراهیم خبری نیست
شما دائما مخابره نمائید تشویق و تحریص فرمائید پاکت جوف را بجهت او
ارسال دارید سلیل جلیل خویش را تکبیر ابدع ابهی ابلاغ دارید و همچنین
احبای الهی را ع ع

هوالبهی ای هوشمند ارجمند سمندی در میدان لاهوتیان بران و گوئی
 در پهن دشت بهائیان بزن طبلی بکوب و علمای بلند نما صوری بدم
 سافوری بزن شعله برآور نعره بلند کن ولوله در افکن نغمه ساز کن و آهنگ
 ملکوت بی نیاز بلند نما تا ملاحظه فرمائی که قوای خفیه الهیه و ارواح
 ملکوتیه ربّانیه چگونه احاطه مینمایند و جنود لم تروها چگونه هجوم مینمایند
 تالله الحقّ در چنین وسعتی و در چنان فسحتی سلطنت شرق و غرب بازیچه
 نماید * ص ۳۰۴ * و ثروت و نعمت این جهان چون ظلّ زائل بنظر آید فرح
 و مسرتی رخ نماید که جانها مستبشر گردد و دلها چون گلشن ملکوت مستنور و
 البهّاء علیک و علی کلّ عبد توجّه الی ملکوت الحقّ و ثبت علی العهد و
 نطق بالصدق و اقبل بکلیته الی الربّ القدیم

هوالبهی^۱ یا من استسقی من معین الحیات انّ قافلة الملکوت قد
 ظعنّت فی بیداء الجبروت فارسلت رائدها یتغی ماء فی غیاب^۲ الآبار
 فادلی دلوه و قال یا بشری هذا غلام الميثاق قد القوة الاخوه فی جبّ
 البهتان و شروه بثمان بخس دراهم معدودة فویل لهم بما یکسبون و البهّاء
 علیک و علی من اشتری هذا الغلام من هؤلاء الاخوان ع

^۱ مندرج در من مکاتیب حضرت عبدالبهّاء جلد ۱ صفحه ۱۴۷.

^۲ در منبع پیش گفته «غیاب».

جناب میرزا علی خان طبیب علیه بهاء الله الأبهی هو الأبهی ای ناظم
لثالی معانی نظمت چون عقد ثریا در این سماء شعشعۀ روشنی نمود و
قصیدۀ غزّاء چون فریده نورا جلوه بدیعی کرد چه که ستایش جمال قدم بود
و محامد اسم اعظم روحی لاحبّاءه الفداء * ص ۳۰۵ * این مطرب از کجا
است که برگفت نام دوست تا جان و جامه بذل کنم بر ثناء دوست
احسنت احسنت بران قلم شیرین صد هزار آفرین سخن و شکرین نطق پس
در گلستان تقدیس در او چون بلبل توحید زبان بگشا و پرده ملاً اعلی ساز
کن و بآهنگ ملکوت ابهی قصیدۀ جدیدۀ در ستایش شمس بها انشا کن و
در محافل انشاد نما ع ع

هو الأبهی ای نهال بیهمال گلستان جان فشانی اگر آن گلزار از دیده و
ابصار در پس پرده غیب پنهان شد الحمد لله چون تو نهالی در جو بیار شهود
غرس نمود چون رائحه آن گلستان جوئیم ترا بوئیم چه که تو نشان آن جان
مجرد از نشان و نوگل صد پر خندان آن گلستان پس ای نهال رونق آن
گلستان بنما و رائحه طیبه آن بوستان منتشر کن یعنی بخلق و خوی ان جوهر
وجود و وجود محمود در میان خلق مبعوث شو تا شمع را در جهان ناسوت
روشن نمائی ع ع

* ص ۳۰۶ * ای دو صنوان شجره محبت الله شما دو شاخ در آن کاخ از سروروان جویبار شهادت روئیدید و از فیض سحاب رحمت پرورش یافتید پس حال سبزو خرم گردید و پرگل و شکوه شوید و بارور شوید و میوه تر و ثمر چون شهد و شکر بار آید و گوهر بکار آید تا فرع تابع اصل گردد و جزء مطابق کلّ و خلف حقیقت سلف قسم بجمال قدم روحی لترات تربته الفداء که چون دو کوکب نورانی از افق امکانی طالع و لائح و درخشنده گردید و آفاق را منور و روشن نمائید و البهآء علیکم ع ع

۲۰ ج ۱۳۱۶ تبریز جناب حاجی حسن علیه بهآء الله الأبھی ملاحظه نمایند هو الأبھی ای ناشر نجات الله ندای ملاً اعلی مخاطب بشما پی در پی بلند است که ای هوشمند خوشا بحال تو که نافع مشک معرفت الله گشودی و دماغها معطر مینمائی کآسی * ص ۳۰۷ * از الطاف جمال ابھی در دست گرفتی و طالبان روی دوست را سرمست می نمائی از شعله طور نصیب بردی چه که لمعه نور هدی می نمائی سمند همّت در زیر لگام آوردی و در میدان هدایت جولان میکنی اینست ثمره وجود اینست حقیقت مقصود اینست موهبت کبری اینست مرحمت عظمی خوشا بحال تو خوشا بحال تو فسوف یؤیدک ربک بجنود الالهام من الملکوت الأبھی ان ربک لعلی صراط مستقیم ع ع

تبریز جناب مهتدی بنور هدی آقا محمدحسن علیه بهاءالله الأبھی هوالأبھی ای مهتر از نسیم عبیر گلشن الهی چون نافه مشک جان بگشائی مشام روحانیان معطر گردد و چون شمع ملکوت در جمع ناسوت بفیض لاهوت بر افروزی دیده روشن دلان منور گردد نعمات طیور قدسی در مسامع مرغان خاکی تأثیری نماید و آیات ملکوت ابھی در انظار اهل حضیض ادنی جلوه * ص ۳۰۸ * ننماید پس تو شکر کن جمال ابھی را که ترا از الحان طیور جنت فردوس باهتر از آورد و بانوار شمس حقیقت هدایت فرمود در جنت عرفان داخل کرد و افسر محبت الله بر سرت نهاد از عین تسنیم نصیب بخشید و از چشمه تقدیس بهره بخشید و لیس هذا الا من فضل ربک الکریم پس بشکرنة این فوز عظیم بنشر نفعات بینات مشغول گرد تا تأییدات ملکوت ابھی از جمیع جهات احاطه نماید ع

ارض با جناب خداداد پور جمشید علیه بهاءالله الأبھی هوالأبھی اوست مهر سپهر جهان بالا ای پاسبان آستان خسرو آسمانی آنچه نگاشته بودی خوانده شد خندان شدیم گریان شدیم هر دوازده شادمانی بود زیرا یاران فارسیان چنان افروخته گشته اند که افسردگی و پژمردگی هزار ساله را فراموش نموده اند و از آلودگی پندارهای دستوران نادان پاک و آزاد شده اند * ص ۳۰۹ * دستوران دانا شمع انجمند و مرغ خوشنوی گلشن رحمن رهبر راه هوشیدرند و روشنائی جهان بهرام جان پرور باری امید از خورشید جهان بالا چنانست که همه پارسیان ان کشور سروران کیهان گردند و اختران آسمان جاودان جانیشان شاد باد ع

ارض یا جناب اردشیر جمشید علیه بهاء الله الأبهی هو الأبهی ای عطار
 نفعه مشکبار بر اقطار نثار کن و نسیم جان پرور از مهبّ عنایت استنشاق نما
 صبح مبین را از افق ملکوت ربّ کریم مشاهده کن و نجم بازغ را از مطلع
 آمال شارق بین و از هر کلفتی فارغ شو سحاب رحمت در ترشح است و
 دریای حقیقت در تمّوج نور تایید از ملأ ابهی بر جمیع آفاق منتشر ولی اهل
 فتور محروم و مهجور و غیر مختبر ملائکه نصرت صفاً بعد صف در نزول و
 جنود سجود از هر جهت در هجوم و نجوم مقصود از هرافق مشهود و معلوم
 * ص ۳۱۰ * حیف صد حیف که افسردگان از بصر ظاهر نیز محروم ملاحظه
 در ارض یا نما که چند سینه قبل اهل طغیان چگونه سبیل را بر اهل عرفان
 تنگ و قطع نموده بودند و افق آن ارض را چنان بظلمات ظلم مکدر کرده
 که هر شمعی خاموش بود و هر قلبی از شدت حرقت پر جوش حال ملاحظه
 نما که حال چگونه است و وصیت و نفوذ امر الله چنان علم مبین در جمیع
 جهات ...^۱ است و صبح منیر بر کلّ کیهان شارق کوکب بازغ امر الله ساطع
 است و نور جمال لامع اینست نصرت موعود در کتب و زیر و الواح با وجود
 این نفوسی خفّاش صفت با دیده کور فریاد آین التّور مینمایند بگو هذا
 النّصر هو التّور و هذا هو الفیض الموفور هذا هو الماء الطّهور و هذا البحر
 المسجور هذا هی الکأس التی مزاجها کافور و ویل لکم ایها المجرمون تعساً
 لکم ایها المحتجبون سحقا لکم ایها المرتابون و ضلالا لکم ایها المتزلزلون
 و خسراً لکم ایها الناکثون و حجابا لکم ایها المارقون باری بکوش تا در *
 ص ۳۱۱ * آفاق خادم میثاق گردی و دافع نفاق و البهّاء علیک ع ع

^۱ کلمه ای خوانده نشد.

ارض یا مهتر رشید جمشید اوست روشن و تابان جانش روشن باد
اوست درخشنده و تابان ای خداوند این بنده مستمند را در درگاه خداوندیت
ارجمند نما و این افتاده بیچاره را بلند و دانشمند فرما دلش را دریا کن و
جانش را همدم جهان بالا همراز سرورش وهم آواز مرغ پر خروش تا چون
پرنندگان گلشن آسمانی بنالد و چون سرو آزاد در جو بیار خوش یزدان ببالد و
آسایش یابد جانت شاد باد ع ع

ارض یا مهربان پور خداداد علیه بهاء الله الأبھی هو الأبهی ای بنده الهی
ابر رحمت یزدان بر تو سایه انداخت و در و گهر بر تو نثار نمود و باران عنایت
مبدول داشت آشنایان بیگانه گشتند و تو مرغ این آشیان گردیدی و گل این
گلستان پس بوی خوشی منتشر نما و خوی خوشی بنما و روی خوشی بر افروز
تا جهان بیارائی و کیهان را جانان باشی حضرت یزدان را بخشش *

ص ۳۱۲ * و دهش بی پایان و البهآ علیک ع ع

هوالبهی ای بهرام سپهر بلند ستاره شناسان گویند بهرام اختر جنگ
جوی است و تند خو ایندم آشکار گشت که خوش خوی و مهر جوی و
مهروی و مشک بوی است اگر کسی نکرود در گلشن خوی یزدان باز کن و
بر جهان و کیهان مشک بیز شو تا رستخیز جانها بینی و ساغر لبریز باده
خمخانه بها در دست گیری و میخواران میکده آسمان را سرمست کنی تا هر
یک در این بزم باواز زیر و بم نوائی زند و گلبنگ بلندی زند و سازی ساز
کند و ترانه بسازد و چنگ و چغانه بنوازد کورها بینا گردد کرها شنوا شود
مردها زنده گردد پژمردها تر و تازه شود نادان آگاه گردد خفته بیدار شود
بدخو خوشخو شود تندخو مهربان گردد تاریک روشن شود گلخن گلشن گردد
خارگل شود خزان بهار گردد جانت خوش باد روانت روشن باد * ص ۳۱۳
ای بنده جمال قدم زبان بشکرانه اسم اعظم بگشا که موفق بزبارت عتبه
مقدسه روحی لترابه الفدا شدی و مطاف الطاف را طواف نمودی و سبوبر
دوش روضه مقدسه را آبیاری فرمودی و بنفحات قدسش مشام معطر نمودی
حال با دماغی تر و مشامی معنبر خلق جدید شده مراجعت بایران نما و یاران
را تکبیر ابدع ابهی و اشتیاق عبدالبها را ابلاغ کن ای زائر مرکز تقدیس
روضه فردوس برین باید ما جمله بجان بکوشیم و بجوشیم تا وحدت حقیقیه
در کینونات متعدده جلوه نماید یعنی کل بنده یک درگاهیم و پاسبان یک
آستان باید وحدت اصلیه چنان جلوه نماید که حکم یک بحر و یکشعاع و
یک روح و یک نفس پیدا کنیم اگر سرچ متعدد است الحمدلله پرتو فیض
از شمس واحده است اجسام اگر چه مختلف است الحمدلله حیات بروح
واحد و آن * ص ۳۱۴ * فیض قدم جمال ابهی از ملاً اعلی باری الیوم
نصرتی از برای میثاق الهی اعظم از اتحاد و اتفاق نه و هم چنین اهانتی
اعظم از اختلاف و شقاق نیست و الله الذی لا اله الا هو اگر اتحاد و

یگانگی در میان ما بکمال درجه چنان که رضای جمال قدم است حاصل نگردد کور اعظم نتیجه نبخشد بلکه این حزب چون احزاب سابقه باشد بلکه بکلی محو گردد و همچنین باید بعون و عنایت الهیه بجوهر تقدیس و ساذج تنزیه مبعوث شویم تا آیات مقدسه جمال قدم گردیم و بینات واضحه کور اعظم شویم این ممکن نیست مگر آنکه دامن تقدیس را مطهر کنیم و روی اخلاق را منور نمائیم بشأنی که در میان کل احزاب چون آفتاب بدرخشیم و در بین جمیع اقوام چون اعلام بر اقلام امم از نسیم عنایت بحرکت آئیم و همچنین باید بجمیع احکام و تکالیف و فرائض بجان و دل قیام نمائیم و اَتَّبِعُوا اَمَّا اَمْرُوا به حَبًا لِنَفْسِكَ صَلَوةٌ * ص ۳۱۵ * اس اساس امر الهی است و سبب روح و حیوة قلوب رحمانی اگر جمیع احزان احاطه نماید چون بمناجات در صلوة مشغول گردم کل غموم زائل و روح و ریحان حاصل گردد حالتی دست دهد که وصف نتوانم و تعبیر ندانم و چون در کمال تنبه و خضوع و خشوع در نماز بین یدی الله قیام نمائیم و مناجات صلوة را بکمال رقت تلاوت نمائیم حلاوتی در مذاق حاصل گردد که جمیع وجود حیوة ابديه حاصل کند و البهاء علی البهَاء الَّذين يجرون احکام الله و يعبدون ربهم بالغدو و الاصل ع ع

هو الأبهی یا من تمسک بحبل الميثاق ذکرى از سرکار خان نموده بودید
نعر حدیثی بود و ذکر ملیحی بگو ای سرور قبائل هر چند این مقام در بین
طوائف

و عشائر بلند و ارجمند است ولی سروری قبائل آسمانی و بزرگی طوائف روحانی مقامی دیگر و عزّتی دیگر دارد این بی آن ثمری ندارد جسم بی روح اثری نبخشد تن بی سر حیوتی * ص ۳۱۶ * ندارد و شجری بی ثمر فائده نبخشد زیرا این عزّت پایدار نه و این عظمت و اقتدار را بقا و ثبوتی نیست پس اگر عزّت پایدار خواهی در ظلّ پروردگار درآ و اگر قوت و اقتدار جوئی در سایه شجره طوبی مأوی گزین اگر حامی مطلق جوئی به پناه حقّ در آ اگر بزرگواری دو جهان طلبی بر سریر محبّت الله جلوس کن اگر ایلبکی قبائل آسمان آرزو داری بندگی آستان کن تا سلطنت ابدیه مشاهده نمائی و تاجداری مملکت سرمدیه جمیع آمال و آرزوها چه در دنیا چه در آخرت میسر گردد و مقاصد حصول پذیرد و خوشابحال سرورانی که پاسبان آستان حقّند و البهّاء علیک ع ع

هوالبهّی ای قائل قصیده فریده غرّاء و قابل فیض قدیم جمال ابھی احسنت الف احسنت آفرین صد آفرین قصیده بندگی واصل و کمال روح وریحان از مضامین شکرین و معانی شیرینش حاصل * ص ۳۱۷ * چه که ناطق بعبودیت این ذره فانیه در آستان مقدّس اسم اعظم بود قسم بیجمال قدم روحی لعتبته المقدّسه الفداء چون ندای یا عبدالبهّاء بگوش جان بشنوم قلب باهتزاز آید جان پر بشارت گردد و روح پر مسرت شود باری ای قابل تا توانی اسب در این میدان بتاز و جولان کن با چنگ و دف مزمار و اوتار در محفل ابرار بنعمه و گلبانگ اسرار ترانه بساز و در کمال شعف و شور این قصیده عبودیت مضمون را ترتیل و تلاوت نما تا ابواب سرور و جبور بر قلوب اهل الله و این عبدالبهّاء مفتوح گردد ع ع

هوالبهي ای بنده درگاه جمال مبارک مدتی میشود که از شما مکتوبی
نرسید و شرح مبسوطی نیامد ایوم باید که چون بحر در موج آئی و چون
طیور تقدیس پرواز باوج نمائی در میدان خدمت امرالله گوئی زنی و جولانی
کنی و قوتی بنمائی و نفحات تقدیس نشر نمائی و سراج تسبیحی روشن
کنی بوی * ص ۳۱۸ * خوشی بمشامها عرضه کنی و آثار بدیعی بنمائی
دوستان را پرشعله کنی و یاران را پر لوله امروز روز مواهب است امروز روز
مشارق است خدمت مذکور و مقبول جهد بلیغ کن تا جمیع السن تقدیست
نماید و یا طوبی لک فریاد بر آرد ع

هوالبهي ای بنده جمال قدم جناب سلیل وارد و ملاقات نمودیم از
فضل و موهبت اسم اعظم امیدواریم که بنفحات محبت الله راحه کریهه آن
یحیای يموت الی الابد از ارض جده زائل گردد و در آن روشنائی آثار جمال
قدم نمودار گردد ظلمت نقض مفقود الاثر شود و آفتاب عهد بتابد و نسیم
ریاض احدیت بوزد و بهار روحانی جلوه نماید و روح القدس نفحه بدمد
ای ربّ هذا عبد اشتعل بنار محبتک فی ایاتک و استبشر بظهور کلمتک
فی مطلع وحدانیتک و استشرق من شمس الجمال فی فلک ملکوتک
الابهی و تشرف بالمشول لدى سده ربوبیتک * ص ۳۱۹ * العظمی و سمع
الخطاب و نظر الی منزل الكتاب و استنشق نفحات الوحي و سجد لربّ
الارباب و هو قائم بالحبّ ای ربّ ایده بتأییدک و وفقه بتوفیقاتک و انزل
علیه رحمتک و احیه بنفحات جنّه وحدانیتک ایربّ وفق ابنه علی ما تحبّ

و ترضى واسمعه وصاياك التى استمع له الملائة الاعلى ووقفه على ما
هو خير له فى الاخرة والاولى واشدد عضده بعونك وصوتك يا ذا
الفضل والعلى ومهد طريقة يا ربى الاعلى ويسر سبيله يا محبوبى الأبهى و
احفظه فى صون حمايتك عن سهام البلاء واحرسه تحت لحاظ وقايتك و
كلائتك يا قيوم الأرض والسما آئك انت المقتدر العزيز المهيمن القيوم
ع ع

هو الأبهى الهى الهى تتابعت المصائب وتوالت النوائب واشتد احزان
الاحباء واحاطت البأساء والضراء احاطة انسجت بها العبرات وارتفعت
بها الزفرات واشتدت بها الحسرات منها مصيبة امتك التى آمنت بك *
ص ٣٢٠ * وباياتك واتقدت احشائها بنار محبتك وقرت عينها بمشاهدة
آثارك وشففت علتها بكأس صهبا معرفتك وروت غلتها بعين تسنيم
موهبتك وبردت لوعتها بنسائم عنايتك ثم توجهت الى باب احديتك و
قصدت مقعد الصدق فى جوار رحمتك اى رب انلها كأس الغفران
بفضلك واحسانك واجرها فى جوار عفوك واکرامك وادخلها فى
حظيرة الالطاف فى ظل سدره فردانيتك واسقها كأس الأعطاف بلطفك و
رحمانيتك آئك العفو الغفور آئك انت العزيز المحبوب ع ع

هوالبهی ای یاران حق و دوستان جمال ابهی جناب ابن ابهر هر دم
بیاد شما مشغول و بذکر شما مألوف زبان بستایش گشاید که ان جمع پریشان
روی جانانند و سودائیان موی دلبر یزدان خریدار یوسف کنعان رحمانند و اسیر
زنجیر زلف آن مه تابان من گویم راست گوئی و ره صدق پوئی ولی عاشقی
و مستوری * ص ۳۲۱ * و شیدائی و معموری و شاهدهی و پرده نشینی
چگونه در ان کشور جمع شده و پر هوشی و مخموری چگونه گرد هم آمده
سرمست باده الست پر شور و ولوله گردد و عاشقان جمال ابهی پر شوق و
شعله بلبل گلزار توحید را عزلخوانی لائق و مطرب بزم تقدیس را ترانه و نغمه
سزاوار گوید که شوق و شور این عاشقان بتدریج آشکار گردد و صهبا
محبت الله عنقریب نشئه و سکر بخشد دیر مست می پرست گردد و دیر اشتعال
پر شعله شود عنقریب ملاحظه میشود که شعله شماخی بنای شوخی گذارد
و اطراف و اکناف را بنار محبت الله بگدازد آتش بخرمن قلوب قفقاز زند و
جمیع کشور را بنار عشق و نور عرفان گرم و نورانی نماید من گویم انشاء الله
چنین است بلکه یقین است امر واضح و مبین است قلوب آن یاران بهشت
برین است عنقریب این شمع فیوضات در انجمع بر افروزد و آتش محبت الله
جهانی بسوزد و نسیم ریاض * ص ۳۲۲ * توحید بوزد و البهآ علیکم یا
احبا الله ع

هو الأبهى يا من افاض سحائب رحمته على اراضى الوجود من الغيب و
الشهود وخصّص اهل السجود فى اليوم المشهود بالرغد المرفود والورود
المورود اسئلك بنفحات جودك الّتى عطّرت مشام كلّ موجود آن تصون
هؤلاء المخلصين فى صون حمايتك يا حى قيوم اى ربّ اجعلهم ليوث
غياض الميثاق وغيوث رياض الاشراق وحيثان حياض الوفاق وطيور
حديقة القدس و جنود ملكوت الرّوح ووفود جنتك الأبهى و نجوم افق
عنايتك العظمى و امواج بحر رحمتك بين الورى و آيات صحيفتك
التّوراء و بينات كتابك فى ملكوت الأنشاء و كلمات زبرك و الواح
موهبتك فى الآخرة والاولى حتّى ينطقوا بشناك بين الملل الشّتى انك
انت المتقدر العزيز الوهاب ع

هو الأبهى¹ يا من تمسّك بذيل الميثاق در اين عهد كه انوار عهد شرق و
غرب را * ص ۳۲۳ * منور نموده و نسيم جانبخش مهبّ ميثاق حيات ابدية
اهل اشراق بخشيده و نفحات تقديس مشام روحانيان را معطر فرموده اهل
پيمان در نهايت سرور و طربند و اهل ايقان در غايت حبور و جذب پس اى
ثابتان توّجه بملكوت ابهى نمائيد و مناجات كنيد كه اى بخشنده و
درخشنده و مهربان شكر ترا كه شاه راه حقيقت نمودى و عنايت فرمودى و
صبح روشنى طالع نمودى و فضاي گلشنى واسع بگستردي در ظلّ شجره
انيسا مأوى بخشيدي و بزم عهد الست آراستى و از جام ميثاق سرمست
فرمودى و در زمره ثابتان اين دوستان را محشور نمودى اى مهربان توئى
مؤسس عهد و پيمان اى يزدان توئى ملجأ و پناه راسخان اى مّنان توئى مدّل
بيخردان و منتقم از متزلزلان ع

^۱ مندرج در مجموعه مناجات‌های حضرت عبدالبهاء جلد ۱ صفحه ۳۹.

آنجناب شب و روز بقوت تأیید حضرت مقصود باید محفل ثبوت و رسوخ بیارائید و نفوس را از صهبای میثاق مست و مدهوش نمائید حضرت اسم الله * ص ۳۲۴ * علیه بهاء الله الأبهی ورقه مرقوم نموده بودند و نهایت سرور و فرح از حالت آنجناب داشتند باری جمیع یاران آن سامان را تکبیر پراشتیاق برسان و بگو ای هژیوان بیشهٔ پیمان دم غریدن است و هنگام جولان در این دشت و چمن نعیب و نعیق بلند است و گفتار بی ننگ و عار در گذر و سفر بسطوت شیرانه او را فرار دهید و بنهیب مردانه او را مأیوس از القاء شبهات کنید قولوا له یا ایها المتزلزل المتذبذب احسأ فی نار غفلتک ولا تکلم فائک اعرضت بعد ما اقررت و انکرت بعد ما اعترفت و البرهان ما صدرت منک تبکیتاً للمتزلزلین و توهیناً للمبغضین تبأ لک و تعسأ و سحفاً لاصحاب السعیر ع

هو الأبهی الهی الهی انت الذی احییت قلوب الابرار بنسمات اسحار صباح الميثاق عطرت مشام الاحرار بنفحات ازهار رياض العهد فی ایام * ص ۳۲۵ * الاشراق انی ابتهل الیک و اتضرع لدیك ان تثبت الاقدام علی اقوم الصراط و اعظم المنهاج و تؤید هؤلاء الذین خرقوا اکنة الشبهات و ابصروا الايات المحکمات و شربوا كأوس الفيوضات من ید ساقی العناية فی محفل التجلیات و رتلوا الکلمات التامات و نادوا باسم رب الاسماء الحسنی و جلیل الصّفات و هدوا الناس الی المعین العذب الفرات ای ربّ انک انت الکریم و فقههم علی الفوز العظیم و الفضل القدیم انک انت الرحمن الرحیم ع

هو الأبهى أنى يا الهى اتقرب اليك بعجزى وفقرى ودلى ومسكنتى و
اقول رب رب عاملنى بفضلك العظيم وعفوك الوفير وصفحك الشهير و
غفرك القديم وآنك بعبادك الرؤف رحيم وآنى يا الهى لو انطق بلسان
فصيح والطلق عنان البيان فى ميدان وسيع فسيح لا أكاد ان اقوم بما وجب
على من * ص ٣٢٦ * المحامد والتعوت والشكر والثناء على ما آوتنى من
الفضل والعطاء وآنك يا الهى خلقت بقدرتك المحيطة على الأشياء
حبا هديتهم الى معين سلسيل الولاء نورت ابصارهم بنور الهدى وجعلتهم
معادن التقوى ومشارك انوارك الأوفى وبهم أكفهر نجوم زهراء فى الليلة
الدلماء وتشعشت انوار الحق فى الاقاليم الظماء بهم فجرت ينابيع الحكمة
وبهم كشفت الغمة واطهرت النعمة وازلت النقمة وبسطت الرحمة وبذلت
المنحة وازلت المحنة لك الحمد على هذا الفضل العظيم ولك الشكر
على هذا الفيض الجديد ايرب ايد هولاء الروحانيين ووفق هولاء الثابتين و
اعلى كلمة هولاء الراسخين على ميثاقك القديم وعهدك المتين ايرب نور
هذه الوجود النضرة باشعة ساطعة من ملكوتك الأبهى وعطر ادمغة هذه
النفوس الزكية بنفحة * ص ٣٢٧ * عطرية منتشرة من رياض ملائكة الاعلى
وانصرهم بجنود اللطاف فى كل الافاق وانجدهم بفيالق الالهام فى كل
القارات أنك انت النصارع

هو الأبهى^١ الهى الهى استغفرک عن کلّ الشئون الا العبودية لعتبات
السامية واتبّره عن ذکر وثناء الا السّجود فى حضرتک الرّحمانية و اتجرّد
عن کلّ قميص الا رداء الدّلة و الانكسار الى فناء احديتک الرّبّانية و افر من
کلّ مقام الا الوفود على ساحة ربويتک الصّمدائيّة فوعزّتک انّ حلاوة
العبودية رزق روحى و بنفحات العبودية تنشرح صدرى و تنتعش كينونتى و
يهتز فوادى و ينسّر قلبى و تنجلى عينى و يتعطر مشامى و فيها شفاء علتى و
رواء غلّتى و برد لوعتى اغمسنى يا الهى فى هذا البحر الخضمّ الموج و
اسقنى من هذا الماء العذب الثّجاج و ادخلنى فى هذا المدخل الصدق و
قدر لى هذا المقام * ص ٣٢٨ * المحمود و انلنى هذه الكأس الطافحة
بالماء المسکوب و او قد فى زجاج فوادى هذا المصباح الفائض باشعة
ساطعة النور و قونى على خدمة امرک يا ربّى الغفور و اقبل عبوديتى فى
ساحة قدس احديتک يا مجلّى الطور و وقفى على شروطها يا سلطان الظهور
و ايدنى بنصرة دينک فى شرق الارض و غربها يا مالک يوم النشور اسئلک
بکتابک المسطور و رقک المنشور و سرک المستور و رمزک المصون ان
تجعلنى ثابتاً عبوديتک يا ربّى الغفور انک انت على ما تشاء و انک انت
الرّحمن الرّحيم يا من نادى بالميثاق فى قطب الآفاق اين عبد بنصّ قاطع
کتاب اقدس و صريح آيات کتاب عهد مبين و اوضح آيات الله و جميع مؤمنين
و موقنين ثابتين راسخين بر عهد و ميثاق الهى نبايد تجاوز از بيان صريح اين
عبد و تفسير واضح اين رقيق نمايند و هر کس تجاوز * ص ٣٢٩ * نمايد
متابعت رأى خویش نموده است اين عبد ميگويد معنای حقيقى معانى و سرّ
اسرار اين آيات و کلمات و ابيات عبوديت آستان مقدس جمال ابهى است
و محويت و فناء و اضمحلال محض در عتبه مبارکه و هذا تاجى الوهاج و
اکليلى الجليل و افتخر به فى ملکوت السّموات و الارض و اتباهى به ملاً

^۱ مندرج در من مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۱ صفحه ۷.

المقرّبين و ليس لاحد ان يفسّر بغير هذا و هذا هو الحقّ المبين اى منادى
بذكر حقّ مبين منصوص مفسّر كلمات است اين عبد از جميع محامد و
نعوت و اسماء و صفات و فضائل و خصائل و مدائح و فضائل در کنار اسم و
رسم و حقيقت و هويت من عبوديت جمال ابهى و حتّى از ظلّ و اشراق هر
دو در فرار چنانچه ميفرمايد اين نهالت غرس کن در ارض دل پس مقدّس
دارش از اشراق و ظلّ ع ع

هو الأبهى * ص ۳۳۰ * اى دوستان حقيقي جمال قدم انوار ملكوت
ابهى آفاق غربا را روشن نموده و شرق غرب را رشك گلزار و چمن کرده
بارقه حقيقت شب ديگور را مبدل بنور حضرت احديت نموده و شعشعه نير
اعظم ابهى اقاليم غرب را شريك و سهيم شرق کرده شب تاريخ را محو
نموده و خطه امريك را منور کرده و نفحات قدسش مشام اروپ را معطر
نموده باران عرفانش بر كلّ اقاليم باریده و ارياح لواقع ربيع بديعش بر
بسيط زمين وزیده نعره يا بهاء الأبهى است که در قطعه امريك بلند شده
است و فریاد من يظهره الله است که خطه تاجيك را بحركت آورده نور
ميثاق است که بر آفاق تاينده شعله اشراق است که بر سيع طباق رخشنده
آيات عبوديت عتبه مقدسه است که جهان را احاطه نموده و بينات رقيت
آستان احديت است که كيهان را تسخير فرموده وقت جذب و شور است و
هنگام * ص ۳۳۱ * فرح و سرور که جنود ملاً اعلى در هجوم است و جوش
ملكوت ابهى در جوش و خروش تأييدات جمال قدم است که هر دم مونس
و همدم است و نصرت اسم اعظم است که در هر نفس فاتح قلوب اهل
عالم است بشكرانه قيام نماييد که الزم است ع ع

هو الأبهى الحمد لله الذى أيد كوره العظيم بالميثاق الشديد وخصص ظهوره الجليل بالعهد المبين فحشر فى ظلّ شجرة الانيسا و نادى باثر من قلمه الاعلى واستمع ذلك الندء اذان ملاً الانشآء فتهلّل وجوه اهل الملكوت الأبهى وطرب قلوب اهل الملاً الأعلى و اطلق اللسن بالدعآء و نطقوا بالثناء على ربّهم ربّ السموات العلى وقالوا سبحان ربنا الأبهى بما اخذ العهد فى عالم الدر الأولى و تبارك اسمه فى النشئة الاخرى ثم اغبرّ وجوه اهل البغضآء و رهقتها قتره الهوى و انكسر ظهر اللات و العزى و تزلزلت اركان مناف و منات * ص ٣٣٢ * الرابعة الاخرى فسوف يرون الحضيض الادنى و نعق الغراب فى قمامة الضلالة و العمى و طارت طيور الليل فى ظلمات اوهامهم الدهمآء فوقعوا فى وهاد الدلة الكبرى و خسئوا و خسرت صفقتهم و ما ربحت تجارتهم و جعلهم الله عبرة الاولى الابصار و التحية والثناء على من طرّز ديباجة الانشآء بالكلمة العليا و رفع راية العلياء على القبة الخضراء و نطق بذكر ربّه الأبهى فى الواح شتى الدرّة البيضاء و اليتيمة العصمآء و الخريدة النورآء العلى الاعلى و على فروعها الجليلة الثابتة على الميثاق فى يوم الفراق و على من اتّبعه الى يوم الحساب ع ع

هوالبهی ای حبیب انوار توحید و شراق تفرید شرق و غرب را روشن نمود و سراج وهاج میثاق آفاق را منور کرده امواج بحر ملکوت سواحل وجود را غرق نموده و سحاب الطاف * ص ۳۳۳ * بر جمیع اطراف فائض گشته عنقریب علم پیمان یزدان در قطب امکان موج زند و صبح مبین عزت قدیمه پرتوش باخترو خاور را روشن کند آهنگ ملکوت ابهی در مشارق ادکار بلند شود و سرهای سروران در کمند محبت الله در اید خفاشان اسیر بصر ضعیف گردند و از شعاع آفتاب عهد ضریر شوند ای حبیب در خصوص یحیی مرقوم نموده بودند همچو تصور نموده بودید که عبدالبهاء غافل از وساوس است لهذا چندی پیش مکتوبی بجدّه مرقوم گشت سواد آن در جوف ارسال میشود ملاحظه فرمائید لتتیقن ان عبدالبهاء حلمه عظیم و صبره شدید و اذا جاء الامر نطق و رقم و نادی هذا هو الاحق و ما بعد الحق الا الضلال ای حبیب چنان فریاد میثاق برار که گوش کر ناقضین شنوا گردد و چنان در انجمن ثابتین بر افروز که چشم کور ناکصین بینا شود و البهء علی کل ثابت علی میثاق ربک العظیم ع ع

هوالبهی^۱ * ص ۳۳۴ * ای یاران الهی و ای دوستان حقیقی صبح
میثاق چون اشراق بر آفاق نمود روحانیان بکمال روح وریحان دست
بشکرانه گشودند و بپرتو عنایت روشن گشتند و بوجد و اهتزاز دل و دیده
منور نمودند و در نشر بوی گلستان حقیقی کوشیدند و در اعلاء کلمه الهیه
سعی بلیع نمودند و بجنود ملکوت ابهی مؤید گردیدند و بجیوش ملأ اعلی
منصور شدند و حزبی کور صفت و ظلمت پرست و خفّاش سیرت از پرتو این
صبح نوران افسرده و پژمرده گشتند و هر یک بحفره خزیدند و بگوشه
ظلمتی دویدند و با یکدیگر رمز گفتند و سر از سر گشودند که این صبح
اشراقی ندارد و این نور میثاق آفاق نیاراید. ظلمت خوشتر است و حرقت بهتر
آفتاب حقیقت غروب نمود و نیر اعظم افول کرد لیل الیل آمد و شب پر
تعب گشت ظلمت احاطه نمود دیگر تا هزار سال شب تاریکست و ظلمت
محیط بدور و نزدیک پس شب و روز باید بنقض میثاق برخواست و بقوت
شبهات آفاق را * ص ۳۳۵ * ظلمانی نمود چون از هر جهت عربده نمودند
و ظنون و اوهام ترویج کردند کوکب عهد پرتوی پر اشراق نمود کلّ مخدول
و منکوب و مهزوم گشتند و علم میثاق در قطب آفاق بلند شد ع

^۱ مندرج در مجموعه الواح مبارکه به افتخار یاران پارسی صفحه ۷۶.

هو الأبهى^١ يا من سمى بفضل الحق افاض الله عليك سبحانه الفضل و
العتاء وكشف بك عن اعين المحتجين الغطاء وايدك بحنود من الملاء
الأعلى سبحانه من كشف القناع وتجلّى سبحانه من اشرفت الأرض و
اضاءت السماء سبحانه من انشاء الخلق الجديد واحى الموتى سبحانه من
حشر الخلق ونشر الورى سبحانه من مدد الصراط ووضع الميزان وحاسب
من فى الوجود فى يوم الطامة الكبرى سبحانه من اجار المخلصين فى جوار
موهبتة العظمى سبحانه من ادخل الموحدين فى الجنة المأوى سبحانه من
نكّل المحتجين فى نار تلظى سبحانه من اورد الموقنين على مناهل الهنا
سبحان من اذاق المرتابين صديد الغواية والضلالة والعمى * ص ٣٣٦ *
سبحان من اخلد المشتاقين فى الحديقة النوراء سبحانه من عذب المبغضين
فى جحيم البغضاء سبحانه من انطق الصادقين بالثناء سبحانه من ابلى
الكاذبين بالخرس فى محافل الهدى سبحانه من سطع ولمع واشرق من
المركز الاعلى سبحانه افاض غمام رحمته على الثرى سبحانه من ربّى
الوجود بتربية الروحانيين اهل العلىين من ملكوت او ادنى سبحانه من احى
الوجود بنفحات اهل السجود فى النشئة الاولى سبحانه من نور الأرجاء و
اضاء الأنحاء وعطر الافاق وعمم الاشراق و حير الاحداق و نفخ روح
الحياة فى هيكل الامكان بحب ورفاق وربّى الوجود بفيض الجود وانّ
اليه المساق وايد القلوب وشيد البنيان المرصوص بزبر حديد من قوّة
الميثاق وجعل الثابتين فرحين بما اتاهم ومطمئنين بفضل مولاهم واقام
على المتزلزلين قيامة الآفاق سبحانه من غاب^٢ فى نقاب الجلال وتحجب
بحلل الغياب فى هوية ملكوته الغائبة عن الاحداق * ص ٣٣٧ * سبحانه
من ادام فيض جبروته واستمر جود ملكوته ودام اشراقه واستدام سطوع انوره
من افق الغيب على اهل الوفاق^٣

۱ مندرج در مکاتیب عبدالبهاء جلد ۱ صفحه ۱۸۱.

۲ در منبع پیش گفته «عاب».

۳ در همانجا «عع» دارد.

هو الأبهى الهى تعاليت بظهورك الأعظم فى آفاق آياتك و تعزّزت
بجمال اسمك الأكرم فى ملكوت بيناتك عميت اعين لم تر آثار قدرتك
التي احاطت الآفاق وصمت آذان لم تسمع ندائك فى اليوم الموعود و
خسرت صفقتهم عن الرقد المرفود و عجزت المقلة العمياء عن المشاهدة
الشهود و خابت الاذن الصماء عن لذة الأصغاء الكلمتك العليا والوعى
الايات كتابك المبين للسراخفى اى ربّ لك الشكر بما اسمعتنا النداء
ووقفنا على الاصغاء واطعمتنا النعماء والآلاء وبعثنا يوم اللقاء من مرقد
النفس والهوى وهديتنا الى سبيل التقى و نورت ابصارنا بنور الهدى و
شرحت صدور ...^١ آياتك الكبرى وفرحت قلوبنا ببشارات ...^٢ وشددت
* ص ٣٣٨ * ازنا بجنود ملكوتك الأبهى وقويت ظهرنا بفريق من ملئكة
جبروتك الأعلى حى ملاء الافاق صيت ظهورك و احاطت السبع الطباق
آثار شهودك اى ربّ لك الحمد على كلّ ذلك ايد عبدك الذى توجه
اليك و تشبث بحبلك و تمسك بذيلك على ما تحب و ترضى فى الأخره
و الاولى انك انت الكريم الرحيم ع ع

^١ كلمه اى خوانده نشد.

^٢ كلمه اى درست خوانده نشد. احتمالاً «الهدى».

حضرت شهید ابن شهید علیه بهاء الله الأبهی در جمع روحانی تلاوت کنند در مجمع روحانی قرائت شود هو الأبهی ای عاشقان روی حقّ دوستان را محفلی باید و مجمعی شاید که در آن مجامع و محافل بذکر و فکر حقّ و تلاوت و ترتیل آیات و آثار جمال مبارک روحی لاجبائه الفدا مشغول و مألوف گردند و انوار ملکوت ابهی و پرتوافق اعلی بر آن مجامع نورا بتابد و این محافل و مشارق اذکار است که بقلم اعلی تعیین و مقرر گردیده است که باید در جمیع * ص ۳۳۹ * مدن و قری تأسیس شود و چون تقرر یابد مجامع خصوصی منسوخ شود ولی چون حال مجامع عمومی در بلاد مؤسس نه چه که سبب هیجان اشرار و تعرض فجّار گردد لهذا محافل خصوصی که عدد نفوس حاضر مطابق عدد اسم مقدس اعظم است اگر تأسیس گردد لابس فیه و مقصود از این آنست که در این مجامع جمع کثیری حاضر نگردند که بادی جزع و فزع و شیون جهلا گردد و این مجامع روحانی در نهایت تنزیه و تقدیس ترتیب یابد تا از محل و ارض و هوایش نفحات قدس استشمام گردد و جمال قدم نظر بحکمت امریه فرمودند که در بلاد حال بیش از عدد اسم اعظم احبّاء در جائی اجتماع نمایند موافق حکمت است مقصود اینست که شریعت الهیه محل عبادت و مجمع تلاوت عمومی مشرق الاذکار است و بس و او ناسخ جمیع مجامع و محافل عبادتیه است ولی محافل مخازن و مجامع خیریه و مجالس * ص ۳۴۰ * شوریه و محاضر نافع نیز جائز بلکه لازم ولی حال نظر بحکمت کل از محذور خالی نه لهذا باید حال مجامع روحانیه کفایت کرد نمره اول این مجامع جمیع خدمات را علی العجاله باید تکفّل نماید و احبّاء الهی باید بجهت موادّ برّیه این مجمع بقدر امکان معاونت نمایند تا انشاء الله مشرق الاذکار در نهایت عظمت و جلال تأسیس شود آنوقت این موقت

منسوخ گردد و البهآء عليكم يا احبآالله بواسطة حضرت شهيد ابن شهيد عليه بهآءالله الأبهى نمره اول هوالله ارض خا احبآء الهى عليهم بهآءالله الأبهى ملاحظه نمايند

هوالله يا احبآالله و امانائه ان مجامع الملكوت الأبهى و صوامع الملاء الاعلى يصلون و يثنون على محافل الاذكار التى يرتفع منها اصوات التهليل و التسبيح فى الملكوت الادنى فسبحان ربى الأبهى اقسام بصبح الجبين و النور المبين و الافق المنيران محافل الناسوت اذا طابقت مجامع اللاهوت على النظم الطبيعى اصحت¹ مراتا مرتسمة منطبعة من صور ملاء الاعلى و حقائق ملكوت الأبهى * ص ٣٤١ * كلما زادت صفاء زادت انطبعا هيو ابنا هيو ابنا جمع فى ظل راية الحق و نجتمع فى ظل سدره الله التى نطق بالحق لعمركم و انه لقسم عظيم عند ربكم الكريم اذا كان الجمع شمله الحب الخالص هو من لثالى بحر الملكوت و سلك عن الدرارى الدرية كالنجوم و بالنجم هم مهتدون و البهآء عليكم من الحى القيوم ع

¹ در حاشيه آمده «اصبحت».

بواسطة حضرت شهيد ابن شهيد عليه بهاء الله الأبهي نمره ثانی هو الله
 ارض خا احبای الهی عليهم بهاء الله الأبهي ملاحظه نمايند هو الله^۱ اللهم يا
 فالق الاصباح ومحیی الارواح فياحداث الاشباح ومنعش القلوب من
 اقداح راح الفلاح التي توقد وتضئ كزجاجة فيها مصباح اسئلك بصبح
 توحيدك الذي اشرق ولاح واضاء وباج بنور تفريدك وسرّ تجريدك عن
 الامثال والاشباه ان تجمع شمل هذا الجمع في ظلّ شجرة وحدانيتك و
 تلمّ شعث هذا الحزب تحت كلمة فردانيتك وتجعلهم اية احديتك وسمه
 قيوميتك وشعلة نورانيتك ولمعة سطعت في آفاق * ص ۳۴۲ * مملكتك
 اى ربّ اجمع كل منتشر ووحّد كل مكثرو ارتق كلّ منفتق و اجمع احبّتك
 في محافل الذكر والثناء و ادخل ارقائك في مجامع النور والبهاء والجعلهم
 ازمة واحدة ناطقة بمحامدك ونعوتك بين ملأ الأنشآء ثابتة على عهدك
 بين الملل خاضعة خاشعة صادعة فائنة متضرعة الى ملكوتك الأبهي مبتهله
 الى افقك الاعلى ايربّ نحن ضعفاء ايدنا بقوّتك وفقراء اغننا بموهبتك
 واذلاء عززنا بباب احديتك في ظلّ كلمتك أنّك انت الكريم الرحيم
 الوهاب ع ع

^۱ مندرج در مجموعه مناجات های حضرت عبدالبهاء جلد ۳ صفحه ۷.

بواسطه حضرت شهيد ابن شهيد عليه بهاء الله الأبهى نمره ثالث هو الله
ارض خا احباى الهى عليهم بهاء الله الأبهى ملاحظه نمايند هو الأبهى
الحمد لله الذى تجلّى وكشف الغطاء وهتك الاستار بغلبة الاسرار وفاض
بالانوار وطوى السّمَاء وزلزل الغبراء ونشر الاموات وحشر الارواح ووضع
الميزان * ص ٣٤٣ * ومدّ الصراط وسعّر النيران وازلفت الجنان واقام
القيمة الكبرى واطهر الطافة العظمى وحاسب كل نفس بما اكتسبت
احسنت او اساءت ومنها من اقبل ومنها من ادبر وتكبّر وتجبّر ومنها من
اصدق ومنها من اعرض وكذّب فلما من خفّ منه الميزان القى فى قعر
النيران واما من ثقل منه القسطاس ففتحت عليه ابواب الجنان ففريق فى
نعيم وفريق فى سؤاء الجحيم يصابونها هذا عذاب اليم ثم انبت شجرة انيسا
وغرس سدرة طوبى وجمع الاحباء واخذ عهداً وثيقاً وميثاقاً غليظاً وبين ما
هو المستور المسطور فى الرّق المنشور وعين المرموز فى اللّوح المحفوظ
النّاسخ لكلّ الصّحف والالواح اذا لم تطابقت من حيث الاوامر والاحكام و
اظهر مركز العبودية الكبرى والرقية العظمى وامر الكلّ بالتوجّه اليه والرجوع
عليه فهو المبين الوحيد والمصدر الفريد والمرجع المجيد و * ص ٣٤٤ *
الواقف على اسرار كتاب الله العزيز المجيد هنالك ظهر الامتحان وتسعّرت
نيران الافتتان وتزلزلت الاركان وظهرت فتنة سنة الشّداد ومن الناس من
اغبر وجهه ومنهم من تهلّل وجهه ومنهم من ثبت ونبت ومنهم من تزلزل و
نكث فلما الثابتون هم الفائزون واما المتزلزلون لفى سكرات الوهم يتيهون
كلا سوف تعلمون ع ع

ربّ ايد هذا الجمع على رضاك وانشربهم نفحات القدس فى الافاق
و ثبت بهم الاقدام على صراطك المستقيم فانّ الشبهات شاعت و ذاعت
فى كلّ الجهات و جنود الارتباب قد تفرقت فى كلّ الاكناف ربّ احفظ
سفينة امرك عن زوايع الزلزال و احرس حصن عهدك عن هجوم افواج
الاختلاف انك انت الحافظ المقتدر العزيز الجبار ع ع

بواسطه حضرت شهيد ابن شهيد عليه بهاء الله الأبهى نمره رابع هو الله
ارض خا احبّاي الهى * ص ٣٤٣ * عليهم بهاء الله الأبهى ملاحظه نمايند
هو الأبهى اللهمّ تشاهد و ترى من ملكوت الأبهى وحدتى و غربتى و كرتى و
مصيبتى و بلائى و تسمع حينى و انينى و نحيب بكائى و تبصر من الافق
الاعلى كيف احاطتنى جنود الهوى و قبيل العدى من كلّ الانحاء اى ربّ
عسروا علىّ كلّ يسير و بقدوا عنى كلّ قريب و كدروا علىّ كلّ صاف و ستروا
عن اعين الناس كلّ واضح و شبّهوا عليهم كلّ لائح و رمونى بسهام و جفونى
بسنان و استهدفونى بالنبال و رشقونى بالتّصال و دمدموا علىّ بزممة الرعود
فى الاصفاذ و انى مع ذلك صبرت و حلمت و توكّلت عليك و سكّت فلما
وجدونى حليما و او حسبونى سليما ضجّوا ضجيج العناة و هاجموا مهاجمة
الكماة ظنا بأنهم يقتدرون ان يبدلوا النور بالظلمات و يسّروا عين الشّمس
بحماء مسنون من المفتريات اى ربّ شيد بنيان ايدى امرك * ص ٣٤٤ *
و اشدد ازرحامة ميثاقتك و نور وجوه مبشرى عهدك و اشرح صدر مبلغى
اياتك و اجعل افئدة الموحدين منجذبة اليهم و قلوب الطالبين تهوى اليهم
و افتح علىّ وجوههم ابواب الفتوح و اظهرهم علىّ كلّ الملل و الشعوب
لتعلو كلمة توحيدك و تشرق انوار شمس الميثاق انك انت المقتدر
المقدس العزيز الوهاب

بواسطه حضرت شهيد ابن شهيد عليه بهاء الله الأبهى نمره خامس هو الله
ارض خا احببى الهى عليهم بهاء الله الأبهى ملاحظه نمايند هو الأبهى
هو الأبهى قال الله تعالى واعتصموا بحبل الله جميعا علموا يا احبب الله و
اصفيائه وصفوته وخيرة خلقه ان الاعتصام شدة التمسك والتشبث بوجه
لا يعقبه الارتخاء والانحلال ويمتنع الانفصام من المعتصم عن المعتصم
حقى يتحقق الاتصال بدرجة لا يبقى الموهن مجال والتهاون محال رزقنى
الله واياكم هذا الاعتصام البرئ عن الانفصام * ص ٣٤٥ * واما الحبل
الوثيق المتين الميثاق المبين والعهد القديم ووصية الله العلى العظيم الذى
اخذه فى ذر البقاء فى ظل شجرة انيسا وذكره فى كلامه المكنون وسفره
المخزون ولوحه المحفوظ واسبس هذا العهد المعهود وعقد هذا اللوآ
المعقود على البنيان المرصوص كتابه الناطق الاقدس الناسخ لكل الزبرو
الالواح التى تعارضه فى الاحكام والاثار فان الموحدين المخلصين له
الدين لا بد لهم من جهة جامعة وكلمة واحدة موحدته وحصن حصين و
كهف منيع وملاذ رفيع وسور متين وملجأ امين اذا آورا اليه وسعوا اليه امنوا
من الداهية الدهماء والغارة الشّعساء الرجفة العظمى والصدمة الكبرى وان
الى ربك الرجعى وهذه الآية لها معان شتى وحقائق راسخة فى صدور
اولى النهى فاما انا اذكر المعنى الاصلى النزول والمورد القطعى الورود فانه
الحقيقة المقصود والمعنى الذى لا يسع لأحد انكاره وشهوده قوله جميعاء
اى حتى * ص ٣٤٦ * لا يتباعد احد ولا يتأخر نفس عن هذا الورد المورود و
المعين العذب البارد لكل ظمان ودود الطالب اللرفد المرفود وبالجملة ان
الحضرة الرحمانية والحقيقة الفردانية والذات الربانية يخاطب عباده الابرار
وارقائه الاحرار الذين طابت سيرتهم وحسنت سريرتهم وصفت حقيقتهم
انشرحت صدورهم وكملت نفوسهم وانقطعت الى الله ارواحهم وزادت

افراحهم و انجلى ابصارهم وطابت اسرارهم ويقول لهم اعتصموا بحبلى
المتين وميثاقى المبين وعروتى الوثقى والسبب الاوفى والواسطة العظمى
والوسيلة الكبرى حتى تأضوا من شرور النفس والهوى ومهاوى السقوط الى
الدركات السفلى والهبوط فى وهدة الغفلة والعمى انّ هذا هو الامر الواضح
اللائح الذى ليس فيه امتراء اذا تمسكتم به واعتصمتم بحبله وتعلقتم
باهداى رداء الكبرياء عند ذلك يتنور وجوهكم امام مشاهد الكبرياء *
ص ٣٤٧ * وتعلو كلمتكم العليا بين الورى جنود الملكوت الأبهى و
ينصركم كتاب الافق الاعلى انّ فى هذا التفسير لعبرة لاولى النهى فسبحان
ربى الأبهى

بواسطه حضرت شهید ابن شهید علیه بهاء الأبھی نمره سادس هو الله
 ارض خا احبای الهی علیهم البهآء الأبھی هو الأبھی ای یاران معنوی ظهور
 نور قدیم و حی قدیر فیض شامل است و قوتی جامع ظلّ ظلیل است و خبآء
 مجید کھف متین است و رکن شدید تا جمع پریشان در سایه عنایتش چون
 لوء لوء مرجان در یک سلک و عقد اجتماع نمایند و صدمه تفریق بکلمه
 توحید تبدیل گردد و لطمه تشیت بموهبت تألیف تخصیص شود ولی بهانه
 جویان دائما تشیت و تفریق اغنام الهی خواهند و پریشانی حزب رحمانی
 طلبند چه که تا اغنام مجتمع و در ظلّ راعی حقیقی محفوظ و مصون و
 متمتع ثمری از برای هر بهانه جوئی نه و فائده بجهت هر مهاجمی نیست
 چون تفرقه کردند نوهوسان میدان یابند و هر یک چون غضنفر خونخوار
 شوند و بآرزوی خویش رسند پس آنچه * ص ۳۴۸ * سبب جمعست علت
 صون و حفظ گردد و آنچه علت تفریق است سبب ضر و حیف شود مقصود
 اینست که احبای الهی آنچه التیام بیشتر یابند شمعشان افروخته تر گردد و
 مرغشان آموخته تر شود معینشان گوارا تر گردد و نور مینشان درخشنده تر شود
 چه که هر یک ممد دیگری در جمیع مراتب گردد ولی باید نوایا و مقاصد
 جمیع حبّ محض و ایتلاف صرف باشد و الا مضرت حاصل شود و تفرق
 نتیجه بخشد و قضیه بر عکس گردد نفس اسباب الفت علت کلفت شود

ربِّ وَّقَّ عبادَكَ المتضَرِّعينَ بينَ يديكَ المضطَّرينَ اليكَ على
الاتِّحادِ والاتِّفاقِ والالفةِ والاستيناسِ حتى يذكروكَ في آناءِ الليلِ والنَّهارِ
ويتلوا آياتِكَ ويرتلوا كتابَكَ ويشوقوا الى حَظيرةِ قدسِكَ ويتوفوا الى
مِشاهدِ كِبريائِكَ ايربَّ يَسِّرْ آمالَهُم وَاشرحْ افتدَتَهُم بنورِ مركزِ الميثاقِ واجلِّ
بصائرَهُم وِسِّرْ سرائِرَهُم بمواهبِ نورِ الافاقِ انِّكَ انتَ حاكمُ يومِ الطلاقِ

٤٤

بواسطهٔ حضرت شهيد ابن شهيد عليه بهاء الله * ص ٣٤٩ * الأبهى نمره
سابع هو الله ارض خا احببى الهى عليهم بهاء الله الأبهى ملاحظه نمايند
هو الأبهى اى حضرت احديت پرستان معشوق دلجويمز و محبوب
خوشخويمز و مهربان دلسوزمز و جمال شب افروزمز صفت رحمانيت ايله و
تربيت الوهيت ايله بزى پروده انواع لطف و عنایت ايله ريزش نيسان رحمت
ايله درمانه آسا آغوش صدف ناز و نعمتده بزى پرورش ايلدى و مظاهر
احسان بى پايان بيوردى و بو جمع پریشانی و گروه بى سرو سامانى زیر جناح
پر فلاح حضرت رحمانيتنده مستظل و كافه اسما و صفات و کمالات ايله
اشراق و تجلى ايلدى تا حقيقت انسانيه مرکز سنوحات رحمانيه اولوب عالم
بشريتي تزئين ايدن خصائل و فضائل معنويه ايله بين البشر حشر ايله لم بزايسه
او الطاف بى پايان و عنایت غير متناهى انو دوب دام هوى و هوسه گرفتار و
مانند بوم بد کردار بو خرابه زار و دنياى مردار ده مفتون اولدن بلکه مجنون
اولدق فاعتبروا يا اولى الابصار * ص ٣٥٠ * ٤٤

مهربان رحمانم توفیق و قدر رفیق و رهبر اولمینه جهد بشر و سعی مرغ
بی بال و پر ثمر ایراث ایدر و عاقبت خائب اولور و خاسر اولور تائب اولور بر
عاجز قاصر ضعیفز نحیفز فقیرز حقیرز نیش فریادمزه عون و عنایتی بزه رهبر
ایله صون و حمایتی بزه حصن حصین عالم اکبر ایله ع ع
یا ربّ بو جمع شمل آسا یاتوب شعاعسی شش جهت منتشر و ظلمات
دیجوری تجلی نور ظهور مضمحل ایله بو محفلی یا ربّ مرکز فضائل ایله و
بو انجمنی یا رحمان مطلع احسان ایله ع ع

بواسطه حضرت شهید ابن شهید علیه بهاء الله الأبھی نمره ثامن ارض
خا احبای الهی علیهم بهاء الله الأبھی ملاحظه نمایند هو الأبھی یا احباً الله و
اولیائیه تالله الحق انّ الشموس قد کورت و انّ النجوم انتشرت و انّ السماء
انفطرت و انّ الأرض قد زلزلت و انّ الجبال قد نسفت و انّ اعجاز النخل
انقعدت و انّ البحار قد * ص ۳۵۱ * سخرت یوم اشرفت الأرض بنور ربّها
واضائت و اعدت السماء و ابرقت و فاضت بالماء المنهمر و افاضت و ظهر
النور النور المبین و لاح صبح الجبین و سطع البدر المنیر و انکشف حجاب
الخفاء عن الاصل القديم و برز السر العظیم و شاع و ذاع آثار ربّک الرحیم
ذی الفضل الجلیل و یل للمکذبین و تعسا للغافلین و ذلا للمارقین الذین
کذبوا بایات الله و انکروا بینات الله و اشركو بجمال الله و جاحدوا برهان الله
اولئک لفی ضلال مبین و انکم یا احبّاء الله و امنائه فاشکروا علی جمعکم
تحت لوائه و اکمل علیکم نعمته و آلائه و افاض علیکم فیض عرفانه و
اخرجکم من الظلمات و احاطکم الانوار و البهّاء علی کلّ ثابت ذی استقرار

بواسطة حضرت شهيد ابن شهيد عليه بهاء الله الأبهى نمره تاسع هو الله
ارض خا احباء الهى عليهم بهاء الله الأبهى هو الأبهى اللهم يا الهى وسيدى
ومقصودى اترك لتعلم فرط تعلقى وشدة حبى وعظيم غرامى وكثرة و
لوعى بعبادك الذين تجرعوا * ص ٣٥٢ * من كأس عرفانك وسكروا من
سلاف احسانك واستهدفوا سهام البلاء فى سبيلك ورضيوا بأشد الابتلاء
فى محبتك وذاقوا سم الردى فى اتباع امرك واحتملوا المشاق فى اعلاء
ذكرك وصبروا على شماتة الاعداء فى الكبول والوثاق فى اعلان ظهورك
واضطربوا على شوك القتاد ونار الغضاة فى اثبات دينك وتجلدوا عند
الاستغراق فى بحور البلوى فى نشر نفحاتك و ثبتوا على عهدك وميثاقك
اى رب ايدهم بتأييدات غيب احديتك و وفقهم بتوفيقات ملكوت
فردانيتك و انشر اعلامهم فى مشارق الارض ومغاربها بقوتك و روج اعمال
هم فى الافاق بقدرتك و انر مصباحهم فى زجاجة الامكان بنورك و فجر
ينابيعهم بمياه عرفانك و نور وجوههم بنصرة رحمانيتك و سر قلوبهم
بملاحظة آيات وحدانيتك و اجعلهم من اياتك الكبرى و حججك
القاطعة بين الورى اترك فعال لما تشاء و انتم يا ايها المضطربين ...
الاشواق و الناظرين الى ملكوت رب الميثاق احسنتم احسنتم * ص ٣٥٣ *
بما ثبتتم و صبرتم و تجلدم و توكلتم و قاسيتم و تناسيتم و شكرتم و اجرتم و
اسئل الله ان يمدكم و يعينكم و ينصركم و يخذل اعدائكم و ينشر آثاركم و
يجعل لكم لسان صدق فى الاخرين فسوف ترون امواج بحر الرحمة و تحيون
بنسائم الرافة و تجدون سبوغ النعمة و سطوع الفحة و هبوب النسمة و بزوغ
النجمة و شيوع السر المكنون و تلتلاء الدر المخزون و هتك الاستار و خلع
العذار ظهور الاسرار و طلوع الانوار هنا لك يفرح الثابتون و ينسر الراسخون

^۱ کلمه‌ای خوانده نشد.

و یقنظ المتزلزلون و یخیب امال المترددین و یهلک الناقضون المضطربون

ع ع

جناب آغلامعلی علیه بهاء الله الأبهی هو الأبهی^۱ ای بنده الهی آنچه
بفرزند هوشمند مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید لهذا جواب مرقوم میشود
اهل بها باید مظاهر عصمت کبری و عفت عظمی باشند در نصوص الهیه
مرقوم و مضمون آیه بفارسی چنین است که اگر ربات حجال بابدع جمال
برایشان بگذرند ابدان نظرشان بان سمت نیفتد مقصد اینست که تنزیه *
ص ۳۵۴ * و تقدیس از اعظم خصائص اهل بها است و رقات موقنه مطمئن
باید در کمال تنزیه و تقدیس و عفت و عصمت و ستر و حجاب و حیا مشهور
آفاق گردند تا کل بر پاکی و طهارت و کمالات عفتیه ایشان شهادت دهند
زیرا ذره از عصمت اعظم از صد هزار سال عبادت و دریای معرفت است و
البهاء علیک من عبدالبهاء ع

هو الأبهی^۲ الهی تو بینا و آگاهی که ملجأی و پناهی جز تو نجسته و
نجویم و بغیر سبیل محبت راهی نییموده و نپویم در شبان تیره ناامیدی
دیده ام بصبح امید الطاف بی نهایت روشن و باز و در سحرگاهی این جان
و دل پژمرده بیاد جمال و کمالت خرم و دمساز هر قطره که بعواطف
رحمانیت مؤید بحریست بیکران و هر ذره که بپرتو عنایت مؤید آفتابی است
درخشنده و تابان پس ای پاک یزدان من این بنده پرشور و شیدا را در پناه
خود پناهی ده و بر دوستی خویش در عالم هستی ثابت و مستقیم بدار و
این مرغ * ص ۳۵۵ * بی پروبال را در آشیان رحمانی خود و بر شاخسار
روحانی خویش مسکن و مأوایی عطا فرما ع ع

-
- ۱ مندرج در مائده آسمانی جلد ۵ صفحه ۱۹۰.
- ۲ مندرج در مکاتیب عبدالبهاء جلد ۱ صفحه ۴۸۷.

هوالبهی^۱ پاک یزدانا جمعیم پریشان تو بیگانه‌ایم خویشان تو
افسرده‌ایم شعله بر افروز پژمرده‌ایم دلها را باتش محبت بسوز هر چه هستیم
آشفته روی توئیم و سرگشته کوی تو بیچاره‌ایم و آواره افتاده‌ایم پر آه و ناله
ذراتیم ولی در هوای تو اوج یافتیم قطراتیم ولی در موج یم توشستفتم این
خفتگان را بیدار فرما و این آوارگان را هوشیار و ای سیاره‌های باختر را
اختران خاور کن و این گیاههای بی ثمر را درختان بارور اگر چه ما موران
ذلیلیم اما تو سلیمان پر حشمت سلطنت جلیل اگر چه ما خوار و گنهکاریم
اما تو بزرگوار و آمرزگار در استعداد و استحقاق نظر مفرما و در تعینات و
قابلیات ملاحظه مکن در فضل وجود خویش بر بیگانه و خویش نظر نما اگر
موج دریای بخشش و دهش اوج گیرد عالم آفرینش را مستغرق نماید اگر *
ص ۳۵۶ * انوار ساطعه خورشید آمرزش بدرخشد ظلمات حالکه سیئات و
خطیئات را بپرتوی محو نماید تجلی فضل ماء طهور است و فیض اصل
صهبا کأس کان مزاجها کافوران هر آلوده را پاک نماید و این هر افسرده
پژمرده را چابک و افروخته و چالاک ای پروردگار این حروف مفرده را
کلمات تامات کن و این کلمات مجمله را آیات باهرات تا حجج بالغه
گردند و رحمت سابقه حقیقت فائقه شوند و نعمت سابقه مصایح علا
گردند و مفاتیح ابواب تقی نجوم هدی شوند و رجوم نفس و هوی حقیقت
فائضه گردند و عروق شریان نابضه اشجار بوستان تو شوند و ازهار گلستان تو
ای خدای مهربان این جمع پریشان هر یک از کشوری و بومی و مرزی و
ثغوری یکی شرقی و دیگری غربی یکی جنوبی و دیگری شمالی همچنانکه
این بیچارگان را در ملک ادنی در اشرف نقطه از ثری بعد از بقاع *
ص ۳۵۷ * علیا جمع فرمودی امیدواریم که بفضل و جودت و عنایت و
موهبت در اشرف نقطه از ملکوت اعلی جمع فرمائی تا کل در ظل سدره

^۱ مندرج در منتخباتی از مکاتیب عبدالبهاء جلد ۱ صفحه ۱۵۳.

منتھی بیارامیم و بنعمت فوز بلقاء فائزگردیم ربّ حَقِّقْ ذلک بفضلک و
جودک ع ع

هوالله^۱ پاک یزدانا بيمثل و مانندا بی همتا خداوندا وحدک لا شریک
لک لا مثیل لک لا شیبیه لک تفرّدت فی الوهیتک و ربوبیتک و تعزّزت
بوحدانیتک و فردانیتک کلّ عبادک و ارقائک و ایاتک الدالّة علیک فی
ملکوت خلقک لیس لاحد وجود و لیس لاحد شهود حین ظهورک و یوم
بطونک و زمن اشراقک و یوم ظهورات کما قلت فی محکم کتابک عباد
مکرمون لایسبقونه بالقول وهم بامرہ یعملون ثبتنا اللّهم علی دینک القویم و
صراطک المستقیم و استقمنا علی العہد و الميثاق و اجعلنا من اهل الوفاق
عبدالبهاء ع

^۱ مندرج در مجموعه مناجات های حضرت عبدالبهاء (لانگنهاین آلمان ۱۹۹۲)

ن ج احبَاء الله عليهم بهاء الله الأبهى هو الأبهى * ص ۳۵۸ * ای احبای جمال رحمن جمعی حاضر و حضرت زین المقرین نیز ناظر و از خارج بعضی در محفل داخل و غذای ظهر مهیا و صالح آقا بجهت تناول غذا مثل محصل واقف و اینعبد بذکر یاران الهی مشغول و بیاد دوستان معنوی مألوف و مستبشر و قلم در تحریر و لسان در تقریر و قلب در تضرع و ترتیل آیات ابتهال مشغول و مشتعل و متذکر که ای پروردگار^۱ این نفوس آشفته روی توئند و گمگشته کوی تو و عاشقان خلق و خوی تو سرمست جام توئند و پرندگان بوم تو مرغان دست آموز عنایتند و بلبلان شیدای گلهای حقیقت تشنگان چشمه رحمتند و آوارگان اقلیم مرحمت ای آمرزگار گناه بندگان غفران نما و پناه به بیچارگان بخش توئی خدای مهربان توئی صاحب عفو و غفران ضعیفان را قوت بخش و علیلان را شفا عنایت کن^۲ و مستمندان را ارجمند فرما * ص ۳۵۹ * افسردگان را اشتعال بخش از شرافتتان عظیم محفوظ و از صدمات امتحان شدید مصون بدار بر عهد و میثاق مستقیم کن و بر پیمان و ایمان مستدیم در ظل ملکوت ابهات منزل ده و در پناه جبروت اعلائی ماوی بخش توئی مقتدر و توانا توئی شنونده و بینا باری ای احبَاء الله بیقین بدانید که در تربت مبارکه از برای شما تأیید طلب مینمایم که در صون و حمایت حضرت احدیت مصون و برضای حق موفّق گردید و البهَاء علیکم اجمعین ع ع

^۱ این مناجات مندرج است در مجموعه مناجات های حضرت عبدالبهاء

(لانگنهاین آلمان ۱۹۹۲) صفحه ۱۶۴.

^۲ در منبع پیش گفته «عنایت فرما».

هوالبهی ای نوش لب هر لیبی که در ستایش و نیایش خداوند آفرینش
بجنبش اید سخنش چون آب زندگانی همه نوش است و رازش آواز سروش
اگر فرشته پدیدار نه نشانه اش آشکار است آنچه گفتمی و دُر سفتی و بزاری و
نیاز آواز بر آوردی در درگاه یزدان پسندیده آمد روی تو خوش خوی تو خوش
گفتگوی * ص ۳۶۰ * تو خوش پیک یزدانست که پیاپی از آسمانست سپاه
سپهر برینست که پشت دوستان دلیر پرده نشین است ریزش ابر بخشش
خداوند مهربانست که چون باران بی پایانست پس امیدوار باش و چشم بیدار
دار بزودی نشانه خوش و روزگار دلکش پدیدار گردد چشمها روشن گردد و
دلها گلشن شود مغز خوشبو گردد و سخن نغز گفتگو پرتو آفتاب عالمتاب
گردد و روشنی ماه درخشنده در کنگره بارگاه هر یار دیرین کامی شیرین کند
و دهانی پر از انگبین ایندم که تو مشکین دمی و زندگی بخش چون باران و
شبم جانت روشن باد روانت گلشن و دلت گلشن و چمن همه برادران
فارسیان را که از باده نوش سرمستند و از پرتو آفتاب یزدان تابان و روشن یاد
مینمائیم و بسیار آرزوی دیدار رخ فرخشان مینمائیم و درود و پیام برسانید

ط جناب میرزا یونس علیه بهاء الله الأبهی هو الأبهی * ص ۳۶۱ * ای
ماهی دریای بی پایان حضرت یونس علیه السلام چون مونس درون حوت
طبایع و عناصر شد و در ظلمات بحر امکان مبتلا گشت یعنی از عالم
ملکوت وجود که انوار لامکانست جدا شد و در حیز مکان موجود گردید
پس حقیقت ذوالنّون کینونت شاخصه او و حوت جسد عنصری و هیکل
بشری و حقیقت ظاهره او و بحر عالم امکانست و شئون ظلمات اکوان و
چون در این تنگنای تنگ و تاریک افتاد از حقیقت جان و وجدان ندا کرد
سبحانک ائی تبت الیک پس تو که در قعر این دریا افتادی تضرع و ابتهال
نما که رخت بساحل نجات کشی و در ظلّ شجره مبارکه که راحت جان و
آسایش وجدان است داخل شوی و البهّاء علیک ع ع

هو الأبهی ای امة الله تو یادگار فتح اعظمی و بازمانده آن روح معظّم پس
بخلق و خوی او محشور شو و بصفّت و سمت او مشهور * ص ۳۶۲ * ان
سرور ابرار لیل و نهار بخدمت دوستان احرار و نشر نفحات ازهار و مرور
نسمات اسحار مشغول بود تو نیز آفتاب او گیر و روش او بپذیر در شب و روز
چون مشکاة نور بر افروز چون شمع سرور بسوز چشم از دو جهان بدوز تا
کنوز ملکوت بدست آری و مرغ دست آموز گردی و در محافل اماء الرّحمن
سبب تذکّر و شوق و شور شوی ع ع

هوالبهی ای ابراهیم سمی خلیل رب رحیم همنام تو چون در ستاره
آسمان نظر نمود بجهت تنبیه قوم خویش که عقیدت حقیقت تأثیر اجرام
سماویه داشتند هذا ربی فرمود و چون افول کرد لا احب الا فلین گفت پس
طلوع ماه تابان شد باز بجهت ایقاظ غافلین هذا ربی فرمود و چون غروب
کرد لا احب الغارین گفت پس ظهور خورشید درخشان گشت باز تنبیها
للمحتجین هذا ربی فرمود و چون افول نمود لا احب الا فلین فرموده *
ص ۳۶۲ * پس چون کلّ حقایق امکانیه را در ظهور تجلیات شمس افق
تقدیس محو و فانی مشاهده کرد توجّه بمنظر اکبر فرمود و گفت ائی وجهت
وجهی للذی فطر السموات و الارض حنیفا مسلماً و ما انا من المشرکین حال
تو نیز بمبارکی همنامی آن بزرگوار چشم از جمیع کواکب لیل و نهار بیوش و
بآفتاب حقیقی کلمه الهیه که از افق توحید مشرق و لامع است توجّه فرما و
آن کلمه جامعه الیوم امر جمال قدم است که محیط بر جهان آفرینش است و
نورانیت وجود بسطوع و ظهور و بروز آنست الیوم جمیع حقائق صافیه و
کینونات مجرده بمنزله بدور است که باید اقتباس انوار از شمس امر الهی و
کوکب لامع شریعت الله نمایند و آنچه تقابل بیشتر واقع ظاهر و باهر است
قدرش را باید دانست و حرزش باید نمود هر موسمی بهار نه و هر صبحدم
بوی نسیم مشکبار نه پس تا * ص ۳۶۴ * جان باقی و جانان با موهبتی
عظیمه ممد و معین باید همتی نمود تا نصیب او فربرد و بهره اعظم گرفت

هوالبهی^۱ ای گمگشته بادیه پیما اگر چون باد بادیه پیمائی ولی از جام
الهی سرمست و باده پیمائی پیمانۀ پیمان الهی بدست گیر و عهد الست
بخاطر آرومی پرست شو چشم از دو جهان بپوش و جان در ره جانان نثار
کن خوشتردمی آندم که یم عنایت بجوش و خروش آید و شبنمی از فیض
دریای الهی بجان این مشتاقان رسد و دل عزم کوی دوست کند و روح
آهنگ صعود بملاء اعلی و ملکوت ابهی نماید و بمیدان فدا شتابد و
بقربانگاه حق در نهایت شوق و اشتیاق بدود ای ذبیح الله ز قربانگاه عشق
برمگرد و جان بده در راه عشق چه مبارک دم است اندم و چه همایون
ساعتی است * ص ۳۶۵ * انساعت گر خیال جان همی هستت بدل اینجا
میا ورنثار جان و دل داری بیا و هم بیار رسم ره این است گروصل بها
داری طلب گر نباشی مرد این ره دور شو زحمت میار باری حضرت بیچون
این بندگان درگاه احدیتش را بجهت عیش و عشرت و ناز و نعمت و آسایش
و راحت نیافریده جام می و خون دل هریک بکسی دادند در دایره قسمت
اوضاع چنین باشد یکی را همدم گل و لاله و ساغر و پیاله نمود و یکی را
مونس آه و ناله یکی را پیمانۀ سرشار بخشیدند و دیگری را چشم اشکبار لیل
را غمزه دلدوز دادند و مجنون را آه جگر سوز پس معلوم شد که نصیب
عاشقان روی دوست تیر جفاست نه در عطا جام بلاست نه جای صفا
سوختن است نه آسودن آتش است نه آسایش جانباختن است * ص ۳۶۶
* نه علم افراختن مظلومیت است نه مسروریت مظلوم آفاق را مدت حیات
در زندان و نفی از بلدان و آوارگی و آزادگی منقضی شد و اسیر زنجیر سجن
یوسفی بود در این غربت پر غربت بافق عزت صعود فرموددمی نیاسود و
ساعتی نیارمید در آتش سوزان چون گل خندان تبسم میفرمود و در سیل غم
حباب آسا در حرکت دوریه شوقیه عیش و طرب مینمود حال این آوارگان

نیز باید بکلی طمع آسایش و راحت را قطع نمائیم و از دنیا و آنچه در اوست درگذریم چشم از غیر دوست بپوشیم و از آنچه غیر اوست ببریم و باو پیوندیم صد هزار حسرت و افسوس اگر بعد از آن روی نورانی و جمال رحمانی جرعه از جام صفا نوشیم یا از کسی آرزوی وفا کنیم و یا دمی بخواهیم که بیاسائیم و یا راحت جوئیم * ص ۳۶۷ * و یا ناز و نعمت طلیم چونکه گل رفت و گلستان درگذشت نشنوی دیگرز بلبل سرگذشت باری شبها را بمناجات بگذرانید و روزها را در تضرع و ابتهال در حالتی باشید که از این عالم بکلی بیخبر گردید جز او ندانید و غیر از او نشناسید و جز او نجوئید و نپرسید و الا افرأیت من اتخذ الله هواه این جهان تراب دریای سراپست نه آب و شراب عالم خیال است نه جهان آمال مجاز است نه حقیقت زحمت است نه رحمت نعمتست نه نعمت عنقریب این بساط منطوی شود و این اختران متواری از حضيض حيوه فانی انشاء الله باوج رحمت جاودانی پرواز نمائیم و از جهان و جهانیان بی نیاز گردیم این جهان در نظر جاهلان که طیور ترابند دشت و صحرا است و گلگشت و دریا * ص ۳۶۸ * اما در نظر مرغان چمنستان الهی قفسی تنگ و آشیانی از خاک و سنگ تا چند این جانهای پاک اسیر آشیان خاک و تا بکی این طیور قدس در این گلخن ظلمانی مبتلای حرمان و محروم از فیض روحانی و فوز وجدانی ای پرورگار ای پناه آوارگان تو آگاه فغان و آه صبحگاهی عنایتی فرما و رحمتی کن تا جانهای مشتاقان بملکوت احدیت بشتابند و ارواح آوارگان در سایه رحمت بیاسایند فرقت پر حرقت جانرا بگذارد و حرمان و هجران روان را مرده و پژمرده مینماید پس ای خدای مهربان تأییدی بخش و توفیقی ده تا از این دام و دانه برهیم و باشیانه رحمت بر پریم و در شاخسار وحدت در حدیقه عنایت بانواع الحان بمحامد و نعوت مشغول گردیم باری

احبای الهی باید بعون و عنایت غیرمتناهی بحالت و انجذاب و انقطاعی مبعوث شوند که شمع روشن انجمن عالم انسانی گردند مظاهر * ص ۳۶۹ * اخلاق رحمانی باشند و مطالع انوار وجدانی در صدق و صفا آیات کبری گردند و در مهر و وفا ریایات عظمی سبب راحت و آسایش جهان آفرینش باشند علت عمران و آبادی کشور و اقلیم گردند در اطاعت و خدمت حکومت مشار بالبنان باشند و در صداقت و حسن نیت مشهور و معروف نزد سروران و با بندگان خدا از هر ملت و امتی دوست و مهربان در صنائع و بدائع استاد ماهران گردند و در زراعت و تجارت فائق بر همگان مختصر آنکه باید حضرت احدیت و اهالی مملکت کل از احبای الهی راضی باشند نه شاکی ممنون باشند نه دلخون چه اسّ اساس امر الهی اخلاق رحمانی است و بنیاد بنیان یزدانی شمیم و روش روحانی دوستان چون باین موهبت عظمی موفق گردند شاخ هستی بارور گردد و ایوان کیهان جهان انور شود والا ظلمت * ص ۳۷۰ * اندر ظلمت است و نکبت اندر نکبت و غفلت اندر غفلت اگر از عوام خذله هزله حرکت اعتساف مشاهده نمائید بر آنها مگیرند و خجالت آنها را نپسندید چه که نمیدانند و مطلع نیستند که در هر عصری از ستمکاران چسان جفا بر اولیای ربّانی وارد لهذا ستم روا دارند و جور و جفا مجری میدارند جغدها بر باز استم میکنند و پرو بالش بیگناهی می کنند که چرا تو یاد آری زان دیار یا ز قصر و ساعد ان شهریار جرم او اینست کوباز است و بس غیر خوبی جرم یوسف چیست بس دشمن طاموس آمد پُر او ای بسا شه را بکشته فرّ او حضرت روح الله عیسی ابن مریم را اسرائیلیان آنچه طنز و تسخر مینمودند و اذیت و جفا میکردند و سبّ و شتم و لعن و ضرب روا میداشتند آن جان * ص ۳۷۱ * پاک دعا و مناجات میفرمودند که ای خداوند این نفوس نادانند و از حقیقت مقصود جاهلان

چون ندانند چنین کنند و اگر بدانند نکنند پس ای خداوند آمرزگار گناهشان
بیامرز و ای یزدان مهربان از قصورشان در گذر اینست صفت مخلصین و
روش منقطعین از خدا بخواه که این آوارگان نیز تأسی بان روح مقدس
روحی له الفدا نمائیم مظلومیت موهبت الهیه است و صفت مظاهر احدیه
حضرت نور حدقه مصطفی و نور حدیقه مرتضی جناب سیدالشهدا و یحیی
ابن زکریا و اکثر انبیا و اولیا روحی لهم الفداء در کمال مظلومیت جام
شهادت نوشیدند و زهر هلاکت چشیدند و بمقصود خویش رسیدند و حال
ملاحظه فرما چه زبانی دیدند جمیع از این عالم بجهان دیگر رحلت نمودند
* ص ۳۷۲ * نه صدمات خاصان حقّ باقی نه راحت ستمگر ناحقّ نه
سرشک چشم مظلومان برقرار و نه خوشی قلب جاهلان نه آن شهید و
شراب و شکر و کباب و شاهد و شمع جهانتاب باقی و نه آن شام مظلومان و
آه ستمدیدگان و حسرت آوارگان و عسرت یتیمان باقی جمیع منتهی شد
ولی ملاحظه نما که چون نام سیدالشهداء بر زبان آید دل زنده گردد و جان
ببشارت آید روح را وجد و وله حاصل گردد و روزی صد هزار گرسنه از میمنت
نام مبارکش سیر گردد و صد هزار تشنه سیراب شود این آثار بزرگواری او در
جهان ترابی است دیگر ملاحظه فرما در عوالم الهی و ملأ اعلای چه خبر
است باری این مسئله مطّول شد حقیقت حال مشهود واضح است حال ما
بعوام کالهوم کاری جز دعا نداریم ولی امیدواریم * ص ۳۷۳ * که سروران
حکومت و ارکان سلطنت قاهره منع تعدی و تعرّض علمای سوء و مرده بی
شعور را بفرمایند زیرا اینها کم کم جسارت را مزداد نمایند و بر تهویر بیفزایند و
رعایای صادقه حضرت شهریار را دست تطاول بگشایند عاقبت بر نفس
حکومت بشورند و رخنه در بنیان سلطنت افکنند تعرّض علما باین طائفه
محض تحصیل نفوذ است و قوت و شهرت در هر شئون تا دیگران بهراسند و

اطاعت و انقیاد نمایند و بدین سبب زمام امور را در کف اقتدار گیرند و هر چه بخواهند بکنند ملاحظه نمائید که روش و طریقه علمای سوء مسلک دینی نه و طریق ترویج شریعه الله نیست و سیله حکومت و عظمت و حصول ثروت و عزتست و از این روش و حرکت جز مضرت حاصل نگردد آیا این سلوک موافق مسلک اولیاست یا مطابق مشرب انبیا حضرت سید * ص ۳۷۴ * الشهداء و ائمه هدی و سایر اصفیا از عزت دنیا بیزار و از هر چه غیر رضایت پروردگار در کنار بودند حال این علما هر آملی دارند جز رضایت حضرت ذوالجلال گرگان درنده اند شبان انعام شده اند و پلنگان خونخوارند ادیب دبستان ادیان کشته اند زاغان حسودند بلبلان حدیقه وجود را ظلم و ستم روا دارند و کلاب عنودند آهوان بر وحدت را صد گونه تعدی مشهود کنند پس ارکان حکومت اعلا حضرت شهریارى گذشته از عدالت بین رعیت محض ملک داری باید رعایت علمای عاملین فرمایند و ممانعت رؤسای جاهلین دست اینگونه نفوس چون ذئاب ضاریه را از تناول باز دارند و هجوم این فئه باغیه را منع فرمایند و آلا روز بروز به جسارت افزایند و در امور مملکت مداخله نمایند و ملک و کشور بر هم زنند مثلا ملاحظه فرمائید چون امنیت و سلامت از * ص ۳۷۵ * مملکت مسلوب گردد و قوه محافظه مغلوب رعیت هجرت بممالک خارجه نمایند و اهل اطاعت راه غربت گیرند چنانچه از وقایع خراسان جمع کثیری هجرت بترکستان نمودند و حکومت ان سامان در نهایت رعایت و حمایت بندگان یزدان این یک ضرر از ضررهای علمای نادان زیرا عالم متدین بکار دین و دولت خورد و سبب عزت و راحت اهالی مملکت گردد نه جاهلان در حدیثست اما من کان من الفقهاء صائنا لنفسه حافظا لدینه مخالفا لهواه مطیعا لامر مولاه فللعوام ان یقلدوه باری مقصود اینست که ملازمان درگاه اعلیحضرت

شهریاری باید حکمران برکشور و بشر باشند نه هرگرگ خونخواری و مردم آزاری اما ستایش که در حق آن شخص شاخص فرموده بودید صحیح و مقبول و بجا بلکه آن ذات محترم و یگانه دردانه صدف حکومت مستحق اعظم ستایش است ایده الله و شیده و اید عزّه و اقباله فی الدنیا و الاخرة اگر حسن تدبیران * ص ۳۷۶ * دبیر دیوان عدل و انصاف نبود آن فاجعه عظمی لعن الله من ارتکبها غبارش بدامان بی گناهان میرسید و ظلمش روی مظلومان را تیره ناک میکرد شورشیان مجهول و محفوظ و مبرا و مستور می ماندند و مظلومان باین عمل شنیع و ظلم صریح و بدبختی عظیم متهم و بدنام و مشهور میگشتند و تا روز رستخیز از این تهمت شدید و فضاحت عظیم نجات نمی دیدند لهذا خدمت نمایانی بدیوان الهی فرمودند و پاداش انشاء الله استقرار در ایوان بلند یزدان نیست ای پروردگار شهریار جدید را تاج عزت سرمدی بر سر نه و بر تحت کامرانی مستقر فرما و ان شخص خطیر پرتدبیر را بر مسند عدالت و عزت و موهبت استقرار بخش توفیق ملکوتی روا دار و تأییدی لاهوتی ارزان فرما حکمش را بمتابه روح در جسم کشور نافذ کن و حکمت حکومتش را در هیکل اقلیم چون عرق شریان نابض فرما محظوظ و مصون بدار و موفق و ممنون کن خلاصه این آوارگان قدر این همت را میدانیم * ص ۳۷۷ * و این عنایت را فراموش نمی نمائیم جمال مبارک هفت سال پیش از این بعد از ظهور همتشان در حق بیگناهان عنایت فرمودند و دعای خیر نمودند این دعا تأثیرات عظیمه خواهد بخشید و بتأییدات عجیبه مؤید خواهند گشت و هذا وعد غیر مکذوب حق پیش از صعود با دوشخص از احبّا در حق ذات محترم مکالمه فرمودند و با یکی پیغام دادند که بالذات برساند و یا خود بنگارد یکی از آن دوشخص آقا سید علی اکبر بود و اگر فیض حضورشان را ادراک فرمودید عرض کنید که

در مدت هزار و سیصد سال هجری ملاحظه فرمائید که چه قدر وزراء و امناء و عظماء و رؤسآء در دنیا آمده‌اند بهیچوجه اثری و خبری از هیچیک نیست مگر سرورانی که حفظ و حمایت اغنام الهی نمودند و بداد مظلومان رسیدند و دادرسی ستمدیدگان نمودند خاصه وزرائی که باستانه احدیت خدمتی مینمودند ان سروران رویشان چون بدر منور و خویشان چون عطر معطر و نامشان در جهان ملک و ملکوت مشتهر در * ص ۳۷۸ * زمانی که حضرت اعلی روحی له الفداء در اصفهان تشریف داشتند و حضرات علما علم طغیان برافراشتند مرحوم مغفور معتمدالدوله منوچهر خان چند روز محافظه آنحضرت فرمود و بخدمت پرداخت در بعضی از رسائل ذکر خیری از او فرمودند و ستایش کردند حال بدقت ملاحظه نمائید که آن وزارت و دولت و مکنت و ثروت و شکوه بباد رفت و زحمات و مشقات بهدر داده شد و اثری باقی نه مگر این همت و خدمت جزئیة چون باستان احدیت بود در دیوان الهی ثبت شد و آثار نورانیتش در افق عزت سرمدی واضح و روشن و عیان در جهان ملکوت مستقر بر سریر بزرگوار است و در عالم ناسوت نام مبارکش در جهان و کیهان برقرار و باقی باری ما شب و روز دعا مینمائیم که تأییدات الهیه گوهر درخشنده تاج شهریاری گردد و توفیقات صمدانی اختررخشنده مرکز خیرخواهی و بعنایت آن تاجدار لایق بزرگوار * ص ۳۷۹ * کشور و اقلیم رشک ممالک روی زمین گردد و کوب منیر امن و امان طالع لائح از افق آن ملک عظیم شود تا بوم و بر معمور گردد و بنیان ظلم و تعدی مظمور آنحضرت باید در هر موقع و محل ناس را نصیحت نمائید و نادانان را بصیرت بخشید که جمیع عالم الیوم در خدمت دولت خویش جانفشانی نمایند و شب و روز در نهایت همت و خیرخواهی عزت دولت را سعادت عموم دانند و شوکت سریر سلطنت را اعظم وسیله معموریت مرز و بوم شمرند

لهذا نیر عظمت و اقتدار در افق ان مملکت روز بروز روشن تر گردد و سعادت اهالی یوماً فیوماً بیشتر شود از عصیان و طغیان بعضی بیخردان در مملکت آل عثمان و بدخواهی دولت و خیانت بسریر سلطنت ملاحظه کنید که اهالی مملکت چقدر ذلیل شدند و در نظر جمیع اهل عالم چگونه حقیر گشتند عزت اهالی محو شد و ثروتشان برباد رفت ذلّشان شدید شد نکبتشان پدید گشت پس ای ظالمان * ص ۳۸۰ * قدر این شهریار را بدانید چه که مهربانست و محبّ امن و امان عادل و دادپرور است عاقل و عدالت گستر در مدت مدیده حکومت آذربایجان چون پدر مهربان رفتار فرمود و بر مسلک نوشیروان حرکت نمود این همان سرور رعیت پرور است سالار ولایت بود حال بعون الهی شهریار کشور گشت خلق همان خلق است و خوی همان خوی می همان می و سبو همان سبو الحمدلله از روز جلوس شهرداری آثار بزرگواری و رعیت پروری ظاهر و عیان دیگر چه بخواهید پس ای اهالی یکدل و یکجهت گردید و خیرخواه و در اطاعت کوشید و نوایای خیریه اعلیحضرت شهرداری را خدمت نمائید تا در جمیع مراتب ترقی نمائید و از جمیع مضرات توقی قسم باستان مقدس حضرت دوست که این عبد حین زیارت عتبه مبارکه بکمال عجز و نیاز دعا میکنم و سریر تاجداری راتأیید و توفیق میطلبم و البهَاء علیک و علی کل من ثبت علی الميثاق ع ع

هو الأبهی^۱ * ص ۳۸۱ * یا احبّاء الله و اصفیائه و منجدبی نغماته اگر قدری تفکر نمائید و در حقیقت امور تدبّر و تعمّق کنید ملاحظه مینمائید که در چه دریای بی پایان لطف و احسانی غوطه ورید و در چه جنّت رضوانی منخلّد تاجی مرصع بجواهر ملکوت ابهی بر سردارید که از فرق فرقدان بگذرد و خلعتی در بردارید که حلال و ثیاب سلطنت فرق دارد زیرا هر تاج بتاراج رود ولی این تاج چون سراج در زجاج ابدیت سرمدیت بدرخشد و هر دیبای زیبایی و سندس و استبرق عاقبت کهنه و عتیق و پاره پاره گردد ولی این رداء غرّاء روز بروز بر رونق و لطافت افزایش و قامت لابس را باعتدال نهال بیهمال بیاراید پس بشکرانه این اکیلل جلیل که بر سردارید و پاداش این رداء عظیم که در بردارید در عبودیت آستان مقدس با عبدالبهاء شریک و سهیم گردید زیرا نزد او دیهیم پادشاهی پاسبانی آستان مقدس است و افسر جهانبانی عبودیت * ص ۳۸۲ * درگاه جمال قدم و این عبودیت نشر نفحات است و اقامه بیناتست و مشاهده آیات واضحات است و تفسیر کلمات است و ترویج بشارات است و کشف سبحات است و خرق حجیات اهل احتجاب است و تبلیغ امر مالک اسماء و صفات است ع ع

^۱ مندرج در منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۳ صفحه ۱۷۳.

هو القيوم هفت شأن الحمد لله الذي تجلّى بنور جماله وكشف
الغطاء عن وجهه غره جلاله واشرق بنور وصاله في سيناء ظهور اسمائه و
صفاته واستضاء حقائق الكائنات واستنار كينونات الانفس والآفاق من
ذلك الاشراق واشتعل النار الموقدة الالهية في افئدة اهل الوفاق واستبشر
القلوب الصافية في يوم هذا الميثاق وسالت العبرات مسرة وفرحاً وفاضت
الآفاق وانبعث الحقائق المكنونة في البقعة المباركه يوم التلاق وانجذب
النفوس المطمئنة الراضية المرضية الى حضرة الاحدية بشئون تقدست و
تنزهت عن احاطة الابصار * ص ٣٨٣ * والاحداق والتحية والثناء والبهاء
المشرق من مطلع شمس الهدى على جوهر التقى ومطلع المثل الاعلى و
مركز سنوح الاسماء المتعالى عن كل نعت ووصف وثناء في عالم الانشاء
الجامعة للحقائق الغيبية المستورة عن ابصار اهل النهى الحائزة الحقائق
الكونية في عوالم الابداع والاختراع وانه لبالافق الاعلى فسبحان محبوبى
الأبهى ع ع

هو الأبهى يا ايها المنجذب من نفحات نفحت من رياض معرفت الله
المستبشرة من انوار سطعت ولمعت من شمس ساطعة الفجر في افق
الملكوت الله توكل على الله ثم انشر شرع سفينة النجات في هذا البحر
المتلاطم والطمطم الزاخر المواج وسرفى قطب البحار وقلزم الاسرار و
تفرج في المعق الاكبر لترى آيات باهرات وشئون زاهرات حتى تصل الى
شاطى الملكوت ساحل رب الجبروت ما من البقاء عالم العماء ملاذ الاولياء
مليجاً الا صفياء عرش الرحمن الذى عليه استوى لعمرك ايها المشتاق الى
مقام القرب * ص ٣٨٤ * والوفاق لو تصل الى ذلك الساحل الآهل و
المكان المقدس المنزه عن ادراك كل طالب وآمل لترى نفسك نوراً
لامعاً وشعاعاً ساطعاً وبحر ذاخر ونجماً زاهراً وعينا نابعاً وسحاباً فائضاً و
حديقة مونقة وبركة متدفقة ونسيماً لطيفاً وروحاً قدسياً ع

هو الأبهى الهى الهى هذا عبدك الذى قضى ايامه هائما فى هيماء
الاشتياق راکضا فى بيداء الفراق متعطشا الى عين الوصال ظمأنا للعذب
الفرات من الكوثر والسلسيل فى يوم التلاق الى آن داربه الادوار وطوحت
طوائح الاقدار الى تلك الديار ووفقتة بالحضور فى محفل احد من
احبائك السائح النائح المنادى فى نادى باسمك الناطق فى كل مجمع
بثنائك الواقف حيوته لاعلاء كلمتك ونشر طيب معرفتك المنجذب
بنفحاتك المشتعل بنار محبتك الموجّه وجهه لك المتلهب بنيران فرقتك
المتحسّر فى زاوية الخمول من شدّة الوطأة عليه * ص ٣٨٥ * من هجوم
جنود طغاة مملكتك فاستضاء من مصباحه واهتدى بنار هدايته ونور نبراسه
وسمع منه كلماتك وعرف اياتك ولبي لندائك وامن بظهور آثارك
ايربّ بما وفقته بهده الموهبة الكبرى وايدته بهذه النعمة والآلاء اشدد ازره
فى امرك الذى لاتقاومه قوّة اهل الارض واجعله آية من الآيات الظاهرة
الزاهرة الباهرة فى الكور العظيم انك انت الرحمن الرحيم

هو الأبهى قال الله سبحانه وتعالى فى كتابه الحكيم يوم يقوم الناس
لرب العالمين اعلم يا ايها السالك فى المنهج القيوم والمتوجه الى وجه
ربك الكريم ان المظاهر الرحمانية والمطالع القدسية والهياكل الصمدانية
ومهابط وحى ربك فى العوام الروحية لهم سمة وصفة ونعت وخصوصية
بالنسبة بشئون دورهم واستعداد عالم الكون واستحقاقه وقابليته وتعيينه من
حيث المراتب فى الوجود وانتقال الشمس فى منطقة البروج * ص ٣٨٦ *
فالشمس فى كل نقطة نقاط دائرة الابراج لها شأن معلوم وتأثير محتوم و
تجلى مختلف ويتفاوت عند اولى الابصار والواقف بمواقع النجوم ففى
نقطة تظهر بصفة الجلال وفى نقطة تشرق بسمة الجمال وفى نقطة تطلع
بنور الكمال وكذلك شمس الحقيقة لها تجلى خاص فى كل مطلع من
مطالع الحقيقة والبروج الكريمة ولها ظهور وبروز ولمعة وشعلة وشعاع و
قوة وضياء وتأثير وتدبير وتقدير فى كل مشرق من المشارق الالهية وافق
من آفاق الرحمانية واما فى هذه الظهور البرج رحمانى الهى والكوكب نير
اعظم لامع مشرق لائح واضح سبحانه

هوالبهی ای شعلهٔ محبتِ الله حضرت ابی الفضائل را نه چنان حسن
 توجه و فرط محبت بان جنابست که توصیف توان نمود گاهی فرمایند که آن
 سرگشته کوی الهی است و گهی گویند که آشفته و شیدائی است دمی ذکر
 کنند که خویش رحمانی است * ص ۳۸۷ * و وقتی ستایش نمایند که تأثر
 آتش وجدانی است نوبتی بستایند که جام خطا لبریز است و دمی بسرایند که
 ترانه اش فرح انگیز این گمگشته صحرای محبتِ الله منتظر ظهور این ستایش
 و محامد و مترصد سطوع و بروز انوار مقتبسه از جلوهٔ طور و لمعهٔ نور باری
 افسرده مباش پژمرده منشین مخمود مشو تا بمقام محمود پی بری جمودت
 مطلب تا بشهود موهبت برسی این عصر مجید و قرن جدید ربّ فرید است
 جهدی بکن سعی بنما تا در این موسم بهاری و فصل ربیع روحانی نهال
 رفیع بدیعی گردی و سبز و خرم شوی و شکوفه باز کنی و بار و ثمار آبدار
 بدهی و آیت سدرهٔ منتهی گردی و رأیت ملاً اعلیٰ و البهاء علیک و علی
 کلّ عبد اوّاب

هوالبهی^۱ نور هدی تابان شده طور تقی رخشان شده
 * ص ۳۸۸ * موسی بجان پویان شده کهسار سینا آمده
 صبح جبین نور مبین و آن عارض گلگون ببین
 با لعل رنگینی چنین آن غرهٔ غرا آمده
 هر دم نسیمی میوزد بوی عبیری میرسد
 صبح امیدی میدمد غبرآء نور آمده
 دریای حقّ پر موج شد هر موج از ان یک فوج شده

^۱ مندرج در منتخباتی از مکاتیب عبدالبهاء جلد ۲ صفحهٔ ۱۸.

و آن فوجها بر اوج شد هر پست بالا آمده
 صوت انا الحق هر زمان آید ز اوج آسمان
 می نشنود جز گوش جان آذان صمّا آمده
 ابر گه یار است این فیض در بار است این
 نور شرر بار است این انوار بهراء آمده
 آفاق عنبر بار شد امکان پر انوار شد
 بس خفتها بیدار شد تعبیر رؤیا آمده
 عشق خدا خونریز شد جام عطا لبریز شد
 چون دور صهبا آمده * ص ۳۸۹ *

زنجیر سجن یوسفی	چون گردنه احسان اولور
مصر حقیقت ده عزیز	هر کشوره سلطان اولور
ملک سلیمان منحصر	بو توده غبراده در
ملک الهی در کنش	بیحد و بی پایان اولور
فیض قدم باق صبحدم	که موج یم که جام جم بر قطره
جک آن دن ایچن	سر حلقه مستان اولور
فیض خدا در قاندور	عشقی بور کلر یاندور
طابی اغز صولندور	هر دردنه درمان اولور
عالم بتون اغیار در	انجق سکان حق یارد در
دل عاشق دیدار در	یارم بکان مهمان اولور
معشوق چون غمخوار در	جام عطا سرشار در
عشک ولو خونخوار در	قانلر بتون ارزان اولور

بیچاره دل نالان اولور پرآه و پرافغان اولور
پر درد و بی درمان اولور هر دم سکان قریان اولور * ص ۳۹۰ *
ای دلبرمه یاره یم افتاده بیچاره یم بو عربته
آواره یم کوکلم همان بریان اولور انتھی

هو الأبهى نه شأن حمدا لمن خلق حقيقة نورانية وهوية رحمانية
وكينونة روحانية وجوهرة ربّانية ودرّة نورآء وفريدة غرآء وجعلها واسطة
الفيض العظمى ورابطة العهد الكبرى ووسيلة الموهبة العليا ففاضت
بمواهب ربّها وافاضت برغائب اهلها وتشعّشت وتلألأت واضاءت و
اشرقت ولاحت واباحت بالاسرار وهتكت الاسرار وشقّت الحجاب و
اراحت النقاب عن وجه توارت به الشّمس فى السّحاب كلّ من عليها فان و
يبقى وجه ربّك ذوالجلال والاكرام واقدم التّحية والتّناء والتّسليم والبهاء
على تلك الدرّة البيضاء والياقوتة الحمراء والخريدة النّورآء الجوهرة الرّبانيّة
والكينونة الصمدانيّة و * ص ٣٩١ * الذاتيّة الرّوحانية والائيّة الوجدانية و
اسئل الله ان يجعلنى معترفا من نهرها ومستغرقا فى بحرها ومستفيضا من
فيضها ومستنيرا من اشراقها ومقتبسا من انوارها ومصطليا من نارها و
مستضيئا من مشكاتها فسبحان من خاتمها وانشئها وابدعها واختارها و
اصطفها على العالمين

هو الأبهى قال الله تبارك وتعالى حتى إذا بلغ مغرب الشمس فوجدها
تغرب فى عين حمئة الآية يا ايها الناظر الى الملكوت الأبهى فاعلم بان فى
هذه الآية المباركة والرنة الملكوتية والتعمة اللاهوتية والحقيقة الروحية
لايات للمتبصرين وآثار المشاهدين فانظر بان ذلك العالم البصير والعارف
الواقف العليم المطلع باسرار الرب القدير المشتاق الى مشاهدة انوار الجمال
المنير قد ساح فى اقاليم الوجود وسافر فى مشرق الابداع ومغرب الاختراع
واشتاق الى المشاهدة و * ص ٣٩٢ * اللقاء فما رأى كائنا من الكائنات و
موجوداً من الموجودات أو طلب فيه شهود نور الوجود وملاحظة الحقيقة
الفائضة على كل موجود مركز السنوحات الرحمانية ومطلع الانوار الربانية و
السر المستسر والرمز المكنون فى الكينونة الفردانية فتوغل فى عوالم الغيب
والشهود وخاض فى بحار الكبرياء ومفاوز عوالم الخفية عن اعين اهل
الانشاء حتى اهتدى لى شاطى البقاء الساحل الذى خفى عن الانظار وستر
عن الابصار وغاب عن عقول اهل الافكار الفجر القدم والاسم الأعظم و
المطلع الأكرم والمغرب المنور الطالع على آفاق الامم فوجد شمس
الحقيقة الربانية والتبر الاعظم الرحمانية والهوية القدسيه السبحانية والذاتية
النورانية الصمدانية غاربة اى مخفية مستورة مكنونة فى كينونة جامعة لماء
الوجود وحرارة النار الوقود حيث ان المظهر الرحمانى والمطلع الربانى و
المغرب الصمدانى له * ص ٣٩٣ * مقامان فى عالم اظهور ورتبان فى حيز
الشهود وفى المقام الاول هو فائض بماء الحيوية وسلسبيل النجات والروح
السارى فى حقائق الموجودات وهذا الفيض العظيم والوجود المبين يعبر
بالماء المعين ومن الماء كلشى حى وفى المقام الثانى هو النار الموقدة فى
السدرة المباركة والشعلة الساطعة فى السيناء المقدسة واللعة النورانية فى
طور البقعة الرحمانية كما قال الكليم عليها السلام اتى انست ناراً لعلى

اتيكم منها بقبس ولعلكم تصطلون فالماء الفائض من حقيقة الجود على عالم الوجود فى حيز الشهود والحرارة الشديدة التى ظهرت من نار الوجود اذا اجتماعا يعبران بالعين الحمئة اى حامية بحرارة محبة العزيز الودود يا ايها الناظر الى ملكوت الوجود فلنبين لك معنا ثانياً فى الآيه المباركة فأن ذلك الاعلم السالك فى عوالم الابدان يقدم الفؤاد السائح فى آفاق * ص ٣٩٤ * الكائنات بنور الرشاد لما اشتد فيه الغرام والصباية والاشواق الى مشاهدة الاشراف من نور الافاق تاه فى هيماء مظاهر الكائنات وهام فى سباسب وصياصى مطالع الموجودات حتى وصل الى قطب الرحي مركز دائرة الوجود فى الفلك الاعلى ومحور الكرة العليا الدائرة حول نفسها فى الفضاء الذى لا يتناهى فاهتدى الى نور الهدى والكلمة العليا والسدره المنتهى والمسجد الحرام والمسجد الاقصى الذى بورك حوله فوجدان شمس الحقيقة غارية فى مغرب عين الحيات الحمئة اى معين ماء الوجود المختلط بحماة اى طين من العناصر الموجودة فى حيز الخارج المشهور فذلك النور الساطع اللامع وحقيقة الحقائق والنير الاعظم موجود فى هيكل بشرى وقالب ترابى وجسم عنصرى اى متجلى بجميع الاسماء والصفات والانوار فى هذه المشكوة الله نور السموات والارض مثل نوره كمشكوة فيها المصباح والعين له سبعون * ص ٣٩٥ * معن فى اللغة منها عين جارية وعين باكية وبمعنى الشمس والشعاع والسحاب والرئيس والحقيقة والذات وامثال ذلك وقال المفسرون كأنها تعرب فى عين حمئة

هو الأبهى^١ الهى الهى ترى فقري وفاقتى وحرقتى وشدة لوعتى وسورة
غلتى وكثرة ظمأى وعطشى لمعين^٢ فيوضاتك وسلسبيل عنايتك فوا ولهى
فى جمالک وواجذبى لمشاهدة انوار طلعتک وواشوقى للقائك والتجرع
من كاؤس طاغحة بصهباء عطائك اى رب ائى اسير اطلقنى بقدرتک وائى
مستجبر فاجرنى من وهدة حرمانى بقوتک وائى دخيل فاونى فى كهف
حفظک و حمايتک ومشتاق ارفعنى الى ملكوتک وملهوف ادخلنى فى
ظلّ صونک وكلائتک وما سوف عليه اشملنى لحظات اعين رحمانيتک
اى محبوبى الى متى هذا الفراق والى متى هذا الاقتراق فى نيران حرمان *
ص ٣٩٦ * الاشتياق فبعزتک ضاق صدرى وارتخأ ازرى وانكسر ظهري و
اصفر وجهى و ابيض شعرى وذاب لحمى و بلى عظمى وسالت عبراتى و
صعدت زفراتى واشتدت سكراتى وزادت حسراتى فى كلّ يوم اما ترحنى
يا الهى اما تتعطف على يا مولاي هل لى مجير الا انت ام لى نصير الا انت
ام لى حنون الا انت ام لى ودود الا انت لا وحضرة عزك انت ملاذى و
ملجئى و مهربى فى كل حالى اجرنى احفظنى واعرج بى الى ملكوت
رحمتک ائک انت المقتدر الرؤف الرحيم ع ع

^١ مندرج در مائده آسمانى جلد ٥ صفحه ١٤٨.

^٢ در منبع پيش گفته «لعين».

هو الأبهى يا ايها المتوجّه الى ملكوت الوجود و المتشبّث بذيل رداء العظمة فى حيز الشهود المتقلب بين اهل السجود فامعن النظر فى طبقات اهل البشر تريحهم منهمكين فى الشهوات التى هى المهلكة والسّيئات الهاتكة والحجبات الساترة والظلمات الحالكة من شرور النفس والهوى والهبوط فى * ص ٣٩٧ * مهاوى الدّلّ والشقى ومعدّبين بشئون الغفلة والعمى وهائمين فى هيماء الجهل والجفا فكلّ الملل تنتظر اشراق شمس الحقيقة فى افق الامل وكلّ فرقة تترصدّ سطوع انوار ساطعته فى مشرق النور وكلّ قوم موعودون بظهور سيد الوجود الموعود عند اليهود و المنتظر عند اهل الانجيل بفضل الربّ الودود والمبشر بظهوره فى حيز الشهود فى لسان الحبيب المحمود حتى باسرافه عن افق العالم تنكشف الظلمات الصيلم و تزول الغيوم المتكاثفه فى افق الامم و يتشتت شمل جنود الجهل وتنصر ملاك العلم والفضل و يتمكن اولوا العرفان و يتبدّد عونّة الخذلان و يلوح صبح الهدى و يشرق سراج النهى و يعتدّ كلّ اعوجاج و يستقيم كل انحراف و تزول كل الشبهات و تنكشف السبحات عن وجه الحقيقة فلما جآهم بالبرهان القاطع و النور الساطع و الدليل اللامع انقلبوا على اعقابهم صاغرين و عن الحقّ من المحتججين ع ع * ص ٣٩٨ *

هو الأبهى سبحانه من انشأ الوجود وابدع كل موجود وبعث المخلصين
مقاماً محمود و اظهر الغيب فى حيز الشهود ولكن الكل فى سكرتهم يعمهون
و أسس بنيان القصر المشيد والكون المجيد وخلق الخلق الجديد والقوم
فى سكراتهم غافلون و نفخ فى الصور و نقر فى التآقور و ارتفع صوت السّافور
و صعقوا من فى صقع الوجود والاموات فى قبور الاجساد لراقدون ثم نفخ
النفخة الاخرى وات الرّادفة الرّاجفة و ظهرت الفاجعة و ذهلت كل مرضعة
عن راضعته و الناس فى ذهولهم لا يشعرون وقامة القيامة وات الساعة و
امتد الصراط و نصب الميزان و حشر من فى الامكان و القوم فى عمه مبتلون
و اشرق النور و اضاء الطور و تنسم رياض ربّ الغفور و فاحت نفحات الروح
و قام من فى القبور والغافلون لفى الاجداث الراقدون و سعت * ٣٩٩ *
النيران و ازلفت الجنان و ازدهت الرياض و تدفقت الحياض تأنق الفردوس
و الجاهلون فى اوهامهم الخائضون و كشف النقاب و زال الحجاب و انشقّ
السحاب و تجلّى ربّ الارباب و المحرومون الخاسرون و هو الذى انشأكم
النشأة الاخرى و اقامة الطامة الكبرى و حشر النفوس المقدسة فى الملكوت
الأعلى انّ فى ذلك لآيات لقوم يبصرون و من آياته ظهور الدلائل و
الاشارات و بروز العلائم و البشارات و انتشار آثار الاخبار و انتظار الابرار
الاخيار و اولئك هم الفائزون و من آياته انواره المشرقة من افق التوحيد و
اشعة الساطعة من المطلع المجيد و ظهور البشارة الكبرى من مبشره الفريد
انّ فى فلك الدليل لائح لقوم يعقلون و من آياته ظهوره و شهوده و وجوده و

ثبوته بين ملاء الأَشهاد فى كلِّ البلاد بين أظهر الأحزاب المهاجمة كالذئب وهم من كلِّ جهة يهجمون ومن آياته مقاومة الملل * ص ٤٠٠ *

الفاخمة والدول القاهرة وفريق من الأعداء السافكة للدماء الساعية فى هدم البنيان فى كلِّ زمان ومكان أنّ فى ذلك لتبصرة للذين فى آيات الله يتفكّرون ومن آياته بديع بيانه وبلغ تبيانه وسرعة نزول كلماته وحكمه وآياته وخطبه ومناجاته وتفسير المحكمات وتأويل المتشابهات لعمرك ان الأمر واضح مشهود للذين ببصر الانصاف ينظرون ومن آياته اشراق شمس علومه وبزوغ بدر فنونه وثبوت كمالات شئونه وذلك ما أقرّه علماء الملل الراسخون ومن آياته صون جماله وحفظ هيكل انسانيه مع شروق انواره وهجوم أعدائه بالسنان والسيوف والسهم الراشقة من الألوف وانّ فى ذلك لعبرة لقوم ينصفون ومن آياته صبره وبلائه ومصائبه وآلامه تحت السلاسل والاعلال وهو ينادى الحىّ الحىّ يا ملاء الأبرار والحىّ الحىّ يا حزب * ص ٤٠١ *

الاختيار الحىّ الحىّ يا مطالع الانوار قد فتح باب الاسرار والاشرار فى خوضهم يلعبون ومن آياته صدور كتابه وفصل خطابه عطاباً للملوك وانذاراً لمن هو احاط الارض بقوة نافذة وقدرة ضابطة وانتل عرشه العظيم بايام عديد وانّ هذا الامر مشهود مشهور عند العموم وعن آياته علو كبريائه وسمو مقامه وعظمة جلاله وسطوع جماله فى افق السجن فذلت له الاعناق وخشعت له الاصوات وعت له الوجوه وهذا برهان لم يسمع به القرون الأولون ومن آياته ظهور معجزاته وبروز خوارق العادات متتابعاً مترادفاً وكفيض سحابه وقرار الغافلون بنفوذ شهابه لعمره أنّ هذه الامر ثابت واضح عند العموم من كلِّ الطوائف الذين حضروا بين يدي الحىّ القيوم ومن آياته سطوع شمس عصره وشروق بدر قرنه فى سماء الاعصار والايوج الاعلى من

القرون بشئون * ص ۴۰۲ * و علوم و فنون بهرت فی الافاق و ذهلت بها
العقول و شاعت و ذاعت و انّ هذا الأمر محتوم ع ع

هو الأبهی^۱ شمع روشن است و انجمن روحانیان گلزار و گلشن نفعات
قدس منتشر است و نسائم حدائق ملکوت ابهی روح بخش هر مستبشر
ندای الهی از جبروت غیب بلند است و صلاهی رحمن از جهان پنهان
گوشزد هر مستمند و ارجمند بحر الطاف پر موج است و موج احسان رو باوج
گلزار رحمت است که باغبان عنایت بدست خویش تزیین نموده و مرغان
چمن رحمانیت است که رشک طیور بهشت برین گشته رحیق مختوم است
که نشئه بخش دماغ مواقع نجوم است و کأس طهور است که طافح بمزاجها
کافور است ای دوستان تا چند در زاویه خمولیم و مخمود در این نار و قودیم
و غافل * ص ۴۰۳ * از مقام محمود چه که جمال موعود مقامی بجهت
دوستانش مقدر فرموده که غبطة اصفیا است و منتهای آرزوی سرور اولیا و
آن مقبولیت و محمودیت در ساحت کبریا است آن مقام منصور است و
منظور است مؤید است و موفق است سپاهش جنود لم تروها است و پنااهش
ملکوت ابهی رایش یا بهی الأبهی آیتش علمه شدید القوی طوبی لمن فاز
به بفضل ربّه الأعلی ع ع

^۱ مندرج در منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۲ صفحه ۳۹.

حقائق کونیه عموماً مظهر آیات حقائق الهیه ایسده انجق شرافت کرامت و منقبت موهبت کلیه الیه سرافراز و ممتاز اولان انسان در آیت کبری در نسخه عظمی در مظهر کامل در فیض شامل در نور باهر در طور شاهی در مظهر اسما در مطلع صفات علیا در برزخ جامع در مشرق لامع در ملتقا بحرین در مجمع نهرین در مرکز سطوع انوار حقیقتله برابر معدن * ص ۴۰۴ * ظلمت شرّت در قوای روحانیه مقتضای جسمانیه غالب کلور ایسه ملکوتی اولور جبروتی اولور معدن محبّت اولور مظهر عنایت اولور مطلع موهبت اولور مصدر فضائل انسانیه اولور منبع خصائل رحمانیه اولور جامع عفت و استقامت و امانت و معرفت و رحمت و شهادت و عبودیت اولور جهت شهبانیه و خصائص حیوانیه سی غالب کلور ایسه معدن ظلمت اولور منبع خیانت اولور مظهر جهالت و شناعة و شرّت اولور ای اللّٰهک سوگلی قولوی حالشملی جمال مبارکان لطیفله مظهر رحمان اولملی و السّلام ع ع

هوالبهی^۱ شمع شبستان حقّ نور بافاق بخش مقتبس از شمس شو
شعله و اشراق بخش شرق منور نما غرب معطر نما روح بصقلاب ده نور
بآفاق بخش جسم علیل جهان خسته شده ناتوان مرهم هر زحم شو داروی
دریاق بخش * ص ۴۰۵ * نشئه عالم مجودوره آدم میو خالی از این گفتگو
نور باخلاق بخش گاه چو برق سحاب گاه چو ابر بهار خنده بلبها بده گریه
باماق بخش یوسف کنعان من مصر ملاحظت خوش است جلوه بازار کن
بهره باحداق بخش فیض بهائی سراج^۲ خاک درش بر تو تاج مژده بمشفاق
بخش جان بچنین دلبری آفت انس و پری گردهمی بر پری فرصت عشاق
بخش بلبل گویا بیا نغمه بگلشن سرا صیحه بزنی یا بها رجفه باطبق^۳ بخش

هوالبهی کیم که بودرگاه ده دربان اولور کشور جان و دله سلطان اولور
مور ضعیف اوله بیلر یسبتون جمله اقالیمه سلیمان اولور
ذره صفت پرتو خورشید ده نور حقیقتله نمایان اولور
قطره نابود وجود اولسه بيله در وگهردن دولو عمان اولور
بنده نا چیز ضعیف اولسه اگر تاج سر جمله شاهان اولور * ص ۴۰۶ *
لشکر جهل ایتسه هجوم باشنه میر سپه صفدر میدان اولور
شمع حقیقتله اولور آغلر نار نور هدی شعله سوزان اولور
دلبر جانانه جانی فدا کیم که ایدر شاه شهیدان اولور
آفت هر فتنه در اوقور تولور ثابت عهد راسخ پیمان اولور

۱ مندرج در مجموعه مناجات‌های حضرت عبدالبهاء صفحه ۴۹.

۲ مصرع «عون بهائی زجاج» در نسخه ۱۳۲ ب موجود نیست.

۳ در مجموعه مناجات‌ها «بر اطباق» آمده.

رشت احبّای الهی علیهم بهاء الله الأبھی هو الأبھی^۱ ای دوستان الهی و یاران معنوی خداوند عالمیان در قران حکیم میفرماید و لکم فی رسول الله اسوة حسنة یعنی متابعت حضرت اسوة حسنة است و اقتداء بان مقتدای حقیقی سبب حصول نجات در دو عالم امت رسول مامور باتباع در جمیع شئون بودند و چون افرادی این منهج قیوم را صراط مستقیم دانسته سلوک نمودند در اقلیم راستان و کشور ملوک گردیدند و نفوسی که در راحت و حصول^۲ آسایش کوشیدند خود را از جمیع مواهب محروم نمودند و در اسفل حفرة یأس معدوم یافتند ایامشان * ص ۴۰۷ * بسر آمد و خوشیشان پایان رسید صبح روشنشان تاریک شد و جام صافیشان دُرد آلود و غبار آگین نجم بازغشان آفل شد و کوکب لامعشان غارب اما آن نفوس مقدّسی که تأسی نمودند در افق اعلی چون نجوم هدی بدرخشیدند و در مطلع آمال بانواری مثال ساطع گشتند بر سریر سلطنت جاودانی نشستند و بر تخت کامرانی رحمانی استقرار یافتند آثارشان باهر است و انوارشان لامع کوکبشان دُرّی است و موکبشان افواج ملائکة افلاک سرمدی قصرشان مشید است و بنیادشان وطید نورشان جهان افروز است و حرارتشان جهانسوز حال قیاس نمائید نفوسی که تأسی بان نور مبین نمودند بچنین مواهب و مراتب فائز شدند حال ما اگر تأسی بجمال ابھی و حضرت اعلی روحی لمن استشهد فی سبیلها الفدا نمائیم چه خواهد شد حضرت اعلی از بدایت * ص ۴۰۸ * طلوع جمالش تا یوم شهادت کبری شب و روز را در اشدّ بلا در سبیل خدا گذراندند و آخر الکأس سینه را هدف هزار تیر بلا فرموده با سینه شرحه شرحه بملکوت ابھی شتافتند جمال قدم اسم اعظم زهر هر بلائی

^۱ مندرج در منتخباتی از مکاتیب عبدالبهاء جلد ۴ صفحه ۱۳۷.

^۲ در نسخه ۱۳۲ ب «حصوص».

چشیدند و جام لبریز هر ابتلائی نوشیدند سینه را هدف هر تیر نمودند و گردن را رهین هر شمشیر فرمودند اسیر زندان گشتند و بسته زنجیر بی امان عرصهٔ هجوم اعدا شدند و هدف رجوم اشرار مقهور سلاسل و اغلال گشتند و مغلول وثاق و اصفاد بعید از اوطان گردیدند و سرگون بلاد بلغار و سقلاب شدند در سجن اعظم مبتلای بلای مبرم گشتند و اسیر ظلم و ستم در این زندان جفا بثر ظلما ایام مبارکش بسر آمد و صعود بملکوتش فرمود حال ای دوستان با وفا و یاران طلعت نورا آسزاوار است که دیگر دقیقهٔ ما آسوده نشینیم و صبر پیشه گیریم و آسایش و راحت جوئیم * ص ۴۰۹ * تا در آزمایش کسالت افتیم و بخیالات خویش پردازیم و به بیگانه و خویش دل بندیم لا والله باید شب و روز آنی نیاسائیم و دل پاک را بالایش این عالم نیالائیم بزم فدا بیارائیم و جشن عیش بر پا نمائیم و با چنگ و دف و نی باهنگ ملکوت ابهی نغمه سرائیم و رقص کنان شادمان خندان بقربانگاه فدا بشتابیم و جان و تن و سر و بدن انفاق نمائیم ای یاران وفائی و ای دوستان ثبوت و استقامتی ای مبتهلان تشبُّت و توسُّلی ای متضرَّعان تعلق و تمسُّکی هر یک باید مشوَّق دیگری گردیم و محرک سائرین شویم و در نشر نفعات الله کوشیم و باعلاء کلمهٔ الله پردازیم از نسیم گلشن عنایت دایما مهتر گردیم و از شمیم گلزار احدیت متلذ شویم در قلب ابرار شوق و شور افکنیم و در دل احرار وله و سرور اندازیم حمد خدا را که جنود ملکوت ابهی در هجوم است و نجوم افق اعلی در سطوع و بحور علم هدی در جنبش است و سحاب عنایت در ریزش و نیرافق معانی در تابش * ص ۴۱۰ * جشن و عیش ملکوت در نهایت مسرّت است و صبح عنایت ناشر پرتو هدایت

آهنگ ملکوت ابهی است که از ملاً اعلی میرسد ای مرده بیجان و دل
جاندار شو جاندار شو ای خفته در آب و گل بیدار شو بیدار شو ای مست و
مدهوش و مضل هوشیار شو هوشیار شو آفاق عنبر بار شد احداق پر انوار شد
اشراق آتشیار شد از جان و تن بیزار شو بیزار شو هنگام قربانی بود انفاس
رحمانی بود اسرار ربّانی بود بر عاشقان سردار شو سردار شو گلبانگ مرغ
خوش سخن بر شاخ سرور اندر چمن درس معانی میدهد تو محرم اسرار شو
تو محرم اسرار شو ع ع

ای مشتاق ملکوت ابهی

انوار حقّ رخشان شده	دریای حقّ جوشان شده
وجه هدی تابان شده	خفاشها پنهان شده
ابرکرم گریان شده	برق قدم خندان شده
گلشن فضای جان شده	پراز گل وریحان شده * ص ۴۱۱ *
بلبل بصد الحان شده	در روی گل حیران شده
مدهوش و سرگردان شده	مست رخ جانان شده
مخمور و هم سکران شده	پر آه و پرافغان شده

سوی خدا نالان شده کی مالک رحمن من غفّار من یزدان من ای درد
وای درمان من ای آرزوی جان من ای واقف پنهان من ای روح وای ایمان
من این جمع یاران تواند محو و پریشان تواند سرگرم و حیران توئند خسته
ز هجران تواند مرده ز حرمان تواند یک پرتوی از روی خود یکشّمه از
بوی خود یک نفحه از موی خود بوی خوشی از کوی خود یکقطره از
جوی خود بر ما تو احسانی بکن از جود رحمانی بکن از فضل ربّانی بکن
تا زندگی یابم ز تو

ای خدای پر عطای ذوالمنن^۱ واقف جان و دل و اسرار من
در سحرها مونس جانم توئی مطلع بر سوز و حرمانم توئی
* ص ۴۱۲ *

هر دلی پیوست با ذکرتم دمی جز غم تو می نجوید محرمی
خون شود اندل که بریان تو نیست کور به چشمی که گریان تو نیست
در شبان تیره و تار ای قدیر یاد تو در دل چو مصباح منیر
از عنایات بدل روحی بدم تا عدم گردد ز لطف تو قدم
در لیاقت منگرو در قدرها بنگراندر فضل خود ای ذوالعطا
ای طیور بال و پراشکسته را از کرم بال و پری احسان نما

^۱ مندرج در مکاتیب عبدالبهاء جلد ۲ صفحه ۵۴.

ارض ص جناب ميرزا على محمد داماد من سعد الى الله التحية
هو الأبهى اى صهر آن تمثال مجسم وفا هر چند مشاغل مجبره و تكاليف
مبرمه از جميع جهات الان محيط است و ابدأ فرصت تحرير كلمه نه ولى
چون منسوب بان جوهر صفا و دردانه صدق وفا و فدائى جمال ابهى و
قربانى طلعت اعلا و منقطع از ما سوى متصاعد ملكوت ابهى و فائز بجنت
لقا هستى جميع كارها را گذاشتم و بياد * ص ۱۳ * تو پرداختم ملاحظه
كن چه قدر عزيزى آن ورقه موقنه و آن امة الله مطمئنه و آن يادگار فدائى اسم
اعظم را قدرش بدان و تكبير تكريم از قبل اين عبد برسان و البهاء عليك و
عليها ع ع

هو الأبهى اى احباء الهى كوكب امرالله در جميع آفاق بشعاعى ساطع
لامع و ندای يا بهاء الله الأبهى از حنجر كيهان بلا مكان مرتفع نغمه سبحان
ربى الأعلى از حضيض ادنى بسمع ملاً اعلا ميرسد و بانگ و آهنگ
سبحان ربى الأبهى بسموات على متواصل با وجود اين كران محتجب و
ناقضان چون كرم مهين در زير زمين محتبس و اين الكلمة و علوها و سموها
بر زبان ميرانند ع ع